



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیر مسئول: محمد ناصری

سر دبیر: محمد مهدی اعتصامی

مدیر داخلی: یونس باقری

هیئت تحریریه:

عادل اشکیبوس، محمد مهدی اعتصامی،

فریبا انجمی، یونس باقری، مریم جزایری، سید محمدلبری،

فضل الله خالقیان، سید مهدی سیف، یاسین شکرانی،

شهربا شکیبافر، مهدی مروجی، مسعود وکیل

طراح گرافیک: نوید اندرودی

ویراستار: کبری محمودی

www.roshdmag.ir

abcd134290@yahoo.com

نشانی مجله: تهران صندوق پستی: ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵

دفتر مجله: (داخلی ۴۲۲) ۰۲۱-۸۸۸۳۱۱۶۱

پیام گیر نشریات رشد: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲

مدیر مسئول: ۱۰۲

دفتر مجله: ۸۸۴۹۰۶۷۴ خانم قربانی

امور مشترکین: ۱۱۴

پیامک: ۰۲۰۰۸۹۹۵۱۵

roshdmag:



چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

شمارگان: ۸۰۰۰ نسخه

سرمقاله / چه کسانی را در جمرات، رمی کنیم؟/ ۲/۹

انسان پس از دنیا / دکتر سید محسن میرباقری / ۴/

منشأ اصلی تولید ثروت و نحوه بهره برداری از درآمدها / صدیقه طیبی / ۱۳/

یازده روش برای تدریس شاد در مدرسه / فاطمه سادات میر عارفین / ۱۸/

دو فرزند، دو خانواده در سورة احقاف / زهره ربانی / ۲۵/

اختلاف دین به قصد اکتشاف دین / پای صحبت دکتر عبدالعظیم کریمی / ۲۶/

تفاسیر و روش های تفسیری / عمران ضیایی / ۳۶/

نقدی بر بخش اسلام تاریخ تمدن و بل دورانت / شهناز گرجی زاده / ۴۰/

دانش آموز مقید به نوشته کتاب می شود و این خوب نیست / (پای صحبت دبیران دینی و قرآن شهر چابهار) / ۴۴/

گفتگوی موفق قرآنی / ارضیه کریمی / ۴۸/

دانش آموزان کرج و کتاب پایه سوم / (میزگردی با دانش آموزان شهر کرج) / ۵۲/

دیدگاه فلاسفه درباره نفس / معصومه عامری / ۵۶/

گزارش یک نشست (نقد کتاب «زبان قرآن با نگاهی به چالش های کلامی تفسیر») / فریبا انجمی / ۵۹/

اخلاق در دو کتاب درسی / عالیہ ایزدی، محسن برزگر / ۶۲/

کاربرد و تفاوت دو حرف استفهام هل و أ / یوسف فاضل و فاطمه نظری / ۶۶/

حال و تمییز در کتاب های آموزش عربی / رضا جعفری / ۶۸/

تربیت بر مدار مثل / حسن کاظمی سهلوانی / ۶۹/

پیشنهادهایی برای تدریس موفق درس قرآن / حسن رضا ترابی / ۷۶/

معرفی کتاب: بازخوانی یک پرونده / مهدی مروجی / ۷۸/

قابل توجه نویسندگان و پژوهشگران:

مجله رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، نوشته ها و گزارش تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم و تربیت به ویژه معلمان دوره های مختلف را در صورتی که در نشریات عمومی درج نشده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می پذیرد. لازم است در مطالب ارسالی، موارد زیر رعایت شود: چکیده ای از کل محتوای ارسال شده حداکثر در ۲۵۰ کلمه، همراه مطلب ارسال شود. پی نوشت ها و منابع کامل باشد و شامل نام اثر، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، سال انتشار و شماره صفحه مورد استفاده باشد. در متن های ارسالی تا حد امکان از معادل های فارسی واژه ها و اصطلاحات استفاده شود. اصل مقاله های ترجمه شده به پیوست آن ارسال شود. نثر مقاله روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت شود. شکل قرار گرفتن جدول ها، نمودارها و تصاویر، پیوست در حاشیه مطلب مشخص شود. مطالب یک خط در میان یک رو کاغذ نوشته و در صورت امکان حروفچینی شود. مطالب مندرج در مجله، الزاماً مبتنی نظر دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است. مقاله های دریافتی در صورت پذیرش یا رد، بازگشت داده نمی شود. مجله در پذیرش، رد، ویرایش و یا تلخیص مقاله های رسیده مجاز است.



چرا کسانی را در جملات، رمی می‌کنیم؟

یاد داشتی به بهانه فاجعه منا!

دکتر محمد مهدی اعتصامی

نهضت بیدارگری در جهان اسلام، پس از قرن‌ها سکون و عقب‌ماندگی، حدود صد و اندی سال پیش آغاز شد. بنابر نظر استاد مطهری، بدون تردید، سلسله جنبان این نهضت سیدجمال‌الدین اسدآبادی است. «او بود که بیدارسازی را در کشورهای اسلامی آغاز کرد و دردهای اجتماعی مسلمین را با واقع‌بینی خاصی بازگو کرد و راه اصلاح و چاره‌جویی را نشان داد.»^۱ استاد می‌گوید «نهضت سیدجمال هم فکری بود و هم اجتماعی.

او می‌خواست رستاخیزی هم در اندیشهٔ مسلمانان به‌وجود آورد و هم در نظامات زندگی آن‌ها. او در یک شهر و یک کشور و حتی یک قاره توقف نکرد... آسیا و اروپا و آفریقا را زیر پا گذاشت... در نتیجهٔ تحرک و پویایی، هم‌زمان و جهان خود را شناخت و هم به دردهای کشورهای اسلامی که داعیهٔ علاج آن‌ها را داشت، دقیقاً آشنا شد.»^۲

بیداری جهان اسلام در شرایطی آغاز شد که حکومت‌های استبدادی و فاسد و دست‌نشانده بر سرزمین‌های اسلامی در آسیا و آفریقا حکمرانی می‌کردند. چراغ علم، حکمت، فرهنگ و تمدن مدت‌ها بود که خاموش شده بود و کشورهای غربی که در اوج قدرت و شکوه بودند، تحت عنوان استعمار، در حال غارت و چپاول کشورهای مسلمانان بودند. از این رو، «سیدجمال مهم‌ترین و مزمن‌ترین درد جامعهٔ اسلامی را استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد و با این دو به شدت مبارزه کرد، آخر کار هم جان خود را در همین راه از دست داد.»^۳

راه حل اصلی سیدجمال بازگشت به اسلام حقیقی و سنت و سیرهٔ پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت گرمایی ایشان بود؛ اسلام و سنت و سیره‌ای که مسلمانان را دعوت به عزت و کرامت می‌کند، با سلطه‌پذیری و ذلت مبارزه می‌کند، حاکمیت بیگانگان بر مسلمانان را ننگ می‌شمارد، عدالت را مهم‌ترین شاخصهٔ جامعهٔ اسلامی معرفی می‌کند، تعقل و تفکر را برترین عبادت می‌شمارد، اخوت و برادری میان خود و دشمنی و شدت در مقابل مستکبران و کفار را از مسلمانان طلب می‌کند و آباد کردن زندگی دنیا را مخالف با تلاش برای آخرت تلقی نمی‌کند.

با فعالیت‌های سیدجمال و همفکران وی، نهضت‌هایی ضداستعمار و استبداد در ایران، عراق، هند، افغانستان، ترکیه، مصر و دیگر نقاط جهان اسلام آغاز شدند و موجی از مبارزه، عدالت‌خواهی و استعمارستیزی جهان اسلام را فرا گرفت و حوادث بزرگی را رقم زد و روح امید را در مسلمانان زنده کرد. کشورهای استعمارگر و در رأس آنان انگلستان که با مستعمره‌هایش خود را بریتانیای کبیر می‌نامید، در برابر بیدارگران جهان اسلام دست به اقداماتی زدند که اکنون مجال ذکر آن‌ها نیست. از میان این اقدامات، دو اقدام با هدف این مقاله مرتبط است. یکی از این اقدامات شکل دادن به انجمن‌های سری صهیونیستی در سرزمین‌های تحت مستعمرهٔ خود در فلسطین بود نتیجهٔ این اقدام پیدایش کشور صهیونیستی در سرزمین فلسطین و به رسمیت شناخته شدن آن در سال ۱۹۴۸ توسط سازمان ملل بود که اکنون قصد پرداختن به آن را نداریم. و اقدام دیگر، ایجاد فضای مناسب برای وهابیون بود که در سراسر کشورهای عربی، از اردن گرفته تا شام و عراق و حجاز و یمن در حال تاخت و تاز و جنگ و خونریزی بودند. اگر به وضع کشورهای عربی در سال‌های قبل و بعد از ۱۳۰۰ هجری قمری تا حاکمیت وهابیون بر مکه در سال ۱۳۴۳ هجری قمری نگاه کنیم، می‌بینیم که اوضاعی شبیه وضع فعلی در آن سرزمین‌ها حاکم بوده است. در آن سال‌ها چندین بار وهابیون به کربلا و نجف حمله کرده‌اند. چندین بار به مکه و مدینه یورش برده‌اند. در اردن و سوریه و عراق و حجاز کشتارها کرده‌اند تا بالاخره انگلستان،

نقش آل سعود
در تخریب
جهان اسلام
و تهی کردن
آن از هویت
اسلامی برای
استکبارنقشی
بی بدیل است و
در مثلث آمریکا،
صهیونیسم و
وها بیت یکی
از همان سه
جمره ای است که
باید رمی شود:
جمره اولی، جمره
وسطی و جمره
عقبه

نجد را که قسمتی از عربستان بود، کشور مستقلی اعلام کرد و عبدالعزیز سعودی را پادشاه آنجا قرار داد و ماهیانه ۴۰ هزار لیره انگلیسی به عنوان مقرری به وی پرداخت. این حکومت سپس با مساعدت انگلستان، حجاز را هم تصرف کرد و بر کل عربستان حاکم شد و صاحب اختیار دو شهر اصلی جهان اسلام، یعنی مکه و مدینه گردید. بدین ترتیب، نهضت بیدارگری اسلامی در آن سده، دقیقاً در جهت عکس اهداف سیدجمال الدین و عبده و کواکبی حرکت کرد و به حاکمیت غیرعقلانی ترین و خشن ترین مسلک در قلب جهان اسلام انجامید. در طول این تحولات و درگیری ها، انگلستان به ظاهر خود را بی طرف نشان داد و درگیری ها را امری داخلی و میان حکام عرب وانمود کرد و در مواقع حساس به عنوان میانجی وارد شد و مطابق منافع خود عمل کرد. ۴

به تعبیر دیگر، با روندی که در جهان عرب پیش آمد، استعمارگران غرب نه تنها از یک نهضت اجتماعی بزرگ با آن مشخصاتی که ذکر شد، در امان ماند، بلکه توانست یک گروه به ظاهر مترقی و روشنفکر و در باطن متحجرانه و جاهلانه را که می خواهد با خرافات مبارزه کند، بر مهم ترین کنگره و اجتماع اسلامی مسلط کند تا مراسم سالیانه حج را که می توانست مرکز انتشار اندیشه های عقلانی، اجتماعی، عدالت خواهانه و استقلال طلبانه در جهان باشد، به مراسمی تشریفاتی و بی روح و مغز تبدیل کند.

حدود صد سال بعد از نهضت سیدجمال، موج دیگری از بیداری اسلامی آغاز شد، در حالی که رژیم صهیونیستی به قدرتی بلامنازع در شمال جهان عرب تبدیل شده بود و وهابیون عربستان پادشاهی پرزرق و برقی را پدید آورده بودند. استعمار قدیم نیز خاتمه یافته بود و استعمار جدید به رهبری آمریکا، با قدرتی بسیار گسترده تر، در منطقه حاضر بود.

کانون این نهضت جدید، ایران بود که به سرعت به انقلابی عظیم تبدیل شد و حکومتی مبتنی بر مبانی تعریف شده اسلامی و مستقل از مبانی حاکم بر جهان و در تناقض صددرصد با آن به پا کرد. ۵ اکنون فرصت نیست که به وجود تفاوت این نهضت اجتماعی و ابعاد نظری و عملی آن، با مبانی فرهنگ و تمدن حاکم بر غرب بپردازیم، اما همین قدر می توان گفت که «انقلابی به نام الله» در جهانی که تحت تسلط «فرهنگی به نام دنیا» است، رخ داد. تأثیر این نهضت و انقلاب در جهان اسلام و تجدید در روحیه شهامت و شجاعت در مردم مسلمان انکارناپذیر بود.

لذا در برابر این نهضت، استعمار جدید که رهبری آن به آمریکا سپرده شده بود، دست به اقدامات متعدد زد که یکی از آن ها برنامه ریزی برای ظهور پدیده «انقلابی نماهای ضد انقلاب» بود تا سوار بر موج احساسات ضدغرب و سرخوردگی تاریخی جوانان مسلمان در اقصانقاط دنیا، آنان را به سمتی بکشاند که دقیقاً در برابر انقلابیون واقعی بایستند و انرژی ذخیره شده آن ها را در جهت تخریب جهان اسلام به کار گیرند و این موج جدید را هم به بیراهه بکشاند. این برنامه با ایدئولوژی وهابیت، پشتوانه مالی آل سعود و قدرت تشکیلاتی و جاسوسی صهیونیسم و مدیریت سازمان های برنامه ریز آمریکایی تدوین و عملیاتی شد و به شکل گیری گروه هایی با ویژگی های به ظاهر انقلابی و مجاهد انجامید تا در هنگام ظهور نهضت های اجتماعی، به عنوان گروه های حامی آن نهضت وارد عمل شوند و رهبری نهضت ها را به دست گیرند و کشتی نهضت ها را در ساحلی که خود می خواهند بنشانند و انرژی متراکم جوانان سرخورده از غرب را تخلیه کنند به جای اینکه با استکبار همواردی نمایند، شمشیر روی خود بکشند و سر برادران خود را ببرند.

بنابراین، نقش آل سعود در تخریب جهان اسلام و تهی کردن آن از هویت اسلامی برای استکبارنقشی بی بدیل است و در مثلث آمریکا، صهیونیسم و وهابیت یکی از همان سه جمره ای است که باید رمی شود: جمره اولی، جمره وسطی و جمره عقبه.

البته می دانیم که ابتدا باید جمره عقبه را رمی کرد، گویا او سمبل شیطان بزرگ است؛ شیطانی که دو شیطان دیگر را مدیریت می کند. اگر حاجیان خانه خدا در مسیر اعمال حج، در عرفات به معرفت رسیده باشند و در مشعر به شعور، آن گاه که از منا به سوی جمرات می شتابند تا سمیل های شیطانی سه گانه را رمی کنند، در تشخیص مصداق جمرات دچار خطا نمی شوند و یکی از جمرات را خود آل سعود خواهند یافت و بر او سنگ خواهند زد.

در فضایی چنین مبهم و غبارآلود که تخریب کنندگان کعبه خود بانیان آن شده و دشمنان دین، نقش دوستان آن را بازی می کنند، راه برون رفت جهان اسلام از وضع موجود چیست؟ چگونه می توان این همه سرخوردگی را جبران کرد؟ و جوانان دنیای اسلام را در مسیر صحیح اعتلای اسلام به تکاپو واداشت؟ مسئولیت ما در این میان چیست؟ کدام وظیفه را ما باید بر دوش بگیریم؟ آیا واقعاً خود را آماده ایفای نقش کرده ایم؟

پی نوشت ها

۱. نهضت های اسلامی صد ساله، ص ۱۳
۲. همان، ۱۴
۳. پیشین
۴. وهابی ها، سیدمحسن امین ترجمه سیدابراهیم سید علوی، فصل اول
۵. پیرامون انقلاب اسلامی. استاد شهید مطهری.

ابزار فعالیت، یعنی بدن را در اختیار ندارد. عموم مردم دوران برزخ خود را در حالت وجودی موت می‌گذرانند و گروهی مانند «مقتولین فی سبیل الله» در حال حیات هستند.

زیبایی و نازیبایی مرگ

لحظه مرگ برای همگان فرا می‌رسد و کسی را از آن گریزی نیست: (کل نفس ذائقة الموت...) (آل عمران/ ۱۸۵) اما این تقدیر برای همگان چهره‌ای یکسان ندارد و حتی تصور آن در اذهان نیز متفاوت است. برخی به شدت از آن در هراس‌اند و جمعی در تب و تابش نگران و گروهی اندک نیز مشتاق آن. این گروه اندک برگزیدگان ویژه خدای رحمان‌اند که قرآن آنان را «اولیاء الله» نامیده است و تصور مطلوب و شیرین ایشان را از مرگ نشانی از این مرتبه بر شمرده است^۱ و ظالمان را که پیش فرستاده‌هایشان به سرای آخرت مایه امید برای ایشان نیست، از چنین تصور زیبایی بیگانه قلمداد کرده است.

قرآن کریم می‌فرماید:

قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین * ولا یتمنونه ایدا بما قدمت ایدیهم و الله علیم بالظالمین) (جمعه/ ۷ - ۶): ای رسول ما، یهودان را بگو: «ای جماعت یهود، اگر می‌پندارید که به حقیقت، اولیای خدایید نه مردم، پس تمنای مرگ کنید، اگر راست می‌گویید.» ولی آنان به خاطر اعمال بدی که پیش فرستاده‌اند، ایدا آرزوی مرگ نمی‌کنند و خداوند بر حال ظالمان آگاه است.

پس تصور مرگ هم شیرین و خوشگوار است و هم ترسناک و موجب آزار. هر یک از این حالات بستگی به این دارد که چه کسی آن را تصور کند. مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ من از او عمری ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

حالات گوناگون انسان‌ها در لحظه مرگ

قرآن کریم در سوره واقعه در تبیین لحظات مرگ انسان می‌فرماید: فلولاً اذا بلغت الحلقوم * و انتم حينئذ تنظرون * و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون * فلولاً ان کنتم غیر مدینین * ترجعونها ان کنتم صادقین (واقعه/ ۸۷ - ۸۳):



اشاره

بر اساس آیات قرآن کریم، انسان پس از عبور از زندگی دنیا مراحل را طی می‌کند. نخستین مرحله، دوران برزخ و پس از آن زنده شدن در صحنه قیامت و در نهایت روانه شدن به جایگاه همیشگی، بهشت یا جهنم است. ورود به دوران برزخ با روی آوردن مرگ آغاز می‌شود. مرگ پدیده‌ای است که به گونه‌ای جداگانه باید بررسی شود. مسائلی که هنگام مرگ برای آدمی رخ می‌دهند، اهمیت ویژه‌ای دارند. قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام) مباحثی را در این زمینه مطرح کرده‌اند که در این مقاله به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: انسان، دنیا، پس از دنیا، موت

موت

فرا رسیدن «موت» برای انسان لحظه پایان زندگی دنیا و ورود به عالم برزخ است و می‌توان مرگ را عامل انتقال انسان به آن جهان دانست. در این باره نکات زیر در خور توجه‌اند:

بقا در حالت موت

موت برای انسان حالتی وجودی است که در آن حالت انسان هم ادراک و شعور دارد و هم از نوعی احساس برخوردار است. انسان در حالت مرگ لذت و رنج را حس می‌کند، ولی این احساس با آنچه در زندگی دنیاست، تفاوت دارد. تفاوت حالت موت با حالت حیات این است که انسان در حالت موت

پس چگونه خواهد بود هنگامی که جان به گلو برسد و شما در آن هنگام (که وی در لحظات آخر زندگی است) او را می‌نگرید. در آن هنگام، ما به او نزدیک‌تریم، ولی شما بصیرت ندارید (و آنچه را او می‌بیند، شما نمی‌بینید). اگر کار به دست شماست و شما را آفریننده‌ای نیست که به صحنه حساب و کتاب آورد، اگر راست می‌گویید او را - به زندگی - بازگردانید.

و سپس مردم را در لحظه مرگ به سه دسته تقسیم می‌کند و می‌فرماید: فاما ان کان من المقربین * فروح و ریحان و جنة نعیم * و اما ان کان من اصحاب الیمین * فسلام لک من اصحاب الیمین * و اما ان کان من المکذبین الضالین * فنزل من حمیم * و تصلیة جحیم (واقعه / ۹۴ - ۸۸): بدانید آنکه از مقربان بارگاه ربوبی است، از همین لحظه مرگ در آسایش و نعمت بهشت ابدی است. اما اگر از اصحاب یمین است، سلامی برای توسل از اصحاب یمین (و باید خاطرت از جهت اصحاب یمین آسوده باشد). و اما اگر از منکران گمراه است، نصیب او حمیم جهنم است و مواجه شدن با آتش دوزخ.

و سپس برای تثبیت این مسئله می‌فرماید: ان هذا لهو حق الیقین * فسبح باسم ربک العظیم (واقعه / ۹۵ - ۹۴): این وعده و وعید الهی به یقین حق است و حقیقت. پس نام بزرگ خدای خود را تسبیح کن.

با توجه به این آیات روشن می‌شود که افراد گوناگون در لحظه مرگ با مسائل گوناگونی روبه‌رو می‌شوند و هر کدام مطابق وضعیت خویش مجاری دارند.

مرگ: لحظه یقین

هنگام روی آوردن مرگ، همه انسان‌ها به عوالم غیب و عالم آخرت مؤمن می‌شوند؛ زیرا پرده‌ها کنار می‌روند و حقایق عالم غیب در برابر دیدگاه انسان جلوه‌گر می‌شوند و فرد، فرشتگان مرگ را مشاهده می‌کند. اما ایمان آن لحظه دیگر کارساز نخواهد بود، همچنان که در روز قیامت نیز همه مؤمن می‌شوند، ولی ایمانشان به کارشان نمی‌آید. قرآن کریم می‌فرماید:

یسوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا... (انعام / ۱۵۸): روزی که بعضی آیات (غضب) پروردگار تو فرارسد، در آن روز ایمان هیچ کس

برای او سود نبخشد. اگر پیش از آن ایمان نیاورده باشد و یا در ایمانش کسب خیر و سعادت نکرده باشد، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد.

پس همگان هنگام مرگ و در مراحل پس از آن به خدا، فرشتگان و عوالم پس از آن ایمان می‌آورند؛ چنان که در صحنه قیامت می‌گویند: هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون (یس / ۵۲): این همان صحنه‌ای است که خدای رحمان وعده داده بود و پیامبران الهی سخنی صادقانه گفتند.

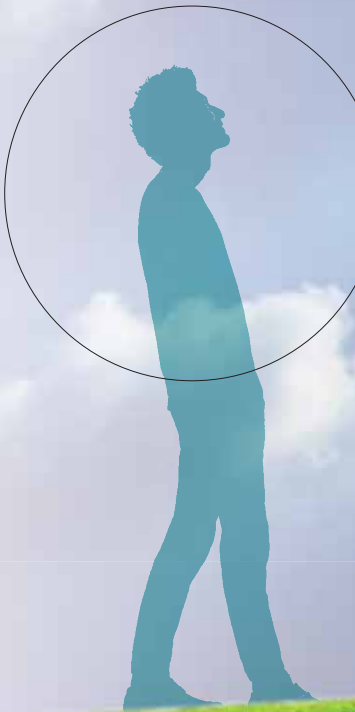
این ایمان آن چنان جدی است که قرآن کریم آن را یقین نامیده است؛ چنان که درباره بهشتیان می‌فرماید: (فی جنات یتساءلون * عن المجرمین * ما سلککم فی سقر * قالوا لم نک من المصلین * و لم نک نطعم المسکین * و کنا نخوض مع الخائضین * و کنا نکذب بیوم الدین * حتی اتانا الیقین (مذثر / ۴۷ - ۴۰): اصحاب یمین در بوستان‌های بهشت از دوزخیان می‌پرسند: «چه عاملی شما را به دوزخ کشید؟» می‌گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را اطعام نمی‌کردیم و ما همواره با اهل باطل به بطالت می‌پرداختیم و ما روز جزا را تکذیب می‌کردیم، تا آنکه (با پیش آمدن مرگ) حالت یقین به ما روی آورد.»

این‌ها می‌گویند که ما آن قدر به راه باطل خود ادامه دادیم تا لحظه یقین که لحظه مرگ است، فرارسید. (طبرسی، بی تا، ج ۵: ۳۹۲). اعمال باطل مقدمه یقین نیستند، زیرا ترک نماز و انکار قیامت جز به گمراهی انسان نمی‌افزاید. بلکه منظور از یقین در این آیه فرارسیدن لحظه مرگ است که همگان در آن لحظه، ایمانی در حد یقین پیدا می‌کنند؛ زیرا با حقایق پس از مرگ و حضور فرشتگان روبه‌رو می‌شوند.

قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این مسئله را چنین بیان می‌کند: (واعبد ربک حتی یاتیک الیقین) (حجر / ۹۹): پروردگارت را عبادت کن تا ساعت یقین بر تو فرارسد. روشن است که مفهوم آیه شریف این نیست که عبادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مقدمه‌ای برای رسیدن به یقین است، زیرا یقین به حقایق عالم غیب در قلب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وجود داشته است.

اندوه یا خوش حالی در لحظه مرگ

از آنجا که همگان در لحظه مرگ به ایمان و یقین می‌رسند، لحظه مرگ برای برخی ناخوشایند



و برای جمعی بسیار فرح بخش است. اولیای الهی با روی آوردن مرگ احساس راحتی می کنند؛ راحتی از هم و غم دنیا و احساس آرامش از بار امانت الهی که آن را به خوبی به مقصد رسانده اند. اما دنیاپرستان را حسرت و اندوه فرا می گیرد؛ اندوه از جدا شدن محبوب های دلشان که عمری در راه آن ها، به هر کاری که نباید، دست یازیدند. اندوهی همراه با وحشت؛ وحشت از رودرو شدن با اعمال خویش و کبیر الهی.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره لحظات مرگ و حالات آن می فرماید: «فریفتگان دنیا را می بینید که دستگیر شدند و در چنگال مرگ اسیر. نه راه گذشت از خطا برایشان هست و نه راه بازگشت به دنیا. چگونه چیزی را که بدان جاهل بودند، برایشان فرود آمد و حادثه فراق از دنیا، که خود را از آن ایمن می پنداشتند، بدانان روی نمود و پیش در آمد وعده های اخروی که به آن ها داده شده بود، پیش آمد؟ آنچه بدان ها روی آورده، وصف ناشدنی است. دو چیز ناگهان بدان ها روی آورده است: سختی مردن و بر دنیای از دست رفته دریغ خوردن. اندامشان از آن سختی سست شده و اختیار از کفشان برون گشته و رنگ آن ها از بیم مرگ دگرگون شده است. پس مرگ پیشتر چنگ اندازد، تا آنکه میان او و گفتارش فاصله اندازد (و زبانش از کار افتد). او در میان اهل و خانواده خود، با چشم می نگرد و با گوش می شنود، در حالی که هنوز عقل و ادراکش باقی است. می اندیشد که سرمایه عمر را در چه راهی تباه و سپری کرده و روزگارش را چگونه به پایان رسانده است. به بیاد اموالی می افتد که حرام و یا شبهه ناک بوده، از هر جا به دستش رسیده گردآورده است و وبال جمع آوری آن گریبانگیر او شده است.

اینک در آستانه فراق و جدایی از آن هاست. اموال او برای کسانی خواهد بود که پس از او هستند. آنان از لذت های آن برخوردار می شوند، در حالی که عواقب و تبعات آن بر دوش او باری گران است و او نسبت بدان پا بسته و گروگان. آری، از آنچه به هنگام مرگ از حقیقت کارش آشکار می شود، انگشت ندامت به دندان می گزد و به آنچه در ایام عمر بدان علاقه مند بود، بی میل می شود و آرزو می کند که ای کاش آن کس که در گذشته به ثروت او رشک می برد، این اموال را جمع کرده بود. پیوسته مرگ در کالبدش پیش می رود تا آنکه گوش او مانند زبانش از کار باز می ایستد. پس در میان خانواده خود می افتد، در حالی که نه می تواند با زبان سخن بگوید و نه با گوش خود چیزی بشنود. پیوسته به چهره آنان می نگرد، جنبش زبان ها را می بیند، ولی بازگشت کلماتشان را نمی شنود.

سپس چنگال مرگ تمام وجودش را می گیرد و دیگر چشمش هم نمی بیند. همان سان که گوش نمی شنود و روح از کالبدش خارج می شود، در میان اهل و خانواده خود مرداری می شود که همه از او می رمند و از نزدیکی به او دوری می جویند. نه با آن کس که می گرید، همراهی می کند و نه آن کس را که فرایش می خواند، اجابت می کند. آن گاه او را به زمینی که در آن خط کشیده و قبر او را مشخص کرده اند، می برند و آنجا او را به کردارش می سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می پوشند. تا آنجا که میعاد الهی سررسد و قضای الهی در رسد و آیندگان به گذشتگان ملحق شوند... (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹).

همچنین از پیامبر اکرم (صلی الله و علیه و آله) نقل شده است که فرمودند:

«سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست، اگر بازماندگان میت موقعیت و محل مرده را می دیدند و سخن او را می شنیدند، هر آینه از مرده خود غافل می شدند و او را فراموش می کردند و بر خویشتن می گریستند. چون مرده را روی تابوت حمل می کنند، روحش بر فراز تابوت و برگرد آن می گردد و ندا سر می دهد که ای اهل من و ای فرزندان من، دنیا با شما بازی نکند، آن سان که با من بازی کرد. مال دنیا را از حلال و غیر حلال جمع آوری کردم و آن را برای غیر خود گذاشتم. پس عیش و گوارایی آن برای دیگران است و عواقب و تبعات آن برای من. پس بترسید و حذر کنید از مثل آنچه بر من وارد شده است». (بحار الانوار، ج ۶: ۱۶۱؛ ح: ۲۸).

ای که دستت می رسد شو کارگر چون فتی از کار خواهی زد به سر

سخن پیرامون حالات انسان در لحظه مرگ و پس از آن بسیار است. از همان لحظه است که چشم آدمی باز می شود و جایگاه خویش را می بیند و در همین هنگام است که سیه کاران به اندوه دچار می شوند و نیز در همین لحظه است که مؤمنان نیکوکردار با بشارت های فراوان روبه رو می شوند.

خوش حالی پاکان

«سَدِّیر صیرفی می گوید: از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم که: ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جانم فدای تو باد، آیا مؤمن از قبض روحش کراهت دارد و ناخشنود است؟ فرمودند: نه به خدا، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روح او می آید، در آغاز بی تابی می کند. فرشته مرگ بدو می گوید: ای ولی خدا، جزع و بی تابی مکن. به همان خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله) را مبعوث فرمود، من برای تو نیکی رسانم تر و مهربان تر از پدری هستم که نزد تو باشد. چشم خود

سخن پیرامون
حالات انسان
در لحظه مرگ و
پس از آن بسیار
است. از همان
لحظه است که
چشم آدمی
باز می شود و
جایگاه خویش
را می بیند
و در همین
هنگام است
که سیه کاران
به اندوه دچار
می شوند و نیز
در همین لحظه
است که مؤمنان
نیکوکردار با
بشارت های
فراوان روبه رو
می شوند



را بگشا و بنگر. آن گاه چشم می‌گشاید، **رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین** و امامان از ذریه او (علیهم السلام) را می‌بیند. آن گاه بدو گفته می‌شود که این رسول خداست و این علی مرتضی و فاطمه و حسن و حسین و اینان ائمه هدی (علیهم السلام) و رفیقان تو هستند. سپس منادی از جانب رب العزه، روح را ندا می‌دهد و می‌گوید: ای نفسی که به محمد و اهل بیت او اطمینان یافتی، باز گرد به سوی پروردگارت در حالی که خرسند به ولایت هستی و به ثواب اعمالت پسندیده‌ای. در زمره بندگان و خاصان من، که محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او هستند، در آی و به بهشت من داخل شو. در این حالت نزد او هیچ چیز از پرکشیدن روحش و ملحق گشتن به منادی حق، محبوب‌تر و خوشایندتر نیست» (همان، ص ۱۹۶، ج ۹، به نقل از: الکافی، ج ۱: ۳۶-۳۵). با این حساب لحظه مرگ بسی حساس است و برای افراد مختلف متفاوت خواهد بود.

در حدیثی از **امام سجاد** (علیه السلام) آمده است: شدیدترین حالات بر بنی آدم در سه لحظه است: اول، هنگامی که ملک الموت را دیدار می‌کند. دوم، هنگامی که از قبرش خارج می‌شود، و سوم زمانی که در صحنه قیامت در پیشگاه پروردگار بزرگ می‌ایستد که سرنوشت او یا به سوی بهشت است یا به سوی آتش.

در ادامه این حدیث مطالبی آمده که خلاصه آن چنین است: اگر هنگام مرگ و در لحظه خروج از قبر و به هنگام حضور در پیشگاه رب العالمین، از اهل نجات بودی، در این صورت موقعیت مناسب خویش را خواهی یافت و چنانچه از اهل نجات نبودی، به هلاکت خواهی افتاد... مجرمین در دوران برزخ، در معیشتی سخت به سر خواهند برد... به خدا قسم که قبر، یا باغی است از باغ‌های بهشت و یا گودالی است از گودال‌های جهنم (همان، ص ۱۵۹، ج ۱۹، به نقل از الخصال، ج ۱، ص ۵۹).

البته منظور از قبر در این روایات و برخی روایات دیگر، آن چنان که مرحوم **مجلسی** فرموده است، جایگاه انسان در عالم برزخ است (معاد از نظر روح و جسم، ج ۱: ۲۵۰).

توفی نفس یا قبض روح

قرآن کریم درباره مرگ انسان‌ها اصطلاح «توفی نفس» را به کار می‌برد. «توفی» از ریشه «وفی» و از باب «تفعل» است. «وفی» به معنای پرداخت کردن چیزی است و در باب «تفعل» معنای دریافت می‌دهد. همانند «القاء» و «تلقى» که اولی به معنای افکندن و دومی به معنای گرفتن است. توفی نیز به معنای دریافت کامل چیزی است.

منظور قرآن از نفس انسان همان حقیقت انسان است. به بیان دیگر نفس در قرآن معادل «روح» در اصطلاح عامیانه است. بدین ترتیب «توفی نفس» به معنای قبض روح است. در قرآن کریم آیات زیادی درباره توفی نفس آمده که در اینجا تنها به دو آیه که حاوی نکات بیشتری هستند، می‌پردازیم:

آیه اول: در «سوره زمر» آمده است:

الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمى ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون (زمر/ ۴۲): خداوند نفس‌ها (یا روح‌ها) را هنگام موت آن‌ها دریافت می‌کند و آن کس را که نمرده است، موقعی که به خواب می‌رود (قبض روحش می‌کند). سپس آن کسی را که (هنگام خواب) مرگش در رسد، نگه می‌دارد و دیگران را (به پایگاه بدن) می‌فرستد، تا زمانی که سرآمد معین (برای وی) فرارسد. محققا در این امر نشانه‌هایی است برای آن‌ها که ببینند.

در این آیه شریف نکات زیر در خور توجه‌اند: الف) قبض روح یا توفی نفس به خدای سبحان

قرآن کریم درباره مرگ انسان‌ها اصطلاح «توفی نفس» را به کار می‌برد. «توفی» از ریشه «وفی» و از باب «تفعل» است. «وفی» به معنای پرداخت کردن چیزی است و در باب «تفعل» معنای دریافت می‌دهد. همانند «القاء» و «تلقى» که اولی به معنای افکندن و دومی به معنای گرفتن است. توفی نیز به معنای دریافت کامل چیزی است



نسبت داده شده، ولی در برخی آیات به فرشتگان نسبت داده شده است^۱. روشن است که خدای سبحان حکم صادر می‌کند و فرشتگان الهی مجریان فرمان او و مدبران امور الهی (نازعات/ ۵) هستند. بنابراین، توفی نفس به هر دو مورد می‌تواند نسبت داده شود.

ب) در این آیه موت به نفس نسبت داده شده است؛ «حین موتها» که در آن ضمیر «ها» به «الانفس» برمی‌گردد. بنابراین:

اولاً نفس آدمی به حالت موت می‌رود.
ثانیاً ملائکه همان نفس یا روح را دریافت می‌کنند.

ثانیاً نفسی که در حال موت دریافت می‌شود، وجود دارد. از این رو، چنان که پیش‌تر به تفصیل گفته شد، موت حالتی وجودی از انسان است نه حالتی عدمی. یعنی، روح وجود دارد و از ادراک و احساس برخوردار است، ولی پس از فرا رسیدن مرگ ابزار بدن را در اختیار ندارد.

ج) مسئله «توفی» و «قبض روح» تنها به زمان مرگ منحصر نیست، بلکه هنگام خواب نیز انسان به نوعی قبض روح می‌شود. به بیان دیگر، هنگام خواب نیز نفس دریافت می‌شود. چنان که در جایی دیگر فرموده است: «و هو الذی یتوفاکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی ثم الیه مرجعکم ثم ینبئکم بما کنتم تعملون (انعام/ ۶۰): اوست خدایی که در شب، که به خواب می‌روید، شما را قبض روح می‌کند و آنچه را در روز انجام می‌دهید، می‌داند و سپس شما را در روز برمی‌انگیزد، تا به اجلی که تعیین شده است، برسید. سپس هم بازگشت شما به سوی اوست. پس شما را به هر آنچه کرده‌اید، آگاه می‌کند.

در این آیه نیز اصطلاح «توفی» برای هنگام خواب در شب و اصطلاح «مبعوث شدن» برای بیداری در روز به کار رفته است. به بیان دیگر، قرآن کریم همان اصطلاحی را که برای مرگ به کار می‌برد، برای خواب هم به کار برده و همان اصطلاحی را که برای زنده شدن در قیامت به کار می‌برد برای بیداری از خواب هم به کار برده است. پس این سخن که: «النوم اخ الموت» (مستدرک الوسائل، ج ۵: ۱۲۳) خواب برادر مرگ است - سخنی بجا و واقعی است.

د) در آیه یاد شده برای بیدار شدن از خواب تعبیر ارسال و فرستادن نفس به کار رفته است. گویا هنگام خواب، نفس (یا روح) موقتاً از سلطنت بدن عزل و هنگام بیداری دوباره به فرماندهی منصوب می‌شود تا زمام کار را به دست گیرد.

ه) «اجل مسمی» که در این آیه آمده، همان

مرگی است که برای هر کسی مقدر شده است و سرآمد زندگی دنیای او خواهد بود. کسی که می‌خوابد، اگر زمان مرگش نرسیده باشد، دوباره بیدار می‌شود و به حیات خود ادامه می‌دهد تا خواب بعدی فرا رسد و در نهایت پس از پشت سر گذاشتن آخرین خواب، اجل او در آخرین بیداری فرا می‌رسد. بنابراین، انسان یا در آخرین خواب که قبض روح شده است. نگه‌داشته می‌شود و یا در آخرین بیداری قبض روح می‌شود.

در قسمت پایانی آیه چنین فرموده است: ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون. قرآن کریم با بیان این عبارت، علاوه بر اینکه انسان‌ها را به اندیشیدن درباره مرگ و قبض روح دعوت می‌کند، به آن‌ها وعده می‌دهد که اگر کسی بیندیشد، نشانه‌های بیشتری از حقایق برای او آشکار می‌شود.

آیه دوم: در سورة سجده آمده است: (و قالوا اذا ضللتنا فی الارض انا لفی خلق جدید بل هم بلقاء ربهم کافرون * قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون) (سجده/ ۱۱ - ۱۰): کافران می‌گویند: «پس از آنکه ما در زمین گم شویم (و اثری از ما باقی نماند)، آیا باز ما در خلقتی جدید خواهیم بود؟» نه این است که آن‌ها به خاطر چنین اشکالی دست از اعتقاد به معاد کشیده‌اند، بلکه واقعیت این است که آن‌ها به لقای پروردگارشان کافر شده‌اند (و سپس به اشکال تراشی می‌پردازند). ای پیامبر به آن‌ها بگو: «همان فرشته مرگی که بر شما گمارده شده است، دریافتان می‌کند و سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شود.»

در این آیه شریف، دو نکته هویداست:

الف) اشکالاتی که کافران مطرح می‌کردند: کفار می‌گفتند که ما پس از مرگ در زمین گم می‌شویم و ذرات بدن ما هر کدام به گوشه‌ای می‌رود و پس از مدتی هیچ اثری از ما باقی نمی‌ماند. بر فرض پس از اینکه از بین رفتیم، دو مرتبه ذرات بدن ما را جمع کنند، و بدنی همانند بدن کنونی بسازند و آفرینش جدیدی را پدیدار کنند، آیا موجودی که دوباره آفریده می‌شود، خود ما هستیم یا موجودی دیگر مثل ما؟ به بیانی دیگر، این فرد بازسازی شده کسی شبیه ماست، ولی خود ما از بین می‌رویم و بازگشتنی نیستیم؛ مانند اینکه ساختمانی را خراب و پودر کنند و دو مرتبه از ذرات آن، ساختمانی همانند ساختمان پیشین بسازند. در این صورت ساختمان دوم همان ساختمان نخستین نخواهد بود، بلکه چیزی مثل آن خواهد بود. این سخن همان شبهه اعاده معدوم است؛ به

چنین نیست که هنگام مرگ شما گم بشوید. آنچه گم می‌شود، عناصر بدن شماست، ولی حقیقت شما را که نفس (یا روح) شماست، فرشته مرگی که بر شما گمارده شده است، دریافت می‌کند تا روز قیامت فرارسد و پس از بازسازی بدن به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید و در محضر او حضور می‌یابید

این معنا که آنچه معدوم و نابود شود، بازگشت آن به وجود محال است.

پاسخ:

قرآن کریم پیش از بیان پاسخ این شبهه، انگیزه آن‌ها را از طرح این اشکال این گونه بیان می‌کند که طرح این اشکال امری واقعی نیست، بلکه حقیقت این است که این مخالفان نخست راه کفر به آخرت را پیموده‌اند، آن گاه بهانه‌جویی می‌کنند. نظیر این سخن در سورة قیامت هم آمده است: بل یرید الانسان لیفجر امامه * یسئل ایاں یوم القیامة (قیامه/ ۶ و ۵). واقعیت این است که انسان می‌خواهد راه خود کامگی را به روی خود بگشاید. چون اعتقاد به معاد، وجدان او را هنگام گناه و تجاوز آزار می‌دهد و نگرانی حساب و کتاب و کیفر الهی خود عاملی بازدارنده است. انسان برای اینکه مانعی در مسیر هواهای نفسانی خویش نبیند، مسئله معاد را زیر سؤال می‌برد و آن را انکار می‌کند.

ب) پاسخ شبهه:

سپس در بیان پاسخ شبهه می‌فرماید که چنین نیست که هنگام مرگ شما گم بشوید. آنچه گم می‌شود، عناصر بدن شماست، ولی حقیقت شما را که نفس (یا روح) شماست، فرشته مرگی که بر شما گمارده شده است، دریافت می‌کند تا روز قیامت فرارسد و پس از بازسازی بدن به سوی پروردگار تان بازگردانده می‌شوید و در محضر او حضور می‌یابید. به دیگر سخن، حقیقت نفس شما دوباره با بدنی جسمانی محسوس می‌شود و این خود شما هستید که در قیامت زنده خواهید شد.

فرشتگان هنگام مرگ

فرشتگان الهی امور انسان‌ها را به فرمان الهی در دست دارند و به اجرا می‌گذارند. برخی از فرشتگان مأمور نگهداری افراد بشر از حوادث هستند، (رعد/ ۱۱)، فرشتگانی دیگر اعمال او را ثبت و بایگانی می‌کنند، (انفطار/ ۱۰ و ۱۱) و فرشتگانی نیز مقررات الهی را درباره انسان اجرا می‌کنند که از جمله آن‌ها فرشته یا فرشتگانی‌اند که مأمور قبض روح انسان‌ها هنگام مرگ هستند (سجده/ ۱۱). بدین ترتیب دو نکته درباره فرشتگان مرگ در خور توجه است:

الف) حضور فرشتگان مأمور هنگام مرگ: چنان‌که پیش‌تر نکاتی به اشارت گفته شد، فرشتگان مأمور الهی، هنگام مرگ و خروج روح

از بدن، در بالین محتضر حاضر می‌شوند و با او سر سخن را باز می‌کنند و چهره خود را به او می‌نمایانند؛ به گونه‌ای که شخص در آن حالت خود را از آن جهانی دیگر می‌داند و آن فرشتگان از اطرافیان او به وی نزدیک‌تر هستند؛ چنان‌که می‌فرماید: فلولاً اذا بلغت الحلقوم * و انتم حينئذ تنظرون * و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون (واقع/ ۸۵ - ۸۳): آن گاه که جان به گلوگاه برسد، در آن حالت شما نظاره می‌کنید و ما در آن هنگام به او از شما نزدیک‌تریم، اما شما [مأموران الهی] را نمی‌بینید.

ب) چگونگی حضور فرشتگان: حضور فرشتگان الهی برای همگان یکسان نیست. این فرشتگان برای پاکان و نیکان با رویی باز و خندان و در برابر ظالمان و کفرپیشگان با چهره‌ای خشن ظاهر می‌شوند. در این زمینه آیات زیر در خور توجه‌اند: (الذین تتوفاهم الملائكة ظالمی انفسهم قالوا السلم ما كنا نعمل من سوء بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون * فادخلوا ابواب جهنم خالدين فیها فلبئس مثوی المتکبرین) (نحل/ ۲۹ و ۲۸): وقتی فرشتگان کسانی را که نفس خود را ظلمانی کرده‌اند قبض روح می‌کنند، آن‌ها سر تسلیم پیش می‌گیرند (و خود را می‌بازند و می‌گویند): «ما کار بدی نکرده‌ایم.» آری، خدا به هر چه کرده‌اید، آگاه است. پس از هر در به دوزخ وارد شوید که در آنجا همیشه خواهید بود. پس چه بد جایگاهی برای مستکبران است.

سپس در ادامه می‌فرماید: الذین تتوفاهم الملائكة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون (نحل/ ۳۲): آنان که فرشتگان در حالی که طیب و پاکیزه‌اند، قبض روحشان می‌کنند، فرشتگان به آن‌ها می‌گویند: «سلام بر شما. به خاطر اعمال نیکویی که انجام داده‌اید، به بهشت در آید».

ملاحظه می‌شود که فرشتگان برخورداری متفاوتی دارند. قرآن کریم در آیات بسیاری از این تفاوت سخن گفته است. به ویژه درباره کسانی که با نفسی ظلمانی از دنیا می‌روند، می‌فرماید: ان الذین توفاهم الملائكة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک ماواهم جهنم و ساعت مصیرا (نساء/ ۹۷): آنان که فرشتگان در حالتی قبض روحشان می‌کنند که خوشتن را ظلمانی کرده‌اند، فرشتگان به آنان می‌گویند: «شما در کجا و چگونه بودید؟ (که این چنین ظلمانی آمده‌اید؟)» می‌گویند: «ما روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم (و شرایط ایجاب

فرشتگان مأمور
الهی، هنگام
مرگ و خروج
روح از بدن، در
بالین محتضر
حاضر می‌شوند
و با او سر سخن
را باز می‌کنند و
چهره خود را به
او می‌نمایانند؛
به گونه‌ای که
شخص در آن
حالت خود را
از آن جهانی
دیگر می‌داند و
آن فرشتگان از
اطرافیان او به
وی نزدیک‌تر
هستند



می‌کرد که به معصیت خدا تن دهیم). «فرشتگان می‌گویند: «مگر زمین خدا پهناور نبود که در آن هجرت کنید (و با تغییر شرایط خود را از جهالت و گناه برهانید)؟» جایگاه آنان جهنم است و سرانجام بدی است.

برای مطالعه بیشتر درباره وضعیت سیه‌کاران که خویشتن را به تاریکی کشانده‌اند و برخورد فرشتگان الهی با آنان هنگام مرگ، به آیات ۲۷ سوره محمد، ۵۰ سوره انفال، ۳۷ سوره اعراف و ۹۳ سوره انعام می‌توان توجه کرد. پیش‌تر نیز درباره تفاوت حال افراد در زمان مرگ و برخورد فرشتگان با آن‌ها روایاتی بیان کردیم.

درخواست تأخیر موت

قرآن کریم می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون * و انفقوا من ما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لو لا اخرتني الی اجل قریب فاصدق و اکن من الصالحین * و لن یوخر الله نفسا اذا جاء اجلها و الله خبیر بما تعملون (منافقون / ۱۱ - ۹): ای اهل ایمان، مبدا که اموال و فرزندان شما را از یاد خدا به لهو و بیهودگی اندازد و کسانی که چنین راهی را در پیش گیرند، به حق زیانکارند. و از آنچه روزی شما کردیم، در راه خدا اتفاق کنید پیش از آنکه مرگ بر یکی از شما فرارسد. در آن حال درخواست کند که خدایا ای کاش^۲ اندکی اجل مرا به تأخیر اندازی تا (راه تو را) تصدیق کنم و از نیکوکاران باشم. و خداوند اجل هیچ کس را، چون فرارسد، به تأخیر نیندازد و خدا به هر چه کنید، آگاه است.

در این آیه خدای رحمان اندوه انسان را هنگام مرگ برای از دست دادن فرصت بیان می‌کند.

درخواست رجعت

رجعت به معنای بازگشت به دنیا پس از مرگ است. قرآن کریم در خواست مشرکان برای بازگشت به دنیا را این‌گونه بیان می‌کند: حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون * لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون (مؤمنون / ۱۰۰ - ۹۸): تا آن‌گاه که مرگ یکی از آن‌ها فرا رسد، می‌گوید: «پروردگارا، مرا برگردان، باشد که در آنچه ترک نمودم، عمل صالحی به انجام برسانم.» هرگز، این سخنی است که او می‌گوید و از وراى آن‌ها برزخی است تا روزی که مبعوث گردند.

این آیه از چند جهت در خور توجه است: الف) آن‌ها که در زندگی دنیا به بیراهه رفته‌اند، هنگام مرگ تأسف می‌خورند و خواهان بازگشت

به دنیا هستند.

ب) حال سؤال این است که آیا بازگشت به این دنیا حقیقت دارد یا خیر؟ خاستگاه این پرسش واژه «کلا» است که در عبارت قرآنی آمده است و همین امر موجب شده تا این آیه مستند برخی مخالفان «رجعت» قرار گیرد. آن‌ها چنین تصور کرده‌اند که این آیه به‌طور کلی مسئله رجعت به دنیا را نفی می‌کند، در حالی که با دقت در این آیه می‌توان دریافت که مفهوم آیه درست عکس این مدعا را بیان می‌کند. این آیه نه تنها رجعت را نفی نمی‌کند، بلکه برعکس قرینه‌ای برای وجود آن است. توضیح اینکه:

اولاً: تعبیر «کلا» الزاماً به درخواست رجعت باز نمی‌گردد، زیرا سخن درخواست‌کننده از دو مطلب حکایت دارد: یکی تقاضای فرد برای بازگشت به دنیا و دوم امید او برای انجام کارهای شایسته پس از بازگشت به دنیا. واژه «کلا» می‌تواند به هر کدام از این دو مطلب بازگردد. یعنی، هرگز تو بر نمی‌گردی، یا هرگز، اگر تو برگردی باز هم عمل صالح انجام نمی‌دهی. چنان که قرآن کریم درباره کسانی که چون بر آتش عرضه می‌شوند، می‌گویند که ای کاش ما را به دنیا بازمی‌گرداندند تا دیگر آیات پروردگار خود را تکذیب نکنیم و بدان ایمان بیاوریم، می‌فرماید: و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون (انعام / ۲۸): اگر هم برگردند به همان کارهایی که نهی شدند، دو مرتبه بازگشت می‌کنند و دروغ می‌گویند (که دیگر کار بد نخواهیم کرد). این آیه نیز قرینه‌ای بر این مطلب است که «کلا» به بخش دوم این آیه، یعنی انجام عمل صالح باز می‌گردد، نه لزوماً به رجعت.

ثانیاً: بر فرض که «کلا» در برابر درخواست رجعت باشد، محتوای این آیه، با توجه به محتوای آیات پیش از آن، درباره مشرکانی است که پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) را می‌آزدند و البته که آن‌ها به دنیا بر نمی‌گردند. زیرا قرآن کریم رجعت را برای اقوامی که به خاطر مخالفت با پیامبرشان گرفتار عذاب الهی شده‌اند، نفی کرده است؛ چنان که می‌فرماید: و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون (انبیاء / ۹۵): بر قریه‌هایی که هلاکشان کردیم، حرام کردیم (که به دنیا بازگردند)، آن‌ها به دنیا بر نمی‌گردند.

روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) این آیه را به اقوامی مربوط دانسته‌اند که مانند قوم نوح یا عاد و ثمود به دلیل مخالفت زیاد با پیامبرانشان گرفتار خشم الهی شدند (ر.ک: مجمع البیان، ذیل آیه ۹۵ سوره انبیاء). با این حساب، حتی اگر واژه «کلا» به اصل رجعت هم بازگردد، منظور از آن کسانی است که با رسول خدا به مخالفت برخاستند تا اینکه مرگشان فرا رسید.

اینکه شخص مرده تقاضای رجعت می‌کند، خود قرینه‌ای بر وجود رجعت است. زیرا انسان پس از مرگ با حقایق مواجه می‌شود و اگر رجعت امکان‌پذیر نباشد، تقاضای غیر واقعی نمی‌کند

ثالثاً: اینکه شخص مرده تقاضای رجعت می‌کند، خود قرینه‌ای بر وجود رجعت است. زیرا انسان پس از مرگ با حقایق مواجه می‌شود و اگر رجعت امکان‌پذیر نباشد، تقاضای غیرواقعی نمی‌کند. به بیان دیگر، هر چند خداوند او را از رجعت محروم می‌کند، اما او می‌فهمد که رجعت امکان‌پذیر است. بنابراین، آیه بالا به هیچ عنوان بر نفی رجعت دلالت ندارد، بلکه برعکس قرینه‌ای بر وجود رجعت است. (ج) نکته اصلی این است که مسئله رجعت از معارف شیعه و از مسلمانات اعتقادی آن است. پاره‌ای از معارف دینی از سوی ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) مطرح شده‌اند و از اختصاصات فرهنگ تشیع به شمار می‌روند که از جمله آن‌ها مسئله «بداء» و «رجعت» است. البته این دو، هر دو اصولی قرآنی هستند که امامان (علیهم‌السلام) بر آن‌ها تأکید فراوان دارند. روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) پیرامون رجعت بسیار است. مرحوم شیخ حر عاملی در این زمینه کتابی مستقل به نام «الایفاظ من الهجة بالبرهان علی الرجعة» نگاشته است که در مقدمه آن نام ۳۲ نفر از دانشمندان بزرگ شیعه که درباره رجعت کتاب نوشته‌اند، آمده است.

هر چند ما در این مقاله در صدد توضیح مسئله رجعت نیستیم، تا ابواب گوناگون آن را بررسی کنیم، اما طرح این مسئله را در حدی کلی ضروری می‌دانیم؛ زیرا از معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) و بیانگر بسیاری از حقایق است. در روایات رجعت، از بازگشت بسیاری از بزرگ‌مردان سخن به میان آمده است.

نکته دیگر درباره رجعت، چگونگی رجعت است؛ اینکه آیا کسانی که قرار است رجعت کنند، از دل خاک بیرون می‌آیند و یا رجعت ممکن است به صورت تولدی دیگر صورت پذیرد؟ که در این نوشتار پرداختن به آن‌ها مورد نظر نیست.

وجوه تمایز رجعت با تناسخ

شبهه‌ای که در مسئله رجعت مطرح می‌شود، این است که رجعت در این صورت نوعی تناسخ خواهد بود. اما باید توجه داشت که هر چند رجعت با تناسخ شباهت دارد، ولی تفاوت‌های کاملاً روشنی نیز با آن دارد که این دو را از یکدیگر متمایز می‌سازد:

الف) از نظر کمیت و فراگیری: در تناسخ

اعتقاد این است که همه افراد بشر به این دنیا بازمی‌گردند، در حالی که در رجعت تنها سخن از بازگشت عده‌ای خاص است که دلیلی برای بازگشت آن‌ها وجود داشته باشد.

ب) از نظر بدن: در تناسخ روح به بدنی دیگر حلول می‌کند که این بدن جدید گاه بدن حیوان یا گیاه و... است، در صورتی که در رجعت سخن از این است که خدای رحمان بدن انسان مورد نظر را دوباره بازسازی می‌کند؛ اعم از اینکه این بازسازی در دل خاک صورت گیرد یا به صورت رشد جنینی و تولد مجدد باشد.

ج) دلیل رجعت: تفاوت اساسی در «رجعت» و «تناسخ» این است که در تناسخ دلیل بازگشت، رسیدن انسان به پاداش و کیفر است. انسان‌ها برمی‌گردند تا هر انسانی که نیکوکار بوده است، در بدن انسانی مرفه حلول کند و پاداش نیکوکاری خود را ببیند و هر کس بدکردار بوده است، در بدن انسانی مفلوک حلول کند و به کیفر اعمال خود برسد. این امر آن قدر تکرار می‌شود که افراد بشر به نتیجه اعمال خود برسند. در حقیقت طرفداران تناسخ از این طریق عدالت خدای رحمان را ثابت می‌کنند و از این رو قیامت را انکار می‌کنند. همین امر است که اعتقاد به تناسخ را به کفر تبدیل می‌کند. گفتنی است مرحوم شیخ صدوق (رحمه‌الله) نیز به همین نکته تصریح کرده است. او در کتاب «الاعتقادات» می‌نویسد: «اعتقادنا فی الرجعة انها حق»: اعتقاد ما درباره رجعت این است که رجعت حق است.

ایشان سپس دلایلی از قرآن و احادیث درباره رجعت بیان می‌کند و در پایان می‌فرماید: «و القول بالتناسخ باطل، و من دان بالتناسخ فهو کافر؛ لان فی التناسخ ابطال الجنة و النار» (الاعتقادات... باب الرجعة، ص ۳۹ و ۴۳): تناسخ باطل است و اگر کسی آن را باور کند، کافر است؛ زیرا در اعتقاد به تناسخ بهشت و جهنم باطل می‌شود.

آنچه که تناسخ را به اعتقادی کفرآمیز تبدیل می‌کند، تنها انکار معاد است و گر نه هر حرف باطلی لزوماً کفر نیست. سخن باطل در صورتی به کفر منجر می‌شود که با یکی از اصول یا ضروریات دین در تعارض باشد. همین دلیل در کلام امام رضا (علیه‌السلام) به صراحت آمده است: «قال المأمون للرضا (علیه‌السلام): یا اباالحسن ما تقول بالقائلین بالتناسخ؟ فقال الرضا (علیه‌السلام): من قال بالتناسخ فهو کافر بالله العظیم؛ یکذب به الجنة و النار». مأمون از حضرت رضا (علیه‌السلام) سؤال کرد: درباره کسانی که قائل به تناسخ‌اند چه می‌فرمایید؟ حضرت در پاسخ فرمودند: کسی که تناسخ را بپذیرد و به آن عقیده داشته باشد، به خدای بزرگ کفر آورده

مسئله رجعت از معارف شیعه و از مسلمانات اعتقادی آن است. پاره‌ای از معارف دینی از سوی ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) مطرح شده‌اند و از اختصاصات فرهنگ تشیع به شمار می‌روند که از جمله آن‌ها مسئله «بداء» و «رجعت» است

با توجه به آیه
۲۸ سوره بقره،
عموم مردم تنها
یک بار می میرند
و از زندگی دنیا
به حالت موت
می روند و پس
از آن یکبار
در آخرت زنده
می شوند

است. در تناسخ بهشت و جهنم دروغ پنداشته می شود (سفینه البحار...، ج ۲: ۵۸۵). مسئله رجعت در باورهای شیعه، حتی به صورت تولدی دوباره، هرگز با مسئله معاد در تعارض نیست. رجعت به دلایلی گوناگون می تواند صورت گیرد. برای نمونه برخی خدمت گزاران امیرالمومنین (علیه السلام)، مانند سلمان، مقداد، جابر بن عبدالله انصاری، ابودجانه انصاری، مالک اشتر، مفضل به عمر و حمران بن اعین، هنگام ظهور حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه) رجعت می کنند؛ یعنی به دنیا باز می گردند (محمد خادمی شیرازی، رجعت یا دولت کریمه خاندان وحی (علیهم السلام)). تا در اصلاح جهانی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شرکت کنند و به رستگاری بزرگی برسند. یا کسانی که آرزو می کنند از یاران امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) باشند، همان گونه که در روایات آمده است، ممکن است به دنیا باز گردند. همچنین کسانی که در طول زندگی خود در معرض هدایت الهی قرار نگرفته اند، ممکن است به دنیا باز گردند؛ مانند بسیاری از افراد که به طور کلی از محیط هدایت دور بوده اند و در مناطق دوردستی مانند آفریقا و مانند آن زندگی کرده اند. از آنجا که حجت الهی بر ایشان تمام نشده است، نباید عذاب شوند و از آنجا هم که دوره ایمان و عمل صالح را نگذرانده اند، نمی توانند بهشتی شوند. اگر تصور کنیم که این افراد دوباره به دنیا باز می گردند و در محیط هدایت قرار می گیرند تا حجت بر آن ها تمام شود، در این صورت دیگر مشکل اعتقادی پیش نمی آید.

قرآن کریم و مسئله رجعت

قرآن درباره حضرت ایوب می فرماید:
و ایوب اذ نادى ربه انى مسنى الضر وانت ارحم الراحمين * فاستجبنا له فكشفنا ما به من ضر و آتیناه اهلہ و مثلهم معهم رحمة من عندنا و ذکرى للعابدين (انبیاء/ ۸۴ - ۸۳)؛ و ایوب را (یادآور شو)، آن گاه که پروردگارش را ندا کرد که مرا بیماری و رنج فرا گرفته و تو از همه مهربانان مهربان تری. پس ما دعای او را مستجاب کردیم و درد و رنجش را برطرف ساختیم و اهل و فرزندانش را به او عطا کردیم و همانند آن ها را نیز همراه آنان بدو عطا نمودیم. این عنایت رحمتی بود از ناحیه ما و وسیله ای برای توجه بندگان به سوی ما.
در این آیه، عبارت «و آتیناه اهلہ و مثلهم معهم»

در خور توجه است. براساس این عبارت، خداوند همان فرزندان حضرت ایوب را که با حوادثی از دنیا رفته بودند، به او بازگرداند و معادل آن ها، فرزندان دیگری هم به او داد. برای نمونه اگر حضرت ایوب شش فرزند داشت، آن شش فرزند رجعت کردند و علاوه بر آن، شش فرزند دیگر نیز به آن ها اضافه شد. این در صورتی است که اگر آن شش فرزند به دنیا باز نمی گشتند و خداوند دوازده فرزند جدید به او می داد، باید می فرمود: «و آتیناه مثلی اهلہ» (ما دو برابر اهلش را به او دادیم).

مشابه این عبارت یکبار دیگر نیز در قرآن کریم آمده است: (و وهبنا له اهلہ و مثلهم معهم رحمة منا و ذکرى لاولی الالباب) (ص/ ۴۳)؛ و ما اهل و فرزندانیه که از او مردند، به او عطا کردیم و همانند آن ها را نیز به او دادیم. این رحمتی از ناحیه ما بود و وسیله ای برای توجه و ذکر صاحبان عقل و خرد. قرآن کریم در آیه ای دیگر از زبان کفار نقل می کند که چون با عذاب الهی روبه رو شوند، می گویند: قالوا ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل (غافر/ ۱۱)؛ می گویند: «خدایا ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی. ما به گناه خود اعتراف می کنیم. آیا اینک راهی هست که بتوانیم خود را از عذاب دوزخ برهانیم؟»

با توجه به آیه ۲۸ سوره بقره، که پیش تر درباره آن بحث کردیم، عموم مردم تنها یکبار می میرند و از زندگی دنیا به حالت موت می روند و پس از آن یکبار در آخرت زنده می شوند. بنابراین، حالت موت اولیه که از آن با «کنیم امواتا» یاد شده است، به معنای مردن و میراندن نیست؛ زیرا میراندن به معنای بردن از حیات به سوی مرگ است.

براساس این آیه عده ای در آخرت می گویند که خدایا ما را دوبار میراندی و دو بار زنده کردی. از این رو، این گروه می توانند از کسانی باشند که یک بار به دنیا رجعت کرده اند و به تعبیری دو بار به دنیا آمده اند که در نتیجه پس از هر بار آمدن به دنیا، «اماته» شده و به برزخ رفته اند و دوباره زنده شده اند. به این ترتیب این افراد دو بار زنده شده اند: یک بار برای ورود دوم به دنیا و یکبار برای آخرت. جالب اینجاست که آن ها می گویند که ما به گناه خود اعتراف می کنیم. گویا سخن آن ها این است که ما از فرصت دوم نیز که در اختیار ما گذاشته شد، خوب استفاده نکردیم و به راه کفر رفتیم و اکنون گرفتار عذاب شدیم.

پی نوشت ها

- البته اولیای الهی مرگ را از آن رو دوست می دارند که آن را لحظه دیدار یار می دانند. با این همه ممکن است برخی انسان های سست ایمان نیز برای فرار از مشکلات دنیا، مرگ را - به غلط - راهگشای خود بدانند و در خور رغبتی دروغین نسبت به آن احساس کنند و حتی ممکن است تصمیمی نوارا بگیرند. اما اولیای الهی با تصور مرگ برای دیدار پروردگار خود لحظه شماری می کنند. نکته شایان توجه این است که اولیای الهی با آنکه مرگ را دوست دارند، برای آن شتاب نمی کنند، بلکه فرصت دنیا را وسیله ای برای ذخیره اندوزی برای جهان آخرت می دانند و چه بسا برای طولانی شدن عمر خود دعا می کنند.
- مانند آیات: سجده/ ۱۱؛ نحل/ ۲۸ و ۳۲؛ انفال/ ۵۰؛ نساء/ ۹۷؛ و...
- در اینجا «لو» برای تمنی است.
- تناسخ: انتقال نفس ناطق از بدنی به بدن دیگر.

منشأ اصلی تولید ثروت و نحوه بهره‌برداری از درآمدها

نقش دولت اسلامی در اقتصاد سالم بر اساس درس پانزدهم کتاب سال دوم

صدیقه طیبی
دبیر شهرستان ساری

اشاره

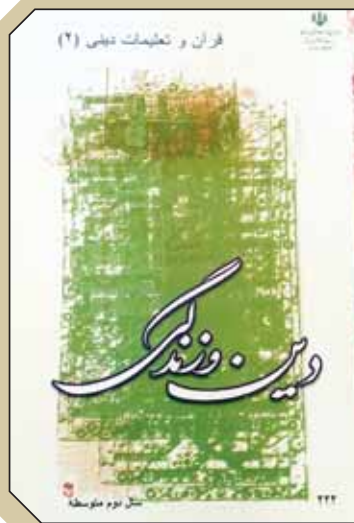
با توجه به مباحث مطروحه در درس پانزدهم کتاب دینی و قرآن سال دوم که به منشأ اصلی تولید ثروت و نحوه بهره‌برداری از درآمدها برای بهبود زندگی و ارتقای سطح معیشت مستمندان می‌پردازد، در این مقاله به موضوع «نقش دولت در ایجاد زمینه اقتصاد سالم» در نظام اقتصادی اسلامی پرداخته شده است.

چکیده

اسلام، ضمن توجه عالی به جنبه‌های معنوی و روحانی انسان، عنایت ویژه‌ای هم به رفع حوائج مادی او دارد و الگوهای خاصی را برای روابط نهادهای مختلف اجتماعی و اقتصادی در نظر گرفته است. بر همین اساس در دیدگاه اسلام هدف و انتظار از تحکیم بنیادهای اقتصادی، رسیدن به تمرکز، تکاثر ثروت، سودجویی و نفع‌پرستی نیست. به منظور رفع نیازهای اساسی انسان در جریان رشد و تکامل مادی و معنوی او و رسیدن به اهداف غایی خلقت و ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت است.

اقتصاد اسلامی برای تحقق این ایده حداقل در قالب دو مدل اسلامی و شناخت وضعیت موجود اقتصادی جامعه به نظریه‌پردازی می‌پردازد. در این مقاله چگونگی فعالیت اقتصادی دولت و وظایف آن در الگوی ایده‌آل اقتصاد اسلامی مورد تحقیق قرار گرفته و فرضیه‌ای که در این رابطه مطرح شده، به شرح زیر است:

از عمده وظایف دولت و حاکمیت اسلامی، فراهم کردن زمینه‌های مناسب برای فراگیر شدن قسط و عدل، بروز خلاقیت‌های گوناگون انسانی و هموار کردن مسیر فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی با ارائه فرصت‌های برابر و عادلانه، رفع تبعیضات ناروا و فراهم کردن امکانات لازم در هر مقطع و هر بخش است. این فرضیه به دو روش عقلی و روایی مورد آزمون و بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت تأیید می‌گردد.



دولت اسلامی مکلف به فراهم ساختن زمینه تحقق و برخورداری جامعه به رفاه و آبادانی است و بی تردید رفاه مورد نظر اسلام در این بخش مقید به اموری چون مشروعیت، همگانی بودن، رعایت حدود الهی و حقوق دیگران است

روش تحقیق این مقاله تحلیلی - توصیفی و بررسی موضوع آن به صورت کتابخانه‌ای و با مراجعه به کتاب‌ها و مقالات گوناگون است.

کلید واژه‌ها: دولت، اهداف و وظایف اقتصادی دولت، منابع مالی و اختیارات دولت اسلامی.

مقدمه

در اسلام اقتصاد جزئی از نظم اجتماعی محسوب می‌گردد و اساساً تأمین مصالح عمومی در سایه دین می‌تواند بروز یابد؛ و تحقق مصالح و منافع طبیعی و اجتماعی و تحصیل آن‌ها به شناخت و انگیزه دستیابی وابسته است. اقتصاد از دیدگاه مکتب اسلام، از جهات مختلف مورد بحث قرار می‌گیرد و در کنار احکام قطعی و مسلم فقهی در مورد مباحث اقتصادی به موجب اصل اباحه، حاکم اسلامی با اشراف به احکام دین و نیازهای واقعی و ملموس جامعه اسلامی در چهار چوب مصلحت قوانین را تدوین می‌کند و به اجرا می‌گذارد.

از نظر اسلام آزادی اجتماعی در فعالیت‌های اقتصادی در محدوده دو نظارت درونی (تربیت اسلامی براساس اعتقاد به خدا) و بیرونی (نیروی کنترل‌کننده خارجی) شکل می‌گیرد. نظارت بیرونی تضمینی برای اجرای احکام اسلامی است و روش و رفتار اجتماعی انسان را جهت می‌دهد؛ مانند جلوگیری مأموران حکومت اسلامی از ربا و استثمار و گران‌فروشی و احتکار و... و نظارت آمرین به معروف و نهی‌کنندگان از منکر بر کارها که اگر درست پیاده شود کنترل، همه‌جانبه خواهد شد.

قرآن کریم در آیه ۵۹ سوره نساء بر اطاعت و پیروی از خدا و رسول و از صاحبان امر تأکید می‌کند و بر همین اساس، ولی امر و رهبری حکومت اسلامی براساس اصل نظارت حق دارد که هرگاه شرایط اقتضا کند دخالت کند و حیات اقتصادی اجتماع را تنظیم نماید. اساساً بر اساس حدیث نبوی نمی‌توان نیاز و ضرورتی را در جامعه اسلامی نادیده گرفت و خسران و ضرری را متوجه جامعه اسلامی نمود.

اهداف اقتصادی دولت اسلامی

نقش دولت و جایگاه آن در اقتصاد همواره یکی از مباحث مهم در نظام اجتماعی آن است. در نظام اسلامی برای تحقق اهداف و آرمان‌های والا دخالت دولت یک ضرورت قلمداد می‌گردد و هدف اساسی دولت اسلامی در حوزه اقتصاد محقق ساختن نظام اقتصادی اسلام و حرکت به سمت اهداف اقتصادی است. از جمله:

● توسعه رفاه و تأمین اجتماعی

خداوند نعمت‌های فراوانی، متناسب با نیاز انسان، آفریده و آن‌ها را مسخر انسان قرار داده است تا متناسب شأن و کرامت او مورد بهره‌برداری قرار گیرد. بر همین راستا دولت اسلامی مکلف به فراهم ساختن زمینه تحقق و برخورداری جامعه به رفاه و آبادانی است و بی‌تردید رفاه مورد نظر اسلام در این بخش مقید به اموری چون مشروعیت، همگانی بودن، رعایت حدود الهی و حقوق دیگران است.

● توسعه معنویات

انسان در عین آزادی و اختیار، در مقابل خدا، خود و سایر موجودات هستی مسئول است و باید در زندگی، ضمن حرکت نمودن و حرکت‌آفرینی، به جامعه شادابی بخشد و گاه با فداکاری و ایثار محیط اطرافش را احیا نماید. با توجه به اهمیت این موضوع علی‌القاعده دولت اسلامی باید، ضمن مراقبت از سلامت روحی مردم، به فکر توسعه معنویات باشد. لذا تمام فقیهان و متفکران سیاسی مسلمان برای عینیت بخشیدن به نظام اخلاقی اسلام و گسترش امور معنوی و بالا بردن احساس مسئولیت مردم به اقدامات عملی از سوی دولت تأکید دارند.

● پا داشتن عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی با همه ابعاد آن موجب تعدیل و توازن ثروت در جامعه می‌شود و از اهداف نظام اسلامی محسوب می‌گردد. اساساً اجرای کامل برنامه‌های اسلام تفاوت فاحش درآمد مردم را کاهش می‌دهد. اگر در یک جامعه اسلامی شاهد اختلاف طبقاتی شدید باشیم آن جامعه فقط صورت اسلامی دارد و از محتوای اسلامی بی‌بهره است و بر همین اساس نقش دولت اسلامی در استقرار عدالت اجتماعی بی‌تردید انکارناپذیر است.



پیامبر اکرم (ص)
می‌فرمایند: «کسی که
خداوند، او را مسئول
امور مسلمانان قرار
داده است، اما او به
نیازها و فقر آنها
بی توجهی می‌کند
خداوند نیز به نیازها
و فقر او بی توجهی
می‌کند»

● توازن اقتصادی

با توجه به مسئله برابری و برادری مسلمانان، نابرابری فاحش درآمد و ثروت با روح اسلام ناسازگار است و دولت اسلامی موظف است با اجرای دستورات اسلام درباره مالکیت منابع طبیعی و مواد اولیه و تشویق و مراقبت بر راه‌های حلال و ممانعت از مکاسب محرّمه، زمینه درآمد حلال، کنترل صحیح و منطقی بر سهم عوامل تولید و توزیع مجدد ثروت و درآمد جلوی اختلاف فاحش را بگیرد و جامعه را به سمت عدالت و توازن اقتصادی سوق دهد.

● تثبیت ارزش واقعی پول

تورم همراه با کاهش ارزش واقعی پول، ضمن ایجاد اختلال در عدالت اجتماعی، رفاه اقتصادی را نیز در بلند مدت با آسیب مواجه می‌سازد. بر این اساس، دولت اسلامی موظف است با اتخاذ سیاست‌های صحیح پولی و مالی و کنترل نمودن منطقی و به موقع، نظیر کنترل قیمت و تناسب سازی دستمزد، مانع کاهش ارزش واقعی پول شود تا جامعه در معرض تهدید بی‌عدالتی و مضایق اقتصادی قرار نگیرد.

● ترکیب مطلوب دولت و بازار

دولت، به‌عنوان مسئول اجرای نظامات اسلامی از جمله نظام اقتصادی برای حفظ مصالح اسلام و مسلمین، از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است. بر همین اساس باید با هدایت درست نظام اقتصادی و مصالح اسلام در بخش اقتصاد، صرفاً در مواردی که مصلحت جامعه اقتضا می‌کند، نظیر موارد زیر زمینه حفظ حقوق مسلمانان را فراهم سازد:

- فعالیت‌هایی که بخش خصوصی با وجود سود مناسب، تمایلی به انجام دادن آنها را ندارد.
- فعالیت‌هایی که بخش خصوصی توان وارد شدن به آنها را ندارد.
- فعالیت‌هایی که وارد شدن بخش خصوصی در آنها مفاسدی چون انحصارات و احتکار را در پی دارد.
- فعالیت‌هایی که برای کنترل بازار نیاز به دخالت موقت دولت دارند و بدون دخالت دولت

● قدرت اقتصادی جامعه اسلامی

بر خلاف تصور برخی، که تحت تأثیر مکاتب انحرافی جامعه دینی را به ترک دنیا و نادیده گرفتن مواهب الهی متهم می‌کنند، خداوند امنیت و توانایی اقتصادی را از شاخصه‌های بارز جامعه ایمانی و فقر و ناامنی را نتیجه عصبان و کفران می‌داند. با این نگاه جهت‌گیری دولت اسلامی در مسیر رشد اقتصادی و توانایی جامعه اسلامی، نه تنها روشن می‌گردد بلکه به‌صورت یک شاخص جامعه اسلامی، جزو وظایف آن قلمداد می‌گردد.

وظایف اقتصادی دولت اسلامی

اگرچه وظیفه اساسی دولت اسلامی در قالب کلی، اداره جامعه جهت رسیدن به اهداف غایی و آرمانی اسلام است، برنامه‌ریزی برای اشتغال کامل را نیز می‌توان از مبانی و اصول نظام اقتصادی اسلامی احصاء نمود.

● تأمین امنیت

دولت علاوه بر امنیت داخلی، پاسداری از حقوق مالکیت افراد، ارائه خدمت به مردم و رساندن حق به صاحبان آن، مسئول تحقق پیشرفت و اشتغال در جامعه نیز هست و به همین منظور باید با فراهم کردن فرصت‌های کار و تأمین معیشت افراد از طریق تأسیس مؤسسات عمومی و راه‌اندازی پروژهای صنعتی و کشاورزی با آسان کردن راه‌های سرمایه‌گذاری، اعطای کمک‌های مالی و تسهیلات اعتباری، کشاورزان، صنعتگران و بازرگانان را تشویق کند تا زمین‌ها کشت و صنایع راه‌اندازی شوند و بازارها رونق یابند. مطالعات نشان می‌دهد که پیامبر درحالی‌که در صدر اسلام درگیر جنگ بودند با عقد قراردادهایی مانند مزارعه و مساقات بین انصار و مهاجرین فرصت آبادانی و رونق کشاورزی را فراهم می‌نمودند.

● تأمین اجتماعی

تأمین نیازهای ضروری افراد فاقد درآمد یا دارای درآمد ناکافی جزء وظایف مهم دولت اسلامی محسوب می‌شود. پیامبر اکرم (ص) در این خصوص می‌فرمایند: «کسی که خداوند، او را مسئول امور مسلمانان قرار داده است، اما او به نیازها و فقر آنها بی توجهی می‌کند خداوند نیز به نیازها و فقر او بی توجهی می‌کند».

بسیاری از آیات قرآن به این نکته توجه می‌دهد که عدالت‌خواهی و تحقق آن در جوامع بشری از جمله عدالت اقتصادی از مأموریت‌های پیامبران است و دولت اسلامی موظف است بر عملکرد اقتصادی مردم مدیریت و نظارت کند



کنترل قیمت و عرضه کالا درست انجام نمی‌شود. در این صورت، دولت مستقیماً وارد فعالیت اقتصادی شود و هدایت امور آن را بر عهده می‌گیرد.

منابع مالی دولت اسلامی

دولت اسلامی برای انجام وظایف و مسئولیت‌های خود به منابع مالی نیاز دارد که مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیرند:

□ انفال و منابع طبیعی (معادن، جنگل‌ها، کوه‌های سرسبز، چراگاه‌ها، نزارها ... (انفال/۱).

□ زکات (بقره/۴۳).

□ زکات فطره: امام صادق علیه‌السلام: تکمیل روزه به پرداخت زکات یعنی فطره است؛ همچنان‌که صلوات بر پیامبر (ص) کمال نماز است (وسائل الشیعه، ج ۶: ۲۲۱).

□ خمس: (۴۱/انفال).

□ مالیات: (توبه/۱۰۳).

□ کفارات: در اسلام برای کسانی که قانون‌شکنی می‌کنند، جریمه‌هایی در نظر گرفته شده است که از یک سو کیفری برای فرد متخلف‌اند و از سوی دیگر منافعی عاید جامعه می‌کنند.

□ تبرّعات: هبه، صدقه، وقف، محابات از ثلث مال (المغنی، ج ۶: ۷۱- الهدایه شرح بدایه المبتدی، ج ۴: ۲۴۵-الاختیار، ج ۵: ۷۲).

□ اموالی که از طریق غیر مسلمانان در اختیار دولت قرار می‌گیرد. (جزیه)

□ استقراض و مشارکت: استقراض به‌عنوان روشی برای استفاده از ظرفیت‌های پس‌انداز جامعه برای تأمین نیازهای مالی و انجام فعالیت نهایتاً پیشرفت اقتصادی صورت می‌گیرد و کلیه وام‌ها و قرضه‌های دولتی از بانک مرکزی و بانک‌ها و سازمان‌های تجاری و مردم کشورها و همچنین وام‌های دریافتی از کشورهای خارجی همه مشمول این موضوع می‌گردد.

اختیارات اقتصادی دولت اسلامی

دولت برای دستیابی به اهداف اقتصادی، علاوه بر منابع مالیاتی اختیارات دیگری نیز دارد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

• حق نظارت و کنترل

براساس مبانی اسلامی انسان‌ها آزادند و هیچ‌کس، حتی دولت، حق سلب آزادی آن‌ها را ندارد ولی در صورتی که زیاده‌خواهی برخی افراد ضررهای فردی و اجتماعی به بار آورد، دولت



خداوند امنیت و توانایی اقتصادی را از شاخصه‌های بارز جامعه‌ایمانی و فقر و ناامنی را نتیجه عصیان و کفران می‌داند



منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳
۴. دادگر، عبدالله و تیمور، رحمانی، مبانی و اصول علم اقتصاد، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۰
۵. رضایی، مجید، «جایگاه نهاد دولت در عرصه اقتصاد»، اقتصاد اسلامی، ش ۱۴، ۱۳۸۳
۶. صدر، سید محمدباقر، نهادهای اقتصادی اسلام، ترجمه غلامرضا بیات و فخرالدین شوشتری، نشر کوکب، پاییز ۱۳۵۸
۷. عبوضلو حسین، «بررسی و تحلیل امکان سازگاری معیارهای عدالت و کارآیی در نظام اقتصادی اسلامی»، رساله دکتر، دانشگاه تربیت مدرس، شهریور ماه ۱۳۷۹
۸. نشریه معرفت سیاسی شماره ۲
۹. هادی نهرانی، مهدی؛ مکتب و نظام اقتصادی اسلام، قم، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، ۱۳۷۸

رفتار انسان و تبیین الگوی مناسب رفتاری برای او بوده است، تا او را به سرمنزل سعادت برساند. به تصریح قرآن کریم، هدف خداوند از خلقت انسان، عبادت و در نتیجه، تقرب به آستان حق تعالی، یعنی منشأ و مبدأ کمال و زیبایی و قدرت مطلق است (ذاریات ۵۶). پس تمام رفتارهای عناصر انسانی در جامعه مورد نظر اسلام، اعم از دولت و افراد، باید در جهت نیل به این هدف باشد. به طور قطع، رفتارهای اقتصادی انسان‌ها نیز جزئی از سیر و سلوک آنهاست. بنابراین، نوع خاصی از رفتار نسبت به اقتصاد - از جمله شناخت اقتصادی و فعالیت اقتصادی - از انسان کامل، یعنی انسان مورد نظر شریعت اسلام انتظار می‌رود.

از آنجاکه هدف غایی اقتصاد اسلامی با هدف نهایی مکتب اسلام، یعنی تقرب انسان به حضرت حق منطبق است، روشن می‌شود که ماهیت هدایت و دخالت دولت اسلامی در فعالیت اقتصادی با سایر دولت‌ها تفاوت ماهوی دارد و اساساً در حوزه نظریات اقتصادی در مقایسه دولت اسلامی با دیگر دولت‌ها امور زیر معلوم می‌گردد:

□ رشد معنوی انسان به صورت هدف اصلی، از مختصات دولت اسلام‌مست.

□ انگیزه نفع شخصی در اسلام مورد پذیرش است ولی در جهت تحقق معنویت ارزش محسوب می‌گردد؛ در حالی که در دیگر مکاتب، نفع شخصی هدف اصلی فعالیت اقتصادی‌ست.

□ برخورداری دولت اسلامی از منابع مالی گسترده، امکان تحقق عدالت و توازن اجتماعی را میسر می‌سازد.

□ اصل بودن حضور دولت در عرصه اقتصاد کنار بخش خصوصی از مختصات دولت اسلامی است.

□ دولت دینی مکمل فعالیت بخش خصوصی و ناظر بر آن در جهت تحقق اهداف است.

□ امکان جلوگیری از تولید کالای خصوصی با آثار منفی از طریق دولت اسلامی در مقایسه با سایر دولت‌ها بیشتر است. (رضایی، ص ۶۰).

این تمایزات، ضمن برجسته نمودن اهداف دولت اسلامی در حوزه فعالیت اقتصادی، دلیل دخالت، نظارت و حضور موقت دولت را در فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب مصالح و منافع مسلمانان و اسلام روشن می‌کند و به این ترتیب، وابستگی تام میان هدف غایی اقتصاد اسلامی با هدف نهایی مکتب اسلام، یعنی تقرب انسان و سیر او به حقیقت خلقت، بیش از پیش اثبات می‌گردد.

اسلامی حق دارد متخلفان را مجازات کند و ضمن ایجاد کنترل‌های لازم محدودیت‌هایی را فراهم سازد.

● سیاست‌گذاری در جهت اهداف نظام

در برخی از شرایط، اگرچه شرع حکم الزامی وجوب یا حرمت ندارد، دولت برای حفظ مصالح اسلام و مسلمین و دفع ضرری و وجود مصلحتی مانع از ارتکاب آن می‌شود، که از آن به‌عنوان «منطقه مباحات» یاد می‌گردد.

● تشخیص موارد احکام ثانوی و موارد

تزام اسلام بر پایه احکام اولیه بنا شده است اما ممکن است در زمانی خاص بحرانی به‌وجود آید که شارع مقدس اسلام برای آن حکم اولیه نداشته باشد و لذا احکام ثانویه جانشین احکام اولیه می‌شوند. این احکام قدرت اجرایی احکام اولیه را دارند. برای این جانشینی احکام ثانویه به کارشناسان خبره و مورد اعتماد حکومت و رهبری مسلمین نیاز است.

با نگاهی به اصول اقتصاد اسلامی، از جمله ایجاد عدالت اقتصادی (حدید، آیه ۲۵؛ حشر، آیه ۷) و رعایت عدل و انصاف در امور اقتصادی جهت دستیابی انسان و جوامع به خیر سعادت در دنیا و آخرت (اعراف، آیه ۸۵؛ هود، آیات ۸۵ و ۸۶؛ اسراء، آیه ۳۵). می‌توان گفت که مدیریت و نظارت عالی دولت اسلامی، شرط اساسی برای تحقق این اهداف است. از این‌رو خداوند مواردی چون روشنگری، ارائه راهکارهای علمی و عملی در قالب آموزه‌های معرفتی و دستوری، بیان حدود و مرزهای سلامت اقتصادی و صحت آن، بیان موارد فساد اقتصادی و مصادیق آن، نظارت و مدیریت دائمی بر عملکرد اقتصادی مردم در حوزه بهره‌برداری از منابع تا تولید، توزیع و مصرف کالا را از مأموریت‌های پیامبران (علیهم‌السلام) دانسته است.

بسیاری از آیات قرآن به این نکته توجه می‌دهد که عدالت‌خواهی و تحقق آن در جوامع بشری از جمله عدالت اقتصادی از مأموریت‌های پیامبران است و دولت اسلامی موظف است بر عملکرد اقتصادی مردم مدیریت و نظارت کند تا با این هدایت و نظارت بهره‌مندی عمومی جامعه از تولید و فراوری محصولات صورت گیرد.

نتیجه‌گیری

اسلام دین جامع و کاملی است که اهداف عالی و غایات متعالی را برای انسان مدنظر دارد. از این‌رو، از همان ابتدای ظهور، در پی اصلاح

اشاره

دانش‌آموزان ساعات زیادی را در مدرسه می‌گذرانند. آنان باید در آموزشگاه خود اوقات خوبی داشته باشند و این نشاط بتواند به آنان انرژی یادگیری بدهد متأسفانه گاهی اوقات ما شاهد آن هستیم که کلاس‌های درس ما نشاط‌آور و شادی‌بخش نیستند و به همین دلیل نوجوانان از

کلاس‌های ما خاطره خوشی ندارند. به نظر می‌رسد روان‌شناسان ما به اندازه کافی در این زمینه کار جدی نکرده‌اند و راه کارهای عملی نشان نداده‌اند. با درخواست مجله رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی خانم دکتر فاطمه میرعارفین مقاله‌ای از استیون والک را ترجمه کرده و در اختیار شما عزیزان و دبیران دینی و قرآن قرار داده است. طبیعی است نویسنده مقاله با حال و هوای سرزمین خود آن را به نگارش درآورده است. دبیران عزیز دینی و قرآن با تطبیق آن در کلاس‌های خود به مقتضای شرایط درس می‌توانند از توصیه‌های ایشان بهره برده و کلاس درس شادابی داشته باشند. از عزیزان خواننده درخواست داریم چنانچه در این زمینه کتاب، مقاله و یا هر اثر ویژه می‌شناسند و یا خود به رشته تحریر درآورده‌اند در اختیار مجله قرار دهند تا نسبت به معرفی آن برای سایر عزیزان اقدام نماییم. از سرکار خانم دکتر فاطمه میرعارفین نیز برای زحمت ترجمه این اثر تشکر می‌نماییم.

مجله رشد قرآن و معارف اسلامی

کلیدواژه‌ها: شادی، مدرسه، یادگیری، معلم

یازده روش برای تدریس شاد در مدرسه

اثر استیون والک
ترجمه فاطمه سادات میرعارفین
دانشجوی دکترای برنامه‌ریزی درسی



یادگیری همراه با شادی می تواند موجب رشد و شکوفایی شود، به شرط آنکه شادی را فرصت قلمداد کنید.

منحصراً دو نقل قول درباره نظام آموزشی در گوش من طنین انداز است. اولین نقل قول از کتاب «تجربه و تعلیم و تربیت» **جان دیویی**^۱ (۱۹۳۸) است: «موفقیت در حفظ کردن اطلاعات تجویزی درس های جغرافیا و تاریخ و حتی توانمند شدن در خواندن و نوشتن، چه سودی دارد اگر فرد در این فرایند روحیه خود را از دست بدهد؟ (ص ۴۹). اگر تجربه «عملکرد مدرسه ای» موجب از بین رفتن انگیزه دانش آموزان برای یادگیری و نابودی کنجکاوی آن ها نسبت به دنیا و تمایلات آنان درباره توجه به شرایط انسانی بشود، آیا ما به عنوان مربیان تعلیم و تربیت موفق بوده ایم؟»

دومین نقل قول از کتاب «مکانی به نام مدرسه» اثر **جان گودلد**^۲ (۱۹۸۴) است. گودلد پس از کشف یک «همانندی شگفت آور» در مدارس چنین نوشت: «خستگی، یک بیماری شایع و همه گیر است». چرا مدارس ما مکان هایی برای شادی کردن نیستند؟» (ص ۲۴۲)

در حال حاضر - یعنی یک نسل بعد - اگر از دانش آموزان بخواهید فهرستی از صفات و ویژگی هایی را که در توصیف مدرسه به کار می روند، نام ببرند، تردید دارم که «شادی» جزو این فهرست قرار گیرد. قلب و ذهن کودکان و نوجوانان برای درک شگفتی های یادگیری و پیچیدگی های جالب و جذاب زندگی، کاملاً آماده اند، اما مدارس ما هنوز در فضایی غمگین کننده و افسرده اداره می شوند. دانش آموزان هر سال حدود ۹ ماه و روزی ۶ ساعت وقت خود را در مدرسه سپری می کنند. به طور کلی در طول یک سال تحصیلی، بچه ها وقت خود را بیشتر در تعامل با معلمانشان می گذرانند تا والدینشان. آنچه که در مدارس اتفاق می افتد، تأثیری عمیق و ماندگار بر آن دسته از ساختارهای فکری کودکان و نوجوانان دارد که آن ها را به سمت یادگیری مادام العمر هدایت می کنند.

اشاره جان دیویی به قدرت مخرب مدارس، ما را وامی دارد برخی از سؤال های اساسی را از خود بپرسیم:

❖ هدف مدرسه چیست؟

❖ برای توسعه یادگیری درباره مدرسه، دنیا و خود، به چه منش هایی نیاز داریم؟

❖ به راستی جوانان چرا به مدرسه می روند؟
در پاسخ به این سؤال ها چیزی درباره شادی نخواهید شنید.

من کلمه «شادی» را مترادف با کلمه «سرگرمی» به کار نمی برم. برای بسیاری از کودکان و نوجوانان سرگرم بودن به معنای وقت تلف کردن در مرکز خرید، تماشای تلویزیون، ارسال پیام به دوستان یا سرگرمی با رایانه است. به طور قطع، سرگرم بودن برای ما شادی می آورد، اما دانش آموزان نیازی ندارند که در مدرسه سرگرم باشند تا شادی را تجربه کنند.

فرهنگ لغات «Random House»، شادی را این گونه تعریف کرده است: «احساس لذت زیاد یا خوش حالی حاصل از کار خوب و رضایت بخش». مطمئناً مدارس ما می توانند زمینه ایجاد این احساس را فراهم کنند. شادی و یادگیری - شامل محتوای آموزشی - سازگاری دارند. بسیاری از بزرگترین شادی های ما در زندگی با یادگیری های ما مرتبط هستند. متأسفانه اکثر یادگیری های شادی بخش در خارج از مدرسه اتفاق می افتند.

ما به عنوان مربیان تعلیم و تربیت، مسئول تربیت و الهام بخشی به ذهن، قلب و روح دانش آموزان هستیم. ما با تمرکز بر موارد ضروری زیر می توانیم تجارب مدرسه ای آن ها را با شادی بیشتری همراه کنیم:

۱. لذت را در یادگیری جست و جو کنید

چرا افراد یاد می گیرند؟ منظورم یادگیری مدرسه ای نیست. منظورم یادگیری به عنوان بخشی از زندگی است. مطمئناً بخش بزرگی از یادگیری های ما برای بقا و دست یافتن به کیفیت های اساسی زندگی ضرورت دارد. این نوع یادگیری غالباً - نه همیشه - با انگیزه درونی همراه است و به نیروهای بیرونی یا اجباری متکی نیست. ما همچنین به دشواری های احتمالی در این نوع یادگیری اهمیتی نمی دهیم. در این راه غالباً انتظار داریم با چالش هایی مواجه شویم و آن ها را به عنوان بخشی طبیعی در فرایند یادگیری در نظر می گیریم. بنابراین ما آماده خطرپذیری هستیم.

برخی از ما دوست داریم مطالبی درباره اتومبیل ها یاد بگیریم، عده ای دوست دارند مطالبی درباره تاریخ بیاموزند و برخی دیگر شادی های بزرگ را در یادگیری انواع هنر جست و جو می کنند. به گفته **میهایلی سیگزنت میهایلی** (۱۹۹۰)، این نوع یادگیری نمونه ای از «سیالیت» یا «جریان داشتن» است. وی آن را به عنوان حالتی تعریف می کند که در آن، افراد به قدری در یک فعالیت درگیر می شوند که چیز دیگری برایشان مهم جلوه نمی کند. کسب این تجربه فی نفسه آن قدر لذت بخش است که افراد حاضرند حتی برای انجام

باید در این مورد که چگونه و چه چیزی آموزش داده شود، باز اندیشی کنیم. اساساً نظام آموزشی دیگر نمی تواند فقط به برگزاری امتحانات بیندیشد، بلکه باید انسان تربیت کند (Walk, ۲۰۰۷). به دانش آموزان کمک کنیم، لذت را در یادگیری جست و جو کنند



**ما باید با اجبار
به فراتر از برنامه
درسی «مقاوم در
برابر معلم» که
صنعت کتاب درسی
ایجاد کرده است،
برویم و سعی کنیم
برای هر ساعت
از روز مدرسه،
موضوعی را بررسی
کنیم. ما باید معلمان
را در خطر پذیری،
کسب تجربه، ایفای
نقش از طریق
هنر تعلیم و تربیت،
و کسب لذت
بر خاسته از
دستورزی در
تدریس آزاد
بگذاریم**



آن، هزینه زیادی بپردازند (ص ۴). اگر ما بخواهیم دانش آموزان «سیالیت» بیشتری را در مدرسه احساس کنند - یا اگر بخواهیم مدرسه و یادگیری را لذت بخش بدانند - باید در این مورد که چگونه و چه چیزی آموزش داده شود، باز اندیشی کنیم. اساساً نظام آموزشی دیگر نمی تواند فقط به برگزاری امتحانات بیندیشد، بلکه باید انسان تربیت کند (Walk, ۲۰۰۷). به دانش آموزان کمک کنیم، لذت را در یادگیری جست و جو کنند. در این صورت می توانیم یادگیری موفقیت آمیزتری را رقم بزنیم.

۲. به دانش آموزان حق انتخاب بدهید

بچه ها در خارج از مدرسه علاقت خود را دنبال می کنند. آنان این کار را با انرژی و ذوق بسیار انجام می دهند. یاد می گیرند چگونه فوتبال بازی کنند یا طبل بزنند، چگونه دو چرخه سواری کنند یا بازی های رایانه ای را انجام دهند. آن ها کتاب های خنده دار، داستان های تصویری، مجلات ورزشی و کتاب های داستانی را می خوانند؛ اما همین ها به عنوان دانش آموز در طول یک روز شش ساعته در مدرسه، تا چه اندازه مالک یادگیری خودشان هستند؟ عملاً هیچ. تعجبی ندارد که علاقت آن ها در یادگیری به هدر می رود و معلمان از بی انگیزگی دانش آموزان شکایت می کنند. شاد بودن در یادگیری همواره نیازمند کمی سهم داشتن در مالکیت یادگیری است. آیا دانش آموزان می توانند به روش های گوناگون، مالک یادگیری های خود در مدرسه باشند؟

آن ها می توانند کتاب هایی را انتخاب کنند که دوست دارند به طور مستقل بخوانند. در کلاس های ادبیات و انشا می توانیم زمینه هایی برای آن ها فراهم کنیم تا نویسندگانی واقعی بشوند و انواع نوشتن را انتخاب کنند. در جریان واحدهای درسی ریاضیات، علوم، هنر، مطالعات اجتماعی و آموزش دینی، آن ها می توانند موضوعات خاصی را برای مطالعه انتخاب کنند. بدین ترتیب آن ها به عنوان یک «متخصص» در «تصمیم گیری درباره» یادگیری های خود و همسو با کلاس سهم می شوند. به علاوه، می توانند محصولات را که می خواهند تولید کنند، انتخاب کنند و یادگیری هایشان را از این طریق به منصه ظهور برسانند.

چه چیزی موجب شادی بیشتر می شود؟ مطالعه جنبش حقوق مدنی در ایالات متحده آمریکا از طریق کتاب های درسی گوناگون و سخنرانی، یا نوشتن کتاب های خنده دار، نوشتن نمایش نامه و اجرای بازی های نمایشی، مصاحبه با افراد برای

تولید برنامه های دیجیتالی دیداری و شنیداری، و یا ارائه اندیشه ها و مقاصد فردی خود؟ دانش آموزان کدام یک را ترجیح می دهند؟

من از اینکه هر روز یک ساعت به دانش آموزان فرصت داده شود تا با انتخاب خودشان، موضوعاتی را مطالعه کنند، حمایت می کنم و آن را رویکرد «اکتشافی» می نامم (همان: ۲۰۰۱).

در رویکرد «اکتشافی»، معلمان با دانش آموزان همکاری می کنند تا به شکل گیری افکار و اندیشه های اولیه دانش آموزان کمک کنند تا آنان به سمت هدف مورد نظر و بررسی های سؤال محور سوق یابند. در این هنگام دانش آموزان غرق در موضوعات متنوع و بی پایانی که برایشان مهم اند، در کلاس پراکنده می شوند. و این در حالی است که دانش آموزی در حال مطالعه زندگی مورچه هاست، دومی در حال بررسی فعالیت های مربوط به یک سازمان دولتی است و سومی در حال کشف و بررسی زندگی یک نقاش هنرمند است. در همین حال دو دانش آموز با هم تاربخچه بازی فوتبال را بررسی می کنند و دیگری مجذوب بررسی دیدگاه های بزرگسالان درباره بازی های رایانه ای است. رویکرد اکتشافی به دانش آموزان یاد می دهد که مدرسه می تواند مکانی برای پرورش کنجکاوی، الهام بخشی و طرح سؤال های گوناگون باشد و به آن ها کمک کند تا شادی را در یادگیری جست و جو کنند.

۳. بگذارید دانش آموزان چیزهایی را خلق کنند

همه افراد ساختن چیزی را دوست دارند. کنترل داشتن بر کارهایمان و استفاده از ذهن و دست هایمان برای ایجاد یک چیز اصیل، حس قدرت فوق العاده ای به ما می دهد. در ارائه یک اندیشه یا ایده خاص به منظور بهره وری، غرور خاصی وجود دارد. این غرور به ما قدرت می دهد و ما را تشویق می کند، دشواری فرایند مربوط به خلق یک «چیز» از «هیچ» را ارزش قائل شویم. فهرستی از آنچه که دانش آموزان می توانند در سراسر برنامه درسی تولید کنند و تقریباً نامحدود است، بدین شرح است: روزنامه و مجله، بروشور (جزوه)، داستان، کتاب تصویری، پوستر، نقاشی دیواری، وبسایت، رسانه دیجیتالی شنیداری و دیداری، ارائه از طریق پاورپوینت، مصاحبه، نقل تاریخی شفاهی (سینه به سینه)، الگو و شکل هندسی، طرح زمینه ای و فنی، بازی و ایفای نقش، برگزاری امتحان ساختگی، عکس، نقاشی، سرود، نظر سنجی، نمودار، فیلم مستند، ... این فهرست

همچنان ادامه دارد.

مدارس می‌توانند به بهترین وجه به دانش‌آموزان کمک کنند و در ارائه ایده‌ها و داشتن خلاقیت‌هایشان برای زندگی، الهام‌بخش آن‌ها باشند.

۴. آثار دانش‌آموزان را به نمایش بگذارید

مدارس و کلاس‌های ما باید از طریق کارهای بدیع و خلاق دانش‌آموزان، سرشار از شگفتی شوند. فضاهای مدرسه‌ای که عاری از کار دانش‌آموزان هستند، محیط‌هایی بی‌تأثیر و غم‌انگیزند. من به دانشجویانم در تربیت معلم می‌گویم که دیوارهای کلاس‌هایشان باید با افراد حرف بزنند. دیوارها باید دقیقاً آنچه را که در آن فضا و سرتاسر یک روز مدرسه در جریان است، بیان کنند. آنچه که برای معلمان با ارزش است این است که به سادگی در کلاس قدم بزنند و به دیوارها نگاه کنند.

پسرم مکس^۲، کلاس چهارم است. مدرسه او در شیکاگو، مکانی شاد و مسرت‌بخش برای بازدید محسوب می‌شود. راهروها و کلاس‌های درس، آکنده از کارهای جالب دانش‌آموزان است و به ندرت برگه‌های چرکنویس دیده می‌شوند. معلمان همچنین، دانش‌آموزانشان را در معرض نمایش می‌گذارند؛ یعنی عکس‌های آنان در کنار کتاب‌های مورد علاقه‌شان، بالای کارهای ارسال‌شده از کلاس‌انشاء و یا کنار در ورودی برخی از کلاس‌ها دیده می‌شوند.

۵. زمانی را برای دست‌ورزی در نظر بگیرید

گور تالی^۳، مدرسه‌ای تابستانی و منحصر به فرد را در کالیفرنیا با نام «مدرسه تینکرینگ» راه‌اندازی کرده است. او روش این مدرسه را این گونه توصیف می‌کند:

«مدرسه تینکرینگ یک برنامه‌ریزی درسی اکتشافی را ارائه می‌دهد که به کودکان و نوجوانان ۷ تا ۱۷ ساله کمک می‌کند، یاد بگیرند چگونه چیزهایی را بسازند. با فراهم شدن یک محیط مشارکت‌جویانه برای کشف روش‌ها و اصول پیشرفته، تلاش می‌کنیم مدرسه‌ای بسازیم که در آن همه از طریق فعالیت‌هایی از روی بی‌تجربگی، یاد می‌گیرند. همه فعالیت‌های مدرسه حداقل تا حدی ابتکاری هستند. طرح‌های بسیار بزرگ، ایده‌های تازه (نسنجیده)، اندیشه‌های غیرمتعارف، و جست‌وجی‌های افراطی تخیلی و برانگیزاننده (فکری)، تشویق و بارور می‌شوند. در مدرسه تینکرینگ به دانش‌آموزان اجازه رویاپردازی داده می‌شود. آن‌ها ایده‌های خود را درباره یک موضوع با دیگران در میان می‌گذارند و معلمان و سایر کارکنان مدرسه در پیش‌نویس اولیه، طراحی و

ساخت موضوع به آنان کمک می‌کنند.

آیا هیچ مدرسه دولتی را دیده‌اید که دانش‌آموز را تشویق کند، طرح‌های بسیار بزرگ، ایده‌های تازه (نسنجیده)، اندیشه‌های غیرمتعارف، و مواردی از این قبیل را با دیگران در میان بگذارد؟ در حقیقت مدارس عملاً از بروز چنین اتفاقاتی جلوگیری می‌کنند. به علاوه، روزهای مدرسه‌های دولتی به‌طور متداول برنامه‌ریزی شده هستند و کسی نمی‌تواند بی‌اجازه و اتفاقی اتاق را ترک کند. پیش‌دستان آخرین پناه مدرسه‌ای است برای آنکه بچه‌ها بتوانند دست‌ورزی کنند. به محض اینکه آن‌ها وارد پایه اول می‌شوند، باید شادی و لذت دست‌ورزی در زمینه موضوعات و ایده‌های گوناگون را کنار بگذارند و در عوض پشت میزهایشان بنشینند، بیشتر روز را به سخنرانی‌ها گوش دهند، کتاب‌های درسی را بخوانند و برگه‌های کار یا تکلیف را پر کنند.

گاهی بهترین ایده‌ها برخاسته از دست‌ورزی هستند و نه تنها دانش‌آموزان، بلکه معلمان باید بیشتر این کار را انجام دهند. ما باید با اجبار به فراتر از برنامه درسی «مقاوم در برابر معلم» که صنعت کتاب درسی ایجاد کرده است، برویم و سعی کنیم برای هر ساعت از روز مدرسه، موضوعی را بررسی کنیم. ما باید معلمان را در خطرپذیری، کسب تجربه، ایفای نقش از طریق هنر تعلیم و تربیت، و کسب لذت برخاسته از دست‌ورزی در تدریس، آزاد بگذاریم.

۶. فضاهایی برای جلب توجه ایجاد کنید

چرا کلاس‌های درس باید بسیار شبیه به هم باشند؟ کلاس‌هایی با میز و نیمکت‌هایی پشت سر هم یا به شکل دایره‌ای (گروهی) با یک تابلوی سیاه در جلوی آن؟ هنگامی که در یکی از کلاس‌های مدرسه پسرم قدم می‌زنم، معمولاً می‌بینم که شباهت بسیاری به اتاق خانوادگی دارد. یک فرش بزرگ، کتابخانه کلاسی، بهترین کتاب‌های ادبیات کودک و نوجوان، کیسه‌های لوبیا، نیمکت‌ها، صندلی‌های راحت، بالش، پرده‌های رنگارنگ، چراغ‌های سقفی (لوستر یا نورافشان) و لامپ‌های نصب شده در اطراف کلاس. البته بعضی از لوسترها خاموش‌اند و لامپ‌ها، اتاق را روشن می‌کنند. فضاهای عمومی داخل و خارج مدرسه مثل: راهروها، سالن‌های اجتماعات، سالن تئاتر، زمین مدرسه، چگونه‌اند؟ هر کسی که دانشگاه را گذرانده باشد، می‌داند تا چه اندازه چنین فضاهایی در محوطه دانشگاه برای یادگیری و پویایی اهمیت دارند. همین امر می‌تواند برای مدرسه نیز مورد تأیید باشد.

چرا کلاس‌های
درس باید بسیار
شبیه به هم باشند؟
کلاس‌هایی با میز و
نیمکت‌هایی پشت
سر هم یا به شکل
دایره‌ای (گروهی) با
یک تابلوی سیاه در
جلوی آن؟



گاهی اوقات دانش آموزان باید کتاب‌هایی را بخوانند که چندان هم «جدی» نیستند. من معتقدم، کتاب‌هایی با موضوعات مهم می‌توانند دنیای بهتری بسازند، اما گاهی اوقات نیز باید اجازه دهیم - حتی به عنوان تشویق - که دانش آموزان خواندن کتاب را صرفاً برای لذت بردن تجربه کنند



از فضاهایی که غالباً غیر قابل استفاده و غیر مفیدند می‌توان به عنوان مکان‌هایی برای تشکیل گروه‌های کوچک دانش‌آموزی به منظور کار یا گوشه‌ای آرام برای مطالعه و نوشتن بهره گرفت. دربارهٔ پر کردن یک سالن جلسات با گیاهان و گل‌ها چه می‌توان گفت؟ چرا دیوار بزرگی برای نقاشی دیواری در اختیار دانش‌آموزان قرار داده نمی‌شود؟ یک نقاشی دیواری رنگارنگ می‌تواند یک راه‌رو یا ورودی خشک و بی‌روح را به منظره‌ای شاد تبدیل کند. بنابراین فضاهای بیرونی مدارس را می‌توان به باغ، پارک، مسیرهای پیاده‌روی و محیط‌های آرام و ساکت برای مطالعه تبدیل کرد.

۷. از مدرسه خارج شوید

از اینکه دانش‌آموزان می‌توانند زمان زیادی را در مدرسه صرف کنند، شگفت‌زده می‌شوم. منظورم این نیست که یک روز مدرسه باید کوتاه‌تر شود، بلکه منظورم این است که بیشتر این زمان را باید خارج از مدرسه بگذرانند. همه ما بزرگسالان خیلی خوب می‌دانیم که چه قدر دوست داریم در طول یک روز کاری برای استراحت به خارج از محل کار برویم. همین خواسته را معلمان و دانش‌آموزان هم دارند. آن‌ها به دلیل محدود شدن به کلاس در تمام روز، به استراحت یا زنگ تفریح نیاز دارند. هوای تازه، درختان و روز آفتابی برای تقویت روحیهٔ انسان لازم است و معجزه می‌کنند. تعامل با طبیعت: شادی بی‌ظیری را به ارمغان می‌آورد. **گوین پرتیدر - پائینی**^۵ (۲۰۰۶) می‌نویسد: «من همیشه دوست داشتم به ابرها نگاه کنم. هیچ چیز در طبیعت، رقیب متنوع و گیرایی آن‌ها نمی‌شود. هیچ چیز با موقعیت رفیع و زیبایی فصلی آن‌ها برابری نمی‌کند.» (ص ۹).

دیوید کارول^۶ (۲۰۰۴) به عنوان یک فیلسوف و طبیعت‌گرا و هنرمند، دربارهٔ علاقهٔ دوران کودکی خود برای دنبال کردن لاک‌پشت‌ها، زمانی که در برکه‌ها و باتلاق راه می‌رفتند، چنین توضیح می‌دهد: «لذت بردن از بودن در آنجا حقیقتاً گواهی برای تحمل و تداوم کار تا رسیدن به موفقیت بود. من بیرون می‌رفتم، نه به خاطر درمان دلتنگی‌هایم و یا جشن گرفتن برای شادی‌هایم، بلکه به خاطر حضور در طبیعت و خارج شدن از خودم. لاک‌پشت‌ها؛ لاک‌پشت‌های خال‌دار به‌طور معناداری یک موضوع زندگی در حال حرکت روی محور بی‌پایان از صفحات دنیای طبیعت بودند.»

ساده‌ترین راه برای بردن دانش‌آموزان به بیرون از مدرسه، استفاده از زنگ تفریح است. قرار گرفتن در میان دانش‌آموزان هنگامی که به حالت انفجار از مدرسه خارج و مانند گروهی از مورچه‌های گرسنه

پخش می‌شوند، لذت خاصی دارد. بچه‌ها می‌گویند که زنگ تفریح یا زمان استراحت، زمان محبوب و دلخواه آن‌ها در مدرسه است. زنگ تفریح همچنین یکی از زمان‌های مطلوب و محبوب من به عنوان یک معلم بود. زیرا به خارج از مدرسه می‌رفتم و بچه‌ها مرا با بازی و شادی احاطه می‌کردند. چرا بسیاری از مدارس این را که هر روز به بچه‌ها به مدت ۲۰ دقیقه اجازهٔ بازی کردن بدهند، بسیار دشوار می‌دانند؟

من به عنوان معلم، غالباً دانش‌آموزانم را برای مطالعه، نوشتن یا برگزاری یک جلسهٔ کلاسی به بیرون از مدرسه می‌بردم. اینکه دانش‌آموزان زیر یک درخت بنشینند و مطالعه کنند و یا برای تشکیل یک کلاس روی چمن‌ها به صورت دایره بنشینند و گفت‌وگو کنند، بسیار خوشایند است. بسیاری از کلاس‌های درس علوم تجربی می‌توانند مستقیماً در هوای آزاد تشکیل شوند. مدرسه ضرورتاً نباید نزدیک جنگل یا اقیانوس باشد تا دانش‌آموزان و معلمان به کشف طبیعت بپردازند. در اطراف ما محیط‌های زیستی گوناگونی وجود دارند. دانش‌آموزان، سوراخی در جایی از خاک حفر می‌کنند و جلوه‌های زندگی را در خاک زیر پایشان نظاره‌گر می‌شوند. قدرت شادی و لذت بچه‌ها - و حتی بزرگسالان - را که می‌توانند بالای یک صخرهٔ بزرگ تجربه کنند و زمین را سرشار از زندگی ببینند، دست کم نگیرید.

۸. کتاب‌های خوب بخوانید

همه ما داستان خوب را دوست داریم. همه می‌دانیم که اگر فرزند پنج‌ساله‌مان روی زانوهایمان بنشیند و کتاب خوبی برای خواندن در دست‌هایمان داشته باشیم، طولی نخواهد کشید که سحر و جادوی داستان‌ها را تجربه خواهیم کرد؛ آن هم داستان‌های شگفت‌انگیز.

ما در دنیای حیرت‌انگیز ادبیات کودک و نوجوان زندگی می‌کنیم. دانش‌آموزان در فرهنگی از کتاب‌های خوب غوطه‌ورند و شما آن‌ها را با شادی و سرگرمی محاصره می‌کنید.

چند سال پیش در زمینهٔ کمک مالی با یک مدرسهٔ دولتی در شیکاگو همکاری می‌کردم. از طریق بخشی از این پول به معلمان کمک می‌شد تا بخش مهمی از آثار چاپی کلاس خود را تولید کنند. من بسیاری از کتاب‌های خوب و مناسب را به مدرسه می‌آوردم. با آوردن این کتاب‌ها در پایه‌های مختلف دربارهٔ دوازده عنوان جدیدی که سفارش داده بودیم، گفت‌وگو می‌کردیم. کلاس مملو از سروصداهای دانش‌آموزانی می‌شد که نمی‌توانستند در انتظار دریافت کتاب‌ها بمانند. حالا

۱۰. روش سنجش تحصیلی را تغییر دهید

در دوران مدرسه از زمان ارائه کارنامه وحشت داشتیم. وقتی معلم شدم، بسیاری از دانش‌آموزانم در مورد رتبه‌هایشان نگران بودند. برای بسیاری از دانش‌آموزان، سنجش کلاسی به شکل رایج آن - مانند امتحان پایانی، امتحانات کوتاه پاسخ، رتبه‌بندی توصیفی، رتبه‌بندی عددی، امتحانات (استاندارد شده) هماهنگ - همچون ابر تیره‌ای است که به نظر می‌رسد هرگز ذهن آن‌ها و مدرسه را ترک نمی‌کند. آیا این روش باید ادامه پیدا کند؟ سنجش مدرسه‌ای ذاتاً بد نیست، زیرا بچه‌ها خود را در تمام مدت مورد سنجش قرار می‌دهند. آن‌ها دوست دارند کارهایی مثل ورزش رزمی یا تکواندو، پخت‌وپز و کارهای هنری را خارج از مدرسه انجام دهند. آن‌ها هنگامی که در فرایند کسب تجربه قرار می‌گیرند، اهمیتی به سنجش نمی‌دهند. در حقیقت آن‌ها سنجش را به‌عنوان بخش مهمی از فرایند کار می‌بینند، اما اکثر دانش‌آموزان سنجش‌های مدرسه‌ای را دشمن خود می‌دانند.

برای بسیاری از دانش‌آموزان، سنجش کلاسی به شکل رایج آن - مانند امتحان پایانی، امتحانات کوتاه پاسخ، رتبه‌بندی توصیفی، رتبه‌بندی عددی، امتحانات (استاندارد شده) هماهنگ - همچون ابر تیره‌ای است که به نظر می‌رسد هرگز ذهن آن‌ها و مدرسه را ترک نمی‌کند. آیا این روش باید ادامه پیدا کند؟

وقتی در کلاس قدم می‌زنم، صداهای پرهیجان دانش‌آموزان را می‌شنوم که به من می‌گویند در حال خواندن چه کتاب‌هایی هستند. البته اگر ما خواهان شادی در مدارس باشیم، گاهی اوقات دانش‌آموزان باید کتاب‌هایی را بخوانند که چندان هم «جدی» نیستند. من معتقدم، کتاب‌هایی با موضوعات مهم می‌توانند دنیای بهتری بسازند، اما گاهی اوقات نیز باید اجازه دهیم - حتی به‌عنوان تشویق - که دانش‌آموزان خواندن کتاب را صرفاً برای لذت بردن تجربه کنند. دانش‌آموزان را به خواندن داستان‌های هیجان‌انگیز، عاطفی، تصویری و خنده‌دار، ماجراجویانه، و داستان‌هایی درباره انواع ورزش‌ها، حیوانات، فرهنگ عامه، و سایر موضوعات غیرداستانی که مورد علاقه آن‌هاست، تشویق کنید. به این ترتیب، شادی فراوانی را مشاهده خواهید کرد.

۹. کلاس‌های ورزشی و هنری تشکیل

دهید

در سال‌های اخیر با توجه به حساسیت برای افزایش نمرات امتحانی، ویژگی‌های خاص، مدرسه‌ای، مثل زنگ تفریح، کمیاب شده‌اند. این امر غیرعادی نیست، به‌خصوص اینکه در مدارس ضعیف‌تر اساساً برای دانش‌آموزان هیچ نوع زنگ هنری یا نمایی وجود ندارد و کلاس تربیت‌بدنی هم فقط یک یا دو بار در هفته برگزار می‌شود. در مدرسه قبلی پسر من در شیکاگو، تا ماه ژانویه کلاس تربیت‌بدنی نداشتند.

هاوارد گاردنر با طرح موضوع «هوش

چندگانه» به ما کمک کرد تا درک بهتری از منحصر به فرد بودن کودکان داشته باشیم. او درباره این نیاز صحبت کرده است که به دانش‌آموزان فرصت‌هایی بدهیم تا قابلیت‌ها و علاقه‌های گوناگون خود را در مدرسه به‌کار گیرند. برای آن دسته از کودکانی که وابستگی خاصی به هنرهای تجسمی، تئاتر، شعر یا ورزش دارند، تشکیل این نوع کلاس‌ها فرصتی طلایی محسوب می‌شود تا بتوانند شادی را در مدرسه تجربه کنند. اما شادی تا چه اندازه می‌تواند باعث کسب تجربه آن‌ها شود، هنگامی که به ۴۵ دقیقه در هفته محدود می‌شود؟



۱۱. با یکدیگر لحظات شاد داشته باشید

به تازگی هنگام بازدید از مدرسه‌ای، در راهروی مدرسه در حال گفت‌وگو با معلمی بودم که پسری قدبلند در پایه دهم از کلاس دیگری با گام‌هایی بلند و حاکی از شادابی به‌سوی آن معلم آمد. آن‌ها با خوش‌رویی شروع به گفت‌وگو کردند. چند دقیقه‌ای با خنده و شادی سپری شد. فکر می‌کنید پس از آن چه اتفاقی افتاد؟ در همان هفته، بازی بسکتبال بین آن معلم و دانش‌آموز برگزار شد. بدین ترتیب دو نفر، یعنی دانش‌آموز پایه دهم و معلم او، لحظات شاد و مسرت‌بخشی را در کنار یکدیگر تجربه کردند.

مدارس به‌دلیل انجام کارهای جدی و دشوار و هیجانات گاه‌گاهی، باید راه و روش‌هایی را برای استراحت دانش‌آموزان، معلمان و مدیران بیابند. تا لحظات شادی را در کنار یکدیگر بگذرانند. رویدادهای ورزشی، رفتن به فضاهای باز، دیدن فیلم، استراحت کوتاه، خوراک مختصر، رفتن به سالن غذاخوری بیرون از مدرسه، شرکت در اردوهای مدرسه‌ای و به نمایش گذاشتن استعدادها می‌توانند به شناخت بهتر یکدیگر و از بین بردن فاصله‌های فردی - که غالباً در مدرسه ایجاد می‌شود - کمک کنند تا روابط دوستانه بیشتری شکل بگیرند و اوقات بالارزشی را در کنار یکدیگر داشته باشند.

تدریس به‌عنوان تجربه‌ای شاد و مسرت‌بخش

به تازگی از کلاس یکی از دانش‌جویانم بازدید کردم. او معلمی با سابقه سه‌ساله است. از دیدن تدریس خلاقانه و فکورانه او هیجان‌زده شده بودم، اما او به من چنین گفت: «هرگز تصور نمی‌کردم که تدریس تا این حد سخت باشد. من در تمام اوقات خسته‌ام.» بله، تدریس کار دشواری است. به قول جان دیویی، تضعیف روحیه در مدرسه می‌تواند به‌عنوان حقیقتی جدی، هم برای معلمان مطرح باشد و هم برای دانش‌آموزان. با توجه به تغییر پی‌درپی معلمان جدید در مدارس شهری، همه علاقه دارند به معلمان کمک کنند تا شادی را در کارهایشان جست‌وجو کنند. بنابراین معلمان باید بدانند که هر روز صبح هنگام ورود به کلاس، هم برای آن‌ها و هم برای دانش‌آموزان به‌عنوان فرصتی طلایی است تا شادی را در مدرسه تجربه کنند.

اگرچه می‌توانیم از سنجش، تجربه بهتر، بسازیم، اما باید به دانش‌آموزان کمک کنیم تا ارزش سنجش‌های کلاسی را درک کنند. ما همچنین باید در مورد شکست‌های تحصیلی تجدیدنظر کنیم.

بزرگ‌سالان می‌دانند که شکست تحصیلی بخش مهمی از یادگیری است. متذکر شدن شکست تحصیلی دانش‌آموز به‌عنوان امری ناپسند، به او می‌آموزد که از ایده‌های شجاعانه پرهیز کند. تصور کنید اگر ما نوزادان را براساس مهارت‌های راه رفتن‌شان طبقه‌بندی کنیم، این بدان معناست که ما در میان گروهی از خزندگان زندگی می‌کنیم.

ما باید استفاده از سنجش‌های کمی را محدود کنیم و بیشتر به سنجش‌های روایتی (توصیفی) و کارنامه‌های گزارشی (توصیفی)، کارنامه‌هایی از فعالیت‌های عملی و عملکردها و ارائه‌های شفاهی دانش‌آموزان بپردازیم. به‌علاوه، کنفرانس‌های والدین نه‌تنها باید با حضور دانش‌آموزان تشکیل شوند، بلکه باید آنان را برای بیشتر صحبت کردن تشویق کنند. این کنفرانس‌ها، فرصتی است تا دانش‌آموزان آثارشان را ارائه کنند، نقاط قوت خود را به بحث بگذارند، و روی بخش‌هایی از آن برای رشد و پیشرفت متمرکز شوند.

زمانی که معلم بودم، دانش‌آموزی داشتم که به‌طور منظم خود را ارزشیابی می‌کرد. این کار در سراسر فرایند سنجش، به دانش‌آموزان قدرت واقعی می‌دهد. آن‌ها قبل از آنکه من سنجش خودم را درباره آن‌ها انجام دهم، تکالیف مدرسه‌ای خود را مورد سنجش قرار می‌دهند. در زمان ارائه کارنامه گزارشی (توصیفی)، نسخه‌ای از یک کارنامه سفید بدون نوشته را پخش می‌کردم تا دانش‌آموزان آن را درباره نمرات و رفتارهایشان قبل از آنکه من تکمیل کنم، کامل کنند.

در چنین موقعیتی دانش‌آموزی را هرگز احضار نمی‌کردم و یا مورد توهین قرار نمی‌دادم. در مدرسه دیگری که تدریس می‌کردم، به طراحی مجدد کارنامه‌ها پرداختم و جایی را برای قرار دادن تصویر دانش‌آموزان در نظر گرفتم. جلد کارنامه به شکل ورق سفیدی در سمت چپ قرار داشت، به‌طوری که دانش‌آموزان می‌توانستند روی آن تصویری بکشند یا جمله مناسبی بنویسند.

مدارس به‌دلیل انجام کارهای جدی و دشوار و هیجانات گاه‌گاهی، باید راه و روش‌هایی را برای استراحت دانش‌آموزان، معلمان و مدیران بیابند تا لحظات شادی را در کنار یکدیگر بگذرانند



پی‌نوشت‌ها

1. John Dewey
2. John Goodlad
3. Max
4. Gever Tulley
5. Gavin Pretor - Pinney
6. David Carroll

منبع

Wolk, Steven (2008). Joy in School. Educational Leadership, September, Volume 66, Number 1

در «سوره احقاف»، پس از اشاره به عظمت قرآن و به توحید، نبوت و معاد که اعتقاد به آن‌ها پایه و اساس ایمان را تشکیل می‌دهد، به ترسیم ساختار دو خانواده که یکی فرزندی صالح و درستکار دارد و دیگری فرزندی تندخو و نافرمان، پرداخته شده است.

در یک خانواده، فرزندی به پاس ایثار مادر از دوران بارداری، شیرخوارگی تا دوران بلوغ و کمال، از خداوند درخواست می‌کند که بتواند شکر نعمتی را که خداوند بر او از این طریق ارزانی داشته است، به جا آورد. به شکرانه این نعمت‌ها، عمل شایسته‌ای را که موجب رضایت خداوند باشد، انجام دهد. همچنین خداوند نسل بعد از او را نیز شایسته گرداند تا از تسلیم‌شدگان درگاه او باشند.

در آیه ۱۶ این سوره می‌خوانیم: «... و آدمی را به نیکوکاری به پدر و مادرش سفارش کردیم. به‌ویژه مادرش، [زیرا] او را به دشواری بار برداشت و به دشواری بنهاد و از بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه شد تا که به نیروی جوانی رسید و به چهل سالگی گفت: پروردگارا بر دلم افکن [الهام کن] و توفیق ده تا آن نعمت تو را که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشتی، سپاس گزارم و کاری نیکو و شایسته کنم که بپسندی و [گوید بار خدایا] فرزندانم را صالح گردان. من به درگاه تو بازگشته‌ام و از مسلمانانم.»

در آیه دیگر، فرزندی نسبت به والدین خود ناسپاس و تندخو است. در جواب دلسوزی و ترحم آن‌ها که از روی خیرخواهی و عاقبت‌اندیشی، او را به حقانیت وعده الهی و تحقق قیامت برای رسیدگی به اعمال متذکر می‌شوند، اما با بی‌خیالی و غفلت سخنان آن‌ها را افسانه می‌شمارد: ... و آنکه به پدر و مادرش آن گاه که او را به ایمان به آخرت می‌خواندند، گفت: اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که از [گور] بیرون آورده شوم و حال آنکه پیش از من مردمان بسیار بگذشتند [کسی باز نیامده است]؟! و پدر و مادرش خدا را به فریادرسی می‌طلبند (و می‌گویند): وای بر تو! ایمان بیاور، همانا وعده خدا [روز رستاخیر] حق است و او گوید: این‌ها جز افسانه پیشینیان هیچ نیست. (آیه ۱۷)

این دو مثال، دوگانگی حالت انسان را در برابر خانواده نشان می‌دهد و زیرا هرکس ناگزیر در یک خانواده زندگی می‌کند یا حتی اگر تنها زندگی است. او با مراجعه به وجدان آگاه خود می‌تواند قضاوت کند که کدامین است تا این روابط را به ارتباط خود با پروردگارش تعمیم دهد.



دو فرزند
دو خانواده
در سوره
احقاف

زهره ربانی
دبیر دینی و قرآن

منبع
قرآن کریم
سوره احقاف آیات ۱۷ و ۱۶

تصویر گرامریم حسن نژاد

اختفای دین به قصد اکتشاف دین

پای صحبت دکتر عبدالعظیم کریمی،
متخصص تعلیم و تربیت

رمضانعلی ابراهیم‌زاده گرجی
یونس باقری



اشاره

دکتر عبدالعظیم کریمی نامی آشنا برای دست اندرکاران تعلیم و تربیت در کشور است او به‌ویژه در آموزش و پرورش شناخته شده است، مدتی در نهاد امور تربیتی مدیرکل برنامه‌ریزی فرهنگی بوده است اکنون نیز مدتی است در دانشگاه و در کرسی تعلیم و تربیت مشغول تدریس است حاصل تجربیات خود را در کتاب‌های متعددی که تألیف کرده آورده است. حرف‌های زیادی برای گفتن دارد و البته این حرف‌ها با نقدهای بسیاری همراه است پای صحبت‌های او نشستیم تا شما خود ارزیابی کنید، از او خواستیم تا ایده‌های خود را تبدیل به نظریه‌ای تربیتی کند تا بتوان آن را علمی‌تر مورد نقادی قرار داد. امیدوارم حاصل این گفت‌وگو برای شما عزیزان مورد استفاده قرار گیرد.

مجله رشد قرآن و معارف اسلامی

«punish by rewards»

یعنی تنبیه به وسیله پاداش. حرف اصلی کتاب که مبتنی بر ده‌ها مورد پژوهش است، چنین است: رفتارهایی که ریشه درونی و به اصطلاح ما، فطری دارند، اگر از بیرون تشویق شوند، به تدریج از بین می‌روند یا کم‌رنگ می‌شوند.

من می‌گویم همین اصل را محور قرار دهیم و بپرسیم: کاری که می‌کنیم آیا به ترویج معارف دینی می‌انجامد یا آن را تضعیف می‌کند؟ اگر با این اصل پیش برویم، همین جا مصاحبه ما قطع می‌شود. چرا؟ زیرا آنچه که درون‌زا و فطری است، نباید از بیرون عامل مشوق داشته باشد. پس کاری که در قالب امور تربیتی و در چارچوب نشریات شما و در نظام تبلیغ می‌کنیم، تمام این کارها وارونه، آسیب‌زا و برخلاف فطرت است و به پوشش فطرت به جای گشودگی فطرت منجر می‌شود.

ع پس نباید آموزشی در کار باشد.
ع همین، تمام. البته آموزش وجود دارد.

ع خب این اصل چه قدر با واقعیت‌های خارج تطابق دارد؟

ع اتفاقاً تطبیق می‌کند. در «تفسیرالمیزان»، علامه طباطبایی می‌فرماید: اگر هیچ آموزشی به کودک ندهیم، کودک فطرتاً خدانشناس است. تحقیقات روان‌شناختی هم نشان می‌دهد، اگر کودکی را بدون هیچ آموزشی در جزیره‌ای رها کنند...

ع حی ابن یقظان
ع آری! آن کودک خداپرست می‌شود. پس چرا آنچه

ع بسم الله الرحمن الرحيم. تشکر می‌کنم از شما که فرصتی فراهم کردید تا بحث تربیت دینی، قرآن و آموزه‌های دینی داشته باشیم. عرض کنم، آنچه را می‌شود گفت قبلاً گفته‌ام و آنچه را نمی‌شود گفت، نباید گفت! بنده مطلب خلافی نمی‌گویم، اما حرف‌هایم با روال جاری و رسمی تعارض ایجاد می‌کند. مثالی بزنم. یک عمر به ما گفته‌اند بچه را تشویق کنی، رفتارش تقویت می‌شود. اگر بچه را به دانستن بیشتر تشویق کنی، سبب کنجکاوی بیشترش می‌شود. اگر یک نفر پس از این همه سال، بیاید بگوید: «اگر بچه را تشویق کنی، او را تنبیه کرده‌ای»، از این گفتار چه برداشتی می‌کنید؟ به تازگی کتابی به بازار آمده است با عنوان:

را که به صورت خود انگیزه رشد می کند، با دست خودمان داریم از بین می بریم؟! من مخالف آموزش نیستم، مخالف این نوع آموزشم. تاگور می گوید: اولین اصل آموزش این است که هیچ چیز قابل آموزش نیست. یعنی به آموزش اعتقاد دارد. اگر این پارادوکس را بفهمیم، مقصود مرا که می گویم، این گونه اقدامات خلاف آموزش است، در حالی که مخالف آموزش نیستیم، در می یابید و مسئله حل می شود.

۵ باید بیشتر تشریح بفرمایید.

۵ مثالی می زنم. می دانیم که پایگاه و جایگاه دین و ایمان، قلب است و جای فیزیک و شیمی مغز. امروزه در ژاپن دو نوع برنامه ریزی درسی دارند: یکی «Heaft knowledge»، به معنی (معرفت قلبی)، و دیگر «komledge of brain» به معنی (معرفت مغزی).

می گویند رویکرد و خاستگاه درس های دینی و ارزشی با آموزش دروس فیزیک و شیمی از بنیاد متفاوت است. اما در مدارس ما این نوع تفکیک وجود ندارد. همان گونه درس دینی می دهیم که درس فیزیک و شیمی. فکر می کنیم ذهن بچه ایمان می آورد. ایمان مال قلب است و پایگاه ایقان در مغز است. ایمان یعنی باور به چیزهایی که غیر عقلانی اند. منظور عقل ناقص ماست. اگر هم عقل محدود ما نمی تواند باور کند، باید بدان ایمان بیاوریم: «الذین یؤمنون بالغیب». این گونه امور، به ویژه امور دینی و قرآنی که پایگاه قلبی دارند، قابل آموزش براساس تعریف آموزش جاری نیستند.

حتی می خواهیم بگویم در درس فیزیک و شیمی هم این اصل حاکم است. یعنی اولین اصل آموزش این است که هیچ چیز قابل آموزش نیست. ممکن است شما بگویید این حرف گزاره ای رمانتیک و شاعرانه است که هیچ ارتباطی با امور پژوهشی، واقعی و علمی ندارد. حال در اینجا به چهره های اشاره می کنم که جهان آموزش و پرورش با نظریات وی متحول شده است. او کسی جز ژان پیازه نیست. می گوید: هر گاه چیزی را به کودک آموزش می دهیم، مانع شده ایم تا او خود آن را شخصاً کشف کند. آیا پیازه مخالف آموزش است؟ اتفاقاً به دلیل عشق به آموزش است که این حرف را می زند. می گوید به کودک آموزش ندهید تا کودک آموزش ببیند، تا فاعل کودک باشد. اما در آموزش جاری، ما فاعلیم و کودک منفعل. پس به این معنا، حتی فیزیک، شیمی و ریاضی و به طور کلی هیچ درس مادی را نباید آموزش داد. برویم در مدرسه را ببندیم؟ نه! توجه بفرمایید که چه می گویم از قول پیازه: هر گاه چیزی را به کودک آموزش دهید:

«when you teach something to child» نمی گوید: «train» یا «educate»، می گوید: «teach».

در دین ما که اصلاً در بنیاد این تفکر وجود دارد و آن اصل تزکیه و تقواست: «ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا». (انفال ۲۹)

۵ بنده در راستای فرمایش شما می خواستم بگویم تأکید بر تزکیه در قرآن قبل از تعلیم و آموزش است. ۵ بله! ولی اینجا سوء تفاهمی وجود دارد. زیرا فکر می کنیم تزکیه و تعلیم دو فرایند جداگانه اند. می گویند: «یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمه»: حالا که تزکیه کردی، پس نوبت می رسد به آوردن کتاب و خواندن آن. آیا مقصود کتاب درسی است؟ اولاً از کجا می فهمیم که تزکیه صورت گرفته است؟ دوماً، به فرض اینکه بگوییم گام اول و گام دوم، آیا در ذات تزکیه، تعلم هم هست؟

۵ اینجا بحث تقدم مطرح می شود. آیا تقدم زمانی است؟

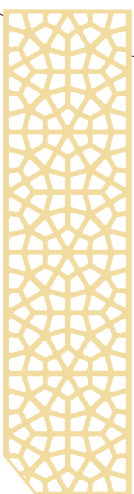
۵ تقدم زمانی به معنای طولی نیست؛ یعنی اول یکی و دوم دیگری، همین که تزکیه صورت می گیرد، در دلش تعلیم پدیدار می شود: «ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا». می گوید: وقتی تقوا پیشه کردید، خودبه خود برایتان بینش قرار می دهد. خود تقوا فرقان است، نور است، هدایت است. خود تقوا اصلاً معرفت است. نه اینکه اول تزکیه، یعنی اول معلم ۱۰ دقیقه سرکلاس آید و حدیث بگوید که بچه ها تزکیه شوند و بعد بروند دنبال نوشتن فرمول ریاضی و فیزیک!

۵ چه برداشتی از تزکیه دارید؟

۵ پاک شدن درون آدمی (دل و قلب) از عواملی که آدمی را از آنچه به آن معرفت دینی می گویند، دور گرداند.

ذکر یعنی آنچه هست، پدیدار شود. رسالت پیامبران چه بود؟ غیر از ذکر نبود. سه سال پیامبر (ص) می فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». چرا کار دیگری انجام نمی داد و فقط همین جمله را می گفت؟ آیا چیز دیگری نمی توانست بگوید؟ چرا فقط شعار سلبی می داد؟ برای اینکه یادآوری کند شما معرفت الهی دارید. اسمای الهی درون شماست: «و نفخت فیه من روحی». همه اسمای اعظم در وجود انسان هستند. باید این ها با ذکر آشکار شوند. لذا با توجه به این معانی و مفاهیم، من مخالف تمام آموزش های کنونی ام، باید با سلاح شخم زنی تزکیه، از آب درون چاه لایه برداری کنیم. ولی ما حوصله، بینش و بصیرت پرداختن به ذکر را نداریم. به جای لایه برداری از آب درون چاه، آب های

تبلیغ در فرهنگ دینی ما باید سلبی باشد. سلبی یعنی چه؟ یعنی اختفای دین به قصد اکتشاف دین که این کلام، راهبردی عارفانه، رغبت انگیز و قلبی و در عین حال روشمند است



لوله‌کشی شده آماده و بیرونی را داخل چاه می‌ریزیم. این همه آب توی چاه است!

ظاهراً در غرب نیز مکتب «ساختن‌گرایی» مدعی این اموری است که شما می‌فرمایید. تمام معارف در درون بشر است و ما به جای اینکه این آب غنی زلال ناب اندوخته را با واکاوی تزکیه استخراج کنیم، چرا چیزی را از خارج به آن منتقل کنیم؟ مثل اینکه می‌روید فروشگاه، روی در نوشته‌اند: «فشار دهید». جایی نوشته‌اند «بکشید». ما الان «push in» می‌کنیم، اصلاً «pull out» نداریم. این حرف، حرف مکتب رفتارگرایی است.

امروزه خود روان‌شناسی غربی به آنچه ۶۰ سال پیش می‌گفته، پس از تحقیق پشت پرده و اعلام داشته است، ما اشتباه می‌کردیم که می‌گفتیم برای تقویت رفتار باید محرک خوشایند همراه کرد تا رفتار شرطی و تقویت شود. این‌ها متعلق به دهه ۶۰ قرن گذشته میلادی است. در هزاره سوم میلادی، «ساختن‌گرایی» را بنا کردند و می‌گویند: دانش و معرفت امر بنا شدنی است که توسط خود فرد باید بساخته شود، نه اینکه به وی داده شود. آنان که اصلاً به فطرت قرآنی ما اعتقاد ندارند، فطرتا به این مسائل رسیده‌اند، آن وقت ما که باور داریم صاحب فطرتیم، داریم از روان‌شناسی غربی پیروی می‌کنیم.

۹۰ درصد آنچه ما در برنامه‌ریزی درسی و کتاب‌های درسی داریم، زاییده این گونه روان‌شناسی‌های غربی است. حتی ردپاهایی از آن در «سند تحول آموزش و پرورش» دیده می‌شود. برای مثال، همان جایی از سند که می‌گویند: ارزش‌های دینی را باید درونی کرد. این نوع حرف‌ها کاملاً غیر اسلامی هستند و کاملاً بنیاد غیراصیل دارند. هیچ‌وقت درباره کودکمان نمی‌گوییم، می‌خواهم کنجکاوی را برای کودکم درونی کنم. در فرهنگ آموزش و پرورش هیچ‌گاه نگفته‌اند، ما می‌خواهیم کنجکاوی را در کودکان درونی کنیم. زیرا کنجکاوی درونی است. اما چیزهایی مثل فرهنگ بستن کمربند ایمنی و توجه به چراغ راهنما امور بیرونی‌اند و باید درونی شوند. چه قدر هم در سند از «نهادینه کردن» گفته می‌شود. این اصطلاح از کجا آمده است؟ سرچشمه این واژه از کجاست؟ اصلاً رنگ و بوی اسلامی دارد؟ بهتر است ما در اصطلاحات بنیادی و پایگاه‌های معرفت‌شناختی خودمان، از هستی‌شناختی، معرفتی‌شناختی و انسان‌شناختی خودمان استفاده کنیم. در آموزش و پرورش ما مونتاژکاری صورت می‌گیرد. آموزش و پرورش اصالت تولید و تولید اصیل از خاستگاه‌های دینی خودمان، ندارد. چیزهای فرعی دینی را در اسکلت و ساختمان‌بندی دیگران جای داده‌ایم.

بنده هرگز ادعا ندارم که در فرهنگ اسلامی صاحب‌نظرم. در حد بضاعت شخصی‌ام دریافته‌ام که بگوییم دین اگر فطری است، چرا می‌خواهی درونی‌اش کنی؟ به جای درونی کردن باید درون‌یابی شود. خلاصه کلام اینکه آموزش مانع آموزش است و آموزش دین مانع پرورش دین است. از اینجا روشن می‌شود که نخستین اصل پرورش دینی این است: دین تربیت کردنی نیست، بلکه تربیت شدنی است. توجه کنیم به این مثال: غنچه شکوفاندنی نیست، شکفتنی است تا اصل موضوع را دریابیم. شکوفاندن غنچه برابر است با پژمردن آن. باید بگذاریم شکوفه به وقتش بشکفت. اینجا شکوفه فاعل است و آنجا ما فاعلیم.

گل هم اگر در زمین و خاک مناسب نرود، غنچه‌اش شکفته نمی‌شود. لذا اگر زمینه پرورش استعدادها و کشف استعدادها نباشد، استعدادهای رفتار ضایعات می‌شود. درحقیقت این مفهوم در پرورش و کشف استعداد با آموزش، با توجه به گفتار شما، باید معنا بیابد. از گذشته چنین وضعیتی وجود نداشته است و آموزش و پرورش ما امروز دارد گذشته موروثی را ادامه می‌دهد. در این وضع و حال باید چه کرد؟

نخستین کار لایروبی و هرس (پیراستن) است. اولین کار برای بیماری که رودل می‌کند، چیست؟ نباید تا مدتی به وی غذا داد. حتی بهترین غذا را نباید بخورد تا جهاز هاضمه‌اش به حالت عادی بازگردد. ما هم در مسائل تربیتی و هجوم معارف دینی (که آب به چاه کرده‌ایم) دچار رودل شده‌ایم. برداشت نشود که من مخالف معارف دینی‌ام. برای تبلیغ زیای و پویا و تبلیغ درون‌یاب من به تبلیغ سلبی معتقدم. من مخالف تبلیغ ایجابی‌ام. این نوع تبلیغ حس دینی را می‌کشد. تبلیغ سلبی در دین حس دینی را زنده می‌کند. ما عموماً با همان روش‌های رفتاری نگر و مکاتب رفتارگرایی غربی داریم تبلیغ ایجابی می‌کنیم. درحالی که تبلیغ براساس الیهیات در فرهنگ دینی ما باید سلبی باشد. سلبی یعنی چه؟ یعنی اختفای دین به قصد اکتشاف دین که این کلام، راهبردی عارفانه، رغبت‌انگیز و قلبی و در عین حال تکنیکال است.

بعد حذف ارزش‌های صوری و ایجابی به قصد کشف ارزش‌های باطنی و قلبی. باید این چاهی که از آب‌های بیرونی پر شده، به چاله و مرداب تبدیل شده این روش‌ها باعث شده تا نفهمیم که چاه آب ندارد، ولی آن را پر از آب ببینیم تظہیر شود. نمی‌داند که آب مال خودش نیست، مال نمره است. مال چوب تنبیه و اجبار است. مال مدرک است و به‌طور کلی، مال عوامل بیرونی است و آبش درون‌زا نیست. حذف ارزش‌ها به قصد کشف ارزش‌ها، یعنی تخلیه آب‌های بیرونی و

نخستین کار، لایروبی و هرس (پیراستن) است. اولین کار برای بیماری که رودل می‌کند، چیست؟ نباید تا مدتی به وی غذا داد. حتی بهترین غذا را نباید بخورد تا جهاز هاضمه‌اش به حالت عادی بازگردد

تزکیه آب‌های ماندگار درونی.

باید چه کار کنیم؟ اولین کار تخلیه چاه است. نه چاه، بلکه تخلیه مرداب است. خب چند سال کار می‌برد تا تمام این طرح‌ها و فعالیت‌هایی که به نام آموزش و تربیت انجام شده‌اند و مدرسی که تأسیس کرده‌ایم، حذف شوند. می‌پرسید بعد چه کنیم؟ باید ببینیم با چه روشی شوق دینی پیدا می‌شود؛ نه طوق دینی. الان دین بر گردن‌ها طوق شده است. بچه به زور نمره می‌خواند و نه به عشق قلبی. آن دنیا نمی‌پرسند کارنامه‌ات چه وضعی دارد یا چه قدر کتاب نوشتی و خواندی. آنجا «قد افلح من زکیها» می‌خواهند ببینند چه قدر پاک شده‌ای.

۳۰ جلد هم کتاب درباره اصول پاکی و پاکیزگی نوشته باشی، باید در کوزه بگذاری! تعلیمات دینی ۲۰ هم شده اهمیت ندارد. باید ببینی قلبت چه می‌گوید! در آن دنیا اجسام کنار گذاشته می‌شوند. اجسام یعنی دانش کیسه‌ای. آنجا دنبال دانش سینه‌ای‌اند، نه دانش کیسه‌ای. نمره ۲۰ برای الصاق به کارنامه بود، در قلبت چه داشتی؟ می‌گوید: برای کنکور مجبور بودم ۲۰ بگیرم. این حرف‌ها برای مثال است. ان شاءالله که این‌طور نباشد. به هر حال آن دنیا به قلب می‌نگرند و نه به مغز. قلب پایگاه ایمان است. آن وقت زاین با همه پیشرفت‌هایش در فناوری، می‌آید معرفت قلبی را از معرفت مغزی جدا می‌کند. آن وقت ما معرفت قلبی را به معرفت مغزی تبدیل کرده‌ایم.

۱ آقای دکتر! الان دارند در مدارس ابتدایی نمره را حذف می‌کنند.

۲ نمره به عنوان محرک بیرونی، چه توصیف کمی باشد چه توصیف کیفی، در هر حال نمره است. زیرا هر تشویق بیرونی موجب نابودی زایش درونی می‌شود؛ چه تشویق با نمره باشد و چه با باریکلا!

۳ اینکه می‌فرمایید: «حذف ارزش‌ها به قصد کشف ارزش‌ها» یا: «اختفای دین به قصد اکتشاف دین»، آیا می‌خواهید تبلیغ غیرمستقیم را مطرح کنید که به نوعی به هنر می‌رسد؟ در هنر واقعی پیام غیرمستقیم است.

۴ آری هنر! متأسفانه ما «غیرمستقیم» را به «کلک و تاکتیک» تبدیل کرده‌ایم.

۵ آیا اصل را «غیرمستقیم» می‌دانید، اما از آن درست استفاده نمی‌شود؟

۶ خوب عنایت بفرمایید، زیرا بحث ظریف است و لذا تالی فاسد دارد. ۹۹ درصد کج‌فهمی دارد و یک درصد ممکن است با خوش‌فهمی همراه باشد. این‌جا صحبت از تربیت دینی است که امری قلبی است. می‌گوید همان‌گونه که می‌خواهی بشود، خودت باش.

کودکان ما همان‌گونه تربیت می‌شوند که ما وجوداً هستیم و قلباً اعتقاد داریم، نه اینکه ظاهراً هستیم و لفظاً می‌گوییم.

روش غیرمستقیم یعنی چه؟ یعنی:

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها/ از ره پنهان صلاح و کینه‌ها مولانا خیلی دقیق و جالب می‌گوید مقصود من چیست. یک مربی دینی و یک معلم تربیتی وقتی قصد تربیت می‌کند، از همان نقطه که قصد می‌کند به‌طور عمدی تربیت کند، به تربیت مستقیم پرداخته است؛ حتی اگر قصد غیرمستقیم باشد، زیرا دارد قصد می‌کند. مثالی بزنم. آدم متواضع کیست؟ کسی است که متوجه نشود متواضع است، ولی تواضع داشته باشد. اگر من ادای تواضع در بیاورم و سعی کنم متواضع باشم، در همان لحظه سعی کردن، لحظه نقش‌بازی کردن است و ارزش طبیعی تواضع از بین می‌رود و می‌شود واکنش.

تربیت یک کنش قلبی، غیر کلامی، الهامی و القایی است؛ به ویژه تربیت دینی. وقتی برنامه و نظام معرفت‌شناسانه می‌شود، به تکنیک، تاکتیک و روش تبدیل می‌شود و از بین می‌رود. حکایتی در تعالیم عرفانی هست. می‌گویند یک‌روز شیطان با دوستش به راهی می‌رفت. ناگهان از آسمان تکه‌ای از حقیقت بر زمین افتاد. عارفی خم شد تا تکه حقیقت را بردارد. همراه شیطان به شیطان گفت: «باختی، آن عارف حقیقت را پیدا کرد.» شیطان گفت: کاری می‌کنم که در حقیقت دست ببرد و سر و سامانش بدهد، آن وقت نابود می‌شود.»

زیرا با سازمان دادن حقیقت که امری قلبی و شهودی است، آن را به امر حصولی و تحصیلی تبدیل می‌کنیم. ما هم داریم با امور قلبی، نیتی و باطنی که امر حضوری، لذتی، حسی، قلبی شهودی و الهامی است، این کار را می‌کنیم، یعنی آن‌ها را در قالب‌های مکانیکی، انجمادی، صورت‌بندی‌های درسی، نمره‌ای و کارنامه‌ای شکل می‌دهیم، و این همان کاری است که در حکایت آمده است.

۱ آقای دکتر تمام حرف‌های شما شهودی شدند. پس این قدر که در روایات اسلامی و قرآن بر عقل، تعقل و تفکر تأکید شده است، چیست؟ آیا این عقل و تفکر و تعقل در اسلام با همین موارد در خارج از اسلام تفاوت دارد؟

۲ تفکر یعنی چه؟ در منطق سبزواری داریم: «الفکر ترتیب امورالمعلوم لتعدی الی مجهول». درباره چیزی فکر می‌کنیم تا مجهول را معلوم کنیم، اما چرا اینجا به عکس است. در حالی که سبزواری می‌گوید: فکر می‌کنیم تا از معلوم به مجهول برسیم. این منطق است.

مولانا خیلی
دقیق و جالب
می‌گوید مقصود
من چیست. یک
مربی دینی و
یک معلم تربیتی
وقتی قصد
تربیت می‌کند،
از همان نقطه
که قصد می‌کند
به‌طور عمدی
تربیت کند، به
تربیت مستقیم
پرداخته است

وقتی بر اختفای دین تأکید کردم، به این دلیل بود که این حس پیدا شود.

ه باز از مولانا مدد بجویم: آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست ه بله! نظام آموزش و پرورش ما بهترین نظام و کامل ترین نظام است، اگر معکوس شود. دقیقاً به آن چیزهایی که نباید عمل کنیم، داریم عمل می کنیم و به آنچه باید عمل کنیم، عمل نمی کنیم. آیا یکی از این حرفهایی که زده ام، در نظام آموزش و پرورش ما پیدا می شود؟ همین طور داریم آب در چاه می ریزیم، در حالی که باید کار را معکوس کرد. در این صورت کاملاً با این منطق می شود.

ه شما از مکتب رفتارگرایی صحبت کرده اید. مکاتب دیگری هم داریم، مثل روان شناسی اجتماعی، انسان گرایی، روان کاوی و غیره. حرف های جناب عالی در قالب چه مکتبی می گنجد؟ شما جایی از «ساختن گرایی» حرف زدید. آیا حرف شما با «ساختن گرایی» تطبیق می کند؟ یا نه، موضوع و مکتب جدیدی است؟ ه مکتب جدیدی نیست. مبتنی بر آموزه های دینی است منطق با فهم بنده.

ه کشف شما بوده... ه من کی ام که کشف بکنم. برداشت های شخصی غریزی من است. هیچ وقت نظریه پردازی نکردم، زیرا صاحب نظر نیستم. این ها حرف هایی است که از فهم شهودی ام برمی خیزد.

ه شما بحث خودتان را با نقل جمله ای از کتاب انگلیسی شروع کردید که تا به اینجا کشید، کتاب Punish by rewards.

ه به عنوان مصداق بود. چنان که از پیازه هم نقل قول کردم. به من می گویند شما حرف های رمانتیک می زنید. می گویم شما سند تحول آموزش و پرورش را بیاورید و نگاه کنید به آنجایی که ۱۰ تا ۱۵ هدف را ردیف کرده است. مثل اینکه آموزش و پرورش باید انسانی موحد، معتقد و ... پرورش دهد. خدایی بگویم، این ها حرف های رمانتیک است یا حرف من که یک کلام می گویم این کار را نکنید. رمانتیک است؟ ردیف کردن چند هدفی را که پیامبران به سختی به آن ها رسیده اند، آورده ایم برای ساختن دانش آموزان و می خواهیم آن را در جامعه ای با تمام مشکلاتش پیاده کنیم.

یک دوره دائم روی دست و سرپیچه می زدند که این

اینجا از خودم نکته ای بگویم. رشته بنده روان شناسی است. روش تحقیق و آمار درس می دهم؛ آمار استنباطی پیشرفته، بنابراین با علم بیگانه نیستم و نمی گویم این ها را باید گذاشت در کوزه و آبش را خورد! آقای کیل لنجر، بنیان گذار روش تحقیق علمی می گوید: علم به عنوان یک فرایند عبارت است از رسیدن به مجهول، و چه قدر هم با تعریف منطق سبزواری انطباق دارد. مولای متقیان حکمت ۱۸۴ «نهج البلاغه» فرموده است: «الفکر مرآت الصافی».

تمام حرف هایی که اینجا زدیم، همین است. یا باید این حدیث را بپذیریم یا نپذیریم. نه اینکه بگویم فقط برای ثواب خوب است و برای عمل باید رفت به سراغ روان شناسی رفتارگرایی.

«مرآت الصافی» یعنی آینه زلال. اگر ذهن خود را آینه زلال کردیم - که نمی توانیم بکنیم - آن وقت اهل تفکر می شویم.

دکارت می گفت: «من می اندیشم پس هستم.» ولی امروز ما را می اندیشاند، پس هستیم. ما نمی اندیشیم، ما اندیشه می شویم. «من ستایشگر معلمی هستم که نه اندیشه ها، بلکه اندیشیدن را به من بیاموزد.» «چه آموزی» (آب حوض) مانع «اندیشه سازی» (آب چاه) شده است. دین دهی (آب حوض) مانع دین یابی (آب چاه) شده است. آب حوض در ذهن بچه می ریزیم، نه اینکه در پی آب فطرت زلال باشیم. «الفکر مرآت الصافی» اگر تفکر این معنی را دارد، حرف تمام است. شمس تبریزی گفت: «همه گفت انبیا این است؛ آینه ای حاصل کن.» یعنی چه؟ یعنی تمام اسمای الهی در تو هست، فقط باید آینه شوی تا بتابانی. همه سقف در این شیشه منعکس است.

ه در حقیقت سخنان شما باز می گردد به تمثیل مولانا در «مثنوی» و کار چینی ها و رومی ها در دو اتاق جداگانه، اما روبه روی هم.

ه خدا خیرت بدهد. چینی ها می کشیدند. رومی ها می تراشیدند و صیقل می دادند.

خویش را صافی کن از اوصاف خود تا ببینی ذات پاک صاف خود
بینی اندر دل علوم انبیا
بی کتاب و معبد و بی اوستا
مولانا از کجا گرفت؟ از قرآن گرفت.
مثنوی ما چو قرآن مُدل
هادی بعضی و بعضی را مصل

در جامعه ما، گم شده ترین پدیده، حسی دینی است. هجوم مطالب اصلاً اجازه نمی دهد من حس دینی پیدا کنم. ما حس تشنگی نداریم. ما باید از آب و غرق شدگی در آب بیرون بیاییم تا تشنگی را حس کنیم.

نظام آموزش و پرورش ما بهترین نظام و کامل ترین نظام است، اگر معکوس شود. دقیقاً به آن چیزهایی که نباید عمل کنیم، داریم عمل می کنیم و به آنچه باید عمل کنیم، عمل نمی کنیم



کار را نکن با دست به چیزی زن. حالا آن قدر فشار می‌آوریم که بچه بداند. آخر این چه بلایی است که سر بچه‌ها می‌آوریم؟! در حوزه دین هم همین کار را کرده‌ایم. بچه با فطرت دینی رشد می‌کرد و دین‌پذیر بود. حالا به دست خودمان به نام تربیت دینی، دین‌گریزش کرده‌ایم. تبلیغات ما ناهنرمندانه و تبلیغات ضد دین، هنرمندانه است. حرف خیلی جالبی است. به تعبیر من، ما ناهنرمندانه دین‌زدایی می‌کنیم و دیگران هم هنرمندانه این کار را می‌کنند. هر دو طرف دارند یک کار را می‌کنند و ضد دین عمل می‌کنند. دین را بین دو تیغه قیچی قرار داده‌ایم و می‌بریم.

حال برسم به مکتب ساختن‌گرایی که اشاره کرده‌اید. گفتم الان این کتاب‌های درسی و روش‌های تدریس ما محرک خوشایند و محرک ناخوشایند و روش تشویق و تنبیه ربطی به تشویق و تنبیه قرآنی ندارد. تشویق و تنبیه قرآنی ذاتی است؛ یعنی خود عمل شوق است، نه اینکه پیامد عمل در جهنم آتش نیست، خود عمل اهل جهنم آتش است. اما ما بعد از عمل می‌گوییم: باریکلا! می‌خواهد کارنامه باشد یا جایزه. در صورتی که نفس دانستن لذت است نه پیامد دانستن. آنکه بر پیامد تأکید دارد، به تشویق به معنای رفتارگرایی دست زده است. گفتم آنانی که ۶۰ سال با این نظریات بر جهان حاکم بودند، از آن تونل سیاه عبور کردند و مکتبی به نام مکتب ساختن‌گرایی پدید آمد. ساختن‌گرایی می‌گوید دانش یا معرفت امر درونی است که باید توسط مخاطب پدیدار یا بنا شود، نه اینکه به کسی داده شود. در نتیجه سخن من در قالب مکتب ساختن‌گرایی نیست، بلکه شاهد و مثالی است برای ردیابی یک سند علمی؛ نه به عنوان تکیه بر آن دیدگاه‌ها. برای تقریب به ذهن گفتم.

ع اگر بخواهید سخنان شما صورت اجرایی پیدا کند، باید در قالب نظریه صورت‌بندی شود، اما اکنون در حد یک ایده است.

ع بله، ولی نظریاتی مشابه این ایده ناقص بنده به صورت خیلی کامل تر وجود دارد. مثل آن در «کیمیای سعادت» امام محمد غزالی یا در «اخلاق ناصری» خواجه نصیرطوسی وجود دارد. من در کتاب «حکمت‌های گمشده در تربیت» این چیزها را آورده‌ام. این کتاب را حدود ۲۰ سال پیش نوشته‌ام. در این کتاب نوشته‌ام که آنان چه قدر به تربیت فطری دینی نزدیک بودند و ما چه قدر دور شده‌ایم. لذا ما نیازی به گرفتن از جایی نداریم، باید داشته‌های خود را کشف کنیم.

ع آقای دکتر! آیا شما در آموزش و پرورش بودید....
ع من از سال ۱۳۷۴ تا سال ۱۳۷۸ مدیر کل امور تربیتی و فوق برنامه بودم. قبل از آن، از سال ۱۳۶۲ معاون امور پرورشی در منطقه بودم، مربی بودم و بچه‌ها را به اردو می‌بردیم. می‌خواهم بگویم، این حرف‌ها را که می‌زنم از دل تجربه‌ها بیرون آورده‌ام و تمام آسیب‌ها را دیده‌ام. البته نیت خیر داشته‌ام و می‌گویند جهنم هم پر از افرادی است که در کارها نیت خیر داشته‌اند!

ع شما که سابقه کار امور تربیتی در آموزش و پرورش دارید، آیا آنچه را نفی می‌کنید، حاصل سرخوردگی و نگرفتن نتیجه از تلاش‌هایتان در زمینه تربیتی و پرورشی نیست؟
ع شاید! اگر بخواهیم دنبال ریشه‌یابی این افکارم باشیم، خود بنده هم نمی‌دانم که از کجا آمده است.

اینستین می‌گوید:
در مدارس ما
جاه‌طلبی حاکم
است، زیرا همه
سعی می‌کنند، اول
بشوند و از دیگران
جلو بزنند. می‌گویند:
به نظر من شاگرد
اول کسی نیست
که از دیگران
جلو بزند، بلکه
دانش آموز پیشرو
کسی است که
دیگران را به پیش
براند



اولین حرفی
که مربی شنا به
شاگرد تازه از راه
رسیده می زند،
این است که اگر
زیاد تقلا بکنی،
غرق می شوی.
هر چه مهارت
شناگر بیشتر
شود، خودش
را بیشتر به آب
وامی گذارد.
منفعل شوی تا
فعال شوی

«اگر فروید اینجا بود و شما را روان کاوی می کرد، می گفت...
«افکار شما زائیده سرخوردگی هاست.»

«چه قدر می شود گفت که واقعاً چنین است؟
«هیچ چیز غیرممکن نیست. یکی از عوامل ورود من به عرصه نوع دیگری از افکار دربارهٔ تعلیم و تربیت، نتایج حاصل از روش های شکست خوردهٔ حاکم بر تعلیم و تربیت باشد که خودم از جمله عوامل آن بوده ام که البته این کار حسن است. زیرا بنده هوشیار شدم و دریافتیم آن روش ثمری در بر ندارد. اگر کورکورانه همان مسیر را ادامه می دادم و دن کیشوت وار در او هام فتح و پیروزی جلو می رفتیم، حماقت بود. از این توهم بیرون آمدن، حُسن است.

تربیت آن چیزی است که در خیابان می گذرد، نه اینکه پشت میز چه گفته می شود و چه شنیده می شود. باید از میان دانش آموزانی که پس از زنگ خلاصی از مدرسه به خیابان می روند، رد شد و شنید که دربارهٔ مدرسه، معلم، کتاب و درس چه می گویند. این ها تربیت است و واقعیت همین است.

«همیشه تعلیم و تربیت رسمی ضعیف تر از تعلیم و تربیت غیررسمی است.
«باریکلا! پس ما رسمی اش نکنیم.

«آیا این دلیل می شود که تعلیم و تربیت را رسمی نکنیم؟

«بله، برای اینکه سند بیاورم، مجبورم از پیازه بگویم تا بگویند آفرین حرف علما را می زنی و عالمانه می گویی! این «ساینیتیک» است. اما وقتی از حدیث می گویم، می گویند «رمانتیک» نگو!

امروزه هوارد گاردنر که آدم معروفی است، کتابی نوشته است با عنوان «on school mind» که ترجمه اش می شود: «ذهن مدرسه ای نشده». بیش از ۲۰۰ صفحه این کتاب در توضیح این مطلب است که اگر ذهن مدرسه ای نشود، چه می کند! از نظر خلاقیت، از نظر مسائل شهودی، از نظر فهم، و از نظر لایه های هنری به ویژه، ولی اگر ذهن مدرسه ای شود، چه بلایی سرش می آید! این حرف را شیخ حسن خرقانی نمی گوید یا شیخ بهایی! که بگویند حرف هایشان برای شعر خوب است.

حرف هوارد گاردنر است که مخترع هوش هفت گانه است که همه دارند در حد پیازه به او اقتدا می کنند.

«این حرف های شما باب میل کسانی است که از وضعیت کنونی در آموزش و پرورش جواب نگرفته اند و

با این حرف ها، مربیان تربیتی و مربیان دینی و قرآن ما ناامید می شوند، زیرا از یک طرف نتیجه نمی گیرند و از طرف دیگر با خواندن حرف های شما کاملاً بی رغبت می شوند که حرف درستی است که اصلاً کارهای ما بی فایده است. در این مورد باید چه کار کرد؟

«تازه بحث ما از اینجا شروع می شود. زیرا فعال ترین روش، منفعل ترین روش است. اگر این جمله تیر با سوتیتر شود، عده ای می گویند مغز گویندهٔ این حرف کپک زده است. خب این حرف چه معنایی دارد؟ به نظر شما با اراده ترین بندهٔ خدا کدام بنده است؟ بنده ای که هیچ اراده ای نداشته باشد.

«در حقیقت اراده اش در ارادهٔ خدا فانی شود.
«مثل میت در دست قصاب:

موج دریا مرده را بر سر نهد
گر بود مرده ز دریا کی رود

مولانا دربارهٔ توکل این حرف زیبا را زده است.

اولین حرفی که مربی شنا به شاگرد تازه از راه رسیده می زند، این است که اگر زیاد تقلا بکنی، غرق می شوی. هر چه مهارت شناگر بیشتر شود، خودش را بیشتر به آب وامی گذارد. منفعل شوی تا فعال شوی. شما می گویند این حرف ها تخدیرگرند، برای اینکه نگاه ما به فعالیت، تقلاست. یکی به من می گفت کلاس من خیلی فعال است. پرسیدم چه طور؟ گفت: در کلاس راه می روم، حرف می زنم و به بچه ها می گویم خودتان بخوانید. این روش فعال است؟ این روش منفعل ترین روش است! روش فعال کدام است؟ آن روشی است که معلم سر کلاس ساکت تر و صامت تر باشد و دخالت کمتر بکند. آن کلاس فعال تر است. آیا این سخن بدین معناست که معلم برود روی صندلی پشت میز بنشیند؟

«در واقع معلم انفعال آگاهانه را انتخاب کرده است؟
«احسنت! نمی خواهم از واژهٔ «آگاهانه» استفاده کنم، زیرا در این صورت نقش بازی می کند. بهترین مربیان نامربی اند. بهترین معلمان نامعلم اند. یعنی چه؟

از اسپیلیبرگ کارگردان بزرگ سینما پرسیدند: بهترین بازیگر از میان بازیگرانی که با آنان کار کرده ای، کیست؟ گفت: تام هنس و آنتونی کوئین. زیرا هنگام بازی، بازی نمی کنند. بازی شان غریزی است. تمام حرف من این است. مربی ای که مربیگری کند، تربیت را خراب می کند. اگر بگویند امروز باید این کار را بکنم تا بچه ها تأثیر بپذیرند و خوب شوند، تمام کار خراب می شود. کسی ادعای کیمیاگری می کرد. گفت: به هر چیزی دست بزنم، طلا می شود. گفتند: این کلوخ را لمس کن. لمس کرد طلا شد. چیزهای متفاوتی را

آوردند که او لمس کرد، طلا شدند. گفتند: چگونه این کار را می‌کنی؟ گفت: به شرطی که هنگام لمس هر چیزی، اصلاً به فکر طلا نباشی و خاک و زر نزدت یکسان باشد.

تربیت دینی اگر رسمی، شغلی، عمدی و فرمولی شود، نابود می‌شود.

ع در دهه ۱۹۷۰ میلادی به وزیر وقت آموزش و پرورش فرانسه گفتند: می‌خواهی چه کار کنی؟ گفت: من سه ماه فرصت مطالعاتی می‌خواهم تا ببینم مشکلات آموزش و پرورش چیست. آن وقت اگر بتوانم اشکال مشخص شده را برطرف کنم، به کار وزارت ادامه می‌دهم. از نظر وی اشکالات این‌ها بودند: اول، به جای فردگرایی موجود باید رویکردها جمع‌گرایی بشود. دوم، به جای تأکید بر حافظه، باید بر تفکر تأکید کنیم. سوم، باید به جای طرح مباحث نظری، به فن و تکنیک توجه کنیم. خب الان بیایند بگویند آقای دکتر عبدالعظیم کریمی شما وزیرید، برای تنظیم آموزش و پرورش حی و حاضر با تفکرات خودتان، به گونه‌ای که خروجی‌های دلخواهتان را مشاهده کنیم، در اجرا چه روشی را پیش می‌گیرید؟ ع اولین کار من می‌شود «مسئله‌یابی»! باید علت بیماری را بیابیم.

ع شما که تشخیص داده‌اید و می‌فرمایید اینکه سعی می‌کنیم تربیت دینی بکنیم، مشکل کار ماست. ع پیازه می‌گوید: کودک تا قبل از تفکر با منطق صوری، منطقی عینی است. یعنی اگر دو لیوان آب مساوی مقابلش بگذاریم و در هر لیوان به تعداد برابر قند حبه‌ای بریزیم و آن را مقابل کودک وزن کنیم که برابرن. حال اگر آب یک لیوان را هم برنیم تا قند در آن حل شود، و از او بپرسیم: در این صورت، اگر این دو لیوان را وزن کنیم، چه وضعی پیدا می‌کند؟ کودک می‌گوید: لیوانی را که هم زدید، سبک‌تر از لیوانی است که آب آن را هم نزدیک و قند آن حل نشده باقی مانده است. در جواب چرا، می‌گوید: زیرا در این لیوان دیگر قند نیست. کودک قضاوت عینی دارد.

به این دلیل که الان دید ما نسبت به تربیت، صوری، تراکمی و فیزیکی است، در صورت وزارت من، باید بگویم این قند را هم برنیم تا تمام آب شیرین شود. می‌گویند چرا قند را نابود می‌کنی؟! چرا دین‌ستیزی می‌کنی؟! در حالی که می‌خواهم با اختفای دین، به اکتشاف دین برسم که همان آب شدن قند است. مثالی بزنم. فیلمی را بدون اثر دیدنی از ظواهر دینی

تماشا می‌کنی و وقتی بیرون می‌آیی، حس دینی داری. ولی فیلم دیگری را تماشا می‌کنی با تمام ظواهر دینی، ولی وقتی از سالن خارج می‌شوی، همه چیز از یادت می‌رود!

به یاد دارم زمانی که مدیر کل بودم، ستاد بزرگداشت مقام معلم از آیت‌الله حائری شیرازی برای سخنرانی دعوت کرده بود. ایشان در سخنانش گفت: کتاب زیست‌شناسی بچه‌ها را تا آخر خواندم. در کتاب نهم این یک کتاب دینی است. برای اینکه حس دینی پیدا کردم. ولی ممکن است با خواندن کتاب دینی این حس پیدا نشود. تماشا می‌کنند دریایی در تلویزیون، حس خداپرستی را در بیننده به وجود می‌آورد.

بنابراین ما هنوز به مرحله‌ای نرسیده‌ایم که بتواند با ایده‌های من همراه شود. زیرا اول باید به این نتیجه برسیم که مشکل ما در روش تربیت دینی نهفته است و اول باید این روش را عوض کنیم. اولین کار من در وزارت مفروض، تعطیلی تمام برنامه‌های تربیتی در وزارت آموزش و پرورش خواهد بود. در حالی که تعطیلی تاکتیکی است برای احیای روش درست تربیت دینی. مثل همان تخلیه چاه آبی است که درون‌زا نیست و از خارج وارد آن کرده‌اند. باید آن آب پنهان را از درون چاه ظاهر کرد.

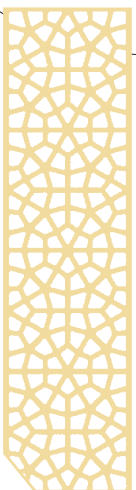
ع آقای دکتر! می‌گویند ما دانش‌آموزان نخبه‌ای داریم که در مسائل علمی و حتی معرفتی از دیگر دانش‌آموزان بالاترند، در حالی که در همین نظام آموزشی در کنار دیگر دانش‌آموزان تحصیل می‌کنند. یعنی همین نظامی که شما بدان انتقاد دارید. چه‌طور این اتفاق می‌افتد؟ آیا این عده به نوعی به ایده تربیتی شما نزدیک‌ترند و خود را در فضای خارج از نظام آموزشی و تربیتی مستقر قرار می‌دهند؟

ع تحقیقات نشان می‌دهند، اغلب افراد پیشرو در موضوع‌های علمی حتی از طریق فضاهای خودانگیخته، مسائل شخصی و ایده‌های درگیرانه با وجود خودشان، بدون اجبار و مشوق نمره و برنامه‌های غیررسمی و غیر درسی، خلاق شده‌اند.

ع می‌فرمایید خودشان را در محیطی قرار می‌دهند که با محیط ایده‌آل شما نزدیک است.

ع بله، خانم مریم میرزاخانی که ریاضی‌دان است، می‌گفت تا سال دوم دبیرستان ریاضی‌اش خوب نبود. بیشتر مثلاً رمان مطالعه می‌کرد. اتفاقاً همین مطالعات غیررسمی سبب شد تا گستره ذهنی، فعالیت خلاقانه و درک شهودی‌اش زیاد شود. اگر از اول به قصد ریاضی، ریاضی می‌خواند ریاضی‌دان نمی‌شد.

الان بیایند
بگویند آقای
دکتر عبدالعظیم
کریمی شما
وزیرید،
برای تنظیم
آموزش و پرورش
حی و حاضر با
تفکرات خودتان،
به گونه‌ای که
خروجی‌های
دلخواهتان را
مشاهده کنیم، در
اجرا چه روشی را
پیش می‌گیرید؟





زیاد کن.» در حالی که دکتر محمدیان می گوید: چنین نیست، بلکه باید گفت: «خدا یا مرا به واسطه علم زیاد کن.» زیرا علم ابزار و فرم است که من توسعه پیدا کنم. بنابراین کتاب درسی نباید هدف باشد.

ع در قرآن هم مردم سه دسته اند: عده ای اهل موعظه اند، گروهی اهل جدل اند، و گروهی هم اهل حکمت اند. روش تعامل با هر کدام نیز متفاوت است. دانش آموزان نیز می توانند به این سه گروه تقسیم شوند. جناب عالی برای هر گروه روشی خاصی دارید یا همه را در یک فضا قرار می دهید؟

ع اگر از ابتدا راه ما درست باشد، نیازی به این تقسیم بندی نیست. می دانید که تقوا داشتن یعنی سپر داشتن. سپر را برای کجا به کار می برند؟ سپر محافظی است که جلوی ورود از بیرون را بگیرد. برف پاک کن را می بینید که کارش ریختن است، زیرا می خواهد شیشه صاف و زلال باشد؛ مثل آینه.

بچه اول با تفکر صاف زاییده می شود. از کریستین بوبن جمله ای خوانده بودم که نتوانستم بفهمم چه می گوید. بوبن فیلسوف عارف مسلک فرانسوی است و الان هم زنده است. کتاب هایش را هم به فارسی ترجمه کرده اند. بوبن می گوید: «نوزادان، آموزگاران تفکرند.» آیا نوزاد تفکر دارد؟ پیازه می گوید: نوزاد از ۱۸ ماهگی دارای تفکر می شود و قبل از این زمان هوش دارد. خیلی درباره سخن بوبن فکر کردم تا آن را بفهمم تا اینکه به این حدیث مولای متقیان برخورددم که می فرماید: «الفکر مرآت الصافیة». زیرا ذهن نوزاد صاف صاف است و تفکر یعنی صافی محض.

تقوا، تزکیه، تطهیر، تسبیح و تهذیب همه از جنس پاک کردن هستند. می گوید: همیشه پاک نگهدار، آینه را آلوده نکن. وقتی چنین کند، این آدم عالم می شود. واضع علم می شود. کاشف معارف درونی اش می شود. به شرطی که اگر راست گوشت، کاری کنیم که دروغ گو نشود. ما بنا نیست کاری کنیم، بچه راست گو بشود، بلکه نباید کاری کنیم که بچه دروغ گو بشود. یا بچه شاد است. کاری نکنیم شادی بچه از دست برود. زیرا بچه خود به خود شاد است. ما برای اینکه شاد بشویم، باید خانه مان عوض شود یا مدل ماشینمان بالا برود. ولی بچه دنبال این چیزها نیست. بچه شادی اصیل دارد. شادی اش فطری است. بچه کنجکاو است. حالا به نظر شما، «کار نکردن» بیشتر زحمت دارد یا «کاری کردن»؟

اینشتین می گوید: اکتشافات علمی از راه های غیر علمی (یعنی شهودی) صورت می گیرند.

ع نوعی الهام و مکاشفه است.

ع نوعی الهام است. دیگر این حرف رمانتیک نیست، زیرا اینشتین گفته، دکتر کریمی نگفته است! در کتاب «حاصل عمر» که حاوی ۲۴ مقاله است و ناصر متقیان آن را به فارسی برگردانده، اینشتین می گوید: در مدارس ما جاه طلبی حاکم است، زیرا همه سعی می کنند، اول بشوند و از دیگران جلو بزنند. می گوید: به نظر من شاگرد اول کسی نیست که از دیگران جلو بزند، بلکه دانش آموز پیشرو کسی است که دیگران را به پیش براند.

در جایی گفتم این مسابقاتی که در مدارس می گذاریم سبب حسادت، کینه ورزی و اضطراب می شود و کاملاً غیردینی است یا مبنای دینی ندارد. زیرا بچه ها کتاب و درس را برای اول شدن می خوانند، نه برای اصل مطلب. این چیزی را که اینشتین می گوید باید در مدارس دنبال کنیم که در دین ما هم مینا دارد. عظمت من وقتی است که کمک کنم تا دیگران جلو بروند، نه اینکه برای رسیدن به ضریح امام رضا(ع)، زائران دیگر را کنار بزنیم و زیر دست و پا بیندازیم. اینکه نشد زیارت امام(ع). این زیارت مثل همین مسابقاتی است که در مدارس برگزار می کنند.

دو سه هفته پیش با یکی از مجلات مصاحبه کردم. پرسیدند: با این حساب مخالف کتاب درسی هستید؟ جواب دادم: خیر! خیلی موافق کتاب درسی ام، ولی به جای محتوا باید فرم تولید کند. الان به صورت متراکم ذهن بچه ها را پر می کنیم. این تعبیر را شنیده اید که: «رب زدنی علما». غالباً آن را ترجمه کرده اند: خدا یا علم مرا

در قرآن هم مردم سه دسته اند: عده ای اهل موعظه اند، گروهی اهل جدل اند، و گروهی هم اهل حکمت اند. روش تعامل با هر کدام نیز متفاوت است

ع کاری نکردن! با توجه به آنچه می‌گویید.
 ع خب حالا می‌رسیم به سؤال شما که معلم‌ها با نظرات بنده تخدیر می‌شوند. اما با این توضیح‌ها، به عکس می‌شود. باید همت ایشان صد برابر، مراقبتشان هزار برابر و انرژی‌شان صدها برابر بشود تا کاری نکنند! زیرا «کاری نکردن» در این وضعیت خیلی سخت‌تر از «کاری کردن» است.
 پس حرف‌های بنده سبب لایبالی‌گری و هرج و مرج نمی‌شود، بلکه تقوا، مراقبه، پرهیز و تهذیب لازم دارد و خیلی ریاضت می‌خواهد تا اینکه من تعلیم ببینم. تمثیل چینی‌ها و رومی‌ها نشان می‌دهد که کشیدن برای چینی‌ها راحت بود، اما کار صیقلی برای رومی‌ها بسیار شاق بود.
 مثالی بزنم. بچه من دارد مطالعه می‌کند، می‌گوید: بابا، «مباحثه» یعنی چه؟ هیچ‌وقت نمی‌گویم مباحثه یعنی بحث کردن. این می‌شود تعلیمی ایجابی. چه کار می‌کنم؟ تجویزی به سه هنری (سلبی) عمل می‌کنم. می‌گویم اینجا چه نوشته و می‌خوانم: برای مباحثه، مشاوره و گفت‌وگو، حکما، دانشمندان و عقلا مرا انتخاب می‌کنند. بعد می‌پرسم: فکر می‌کنی مباحثه یعنی چه؟ دائم از او سؤال می‌کنم تا اصل مفهوم برایش تداعی شود، شاید سه ساعت طول بکشد تا بگوید: «دیگر فهمیدم».

ع این روش سقراطی است.
 این کار همان روش تقوایی است. سقراط می‌گوید: آموزش ارائه حقیقت نیست، بلکه ایجاد نیاز به حقیقت است. به نظر شما کدام یک زحمت بیشتری را می‌طلبد؟ معلوم است «ایجاد نیاز» کردن کار بیشتری می‌برد.
 سقراط تا آخر عمرش یک جواب ندارد، همیشه می‌پرسد. آن زمان که خواستند جانش را بگیرند، از طریق نوشاندن شوکران، به همسرش اجازه ملاقات با او را دادند. در تاریخ هست که زنش گریه می‌کرد. سقراط نگفت: عزیزم گریه نکن. بلکه گفت: «گریه‌ات از برای چیست؟» گفت: دارند تو را بی‌گناه می‌کشند. سقراط گفت: «آیا دوست داشتی با گناه کشته شوم؟» آخرین جمله سقراط هم پرسشی بود! این روش «سلبی» است. روش «پرهیزی» و اقدام نکردن است. کسی مثل سقراط می‌تواند سلبی کار کنند. ما چه کاره‌ایم. سقراط می‌توانست آب را از چاه در بیاورد. سقراط ماما بود. زاینده حقیقتی بود که در دل ما هست.

ع منتقدان مسلمان و صاحب‌نظر در حوزه فرهنگ و تمدن می‌گویند: جهان اسلام از وقتی

گرفتاری‌هایی پیدا کرد که از اندیشه‌های یونانی در رشته‌هایی از دانش و معرفت تغذیه کرد. و می‌گویند در دوران معاصر نیز گرفتاری جهان اسلام، از جمله ایران، باز برمی‌گردد به تقلید از غرب. شیوه کار در آموزش و پرورش ما نیز به همین مصیبت گرفتار شده است. نمی‌خواهیم اینجا مناقشه داشته باشیم و برخورد ارزشی بکنیم. فرض کنیم تمام حرف‌های منتقدان صحیح باشد. خب حضرات منتقدان معاصر ما چه کار ایجابی کرده‌اند؟ کدام نظریه قابل اجرا را به جامعه ارائه داده‌اند که از بطن و متن فرهنگ اسلامی - ایرانی ما باشد؟ شما هم که می‌فرمایید برای نمونه در کیمیای سعادت می‌توان همه این مطالب را پیدا کرد. آیا این آثار بازخوانی و بازپروری شده‌اند تا نیاز زمان را پاسخ گویند؟ چه راه حلی برای چنین مشکلات اساسی داریم؟

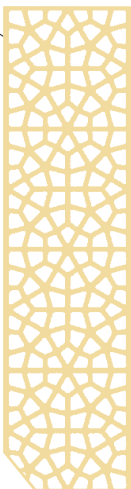
ع درست است. برای همین است که در ابتدای سند طرح تحول بنیادین جمله‌ای از مقام معظم رهبری آمده است که جان کلام را گفته‌اند. فرموده‌اند: ۳۰ سال است که تعلیم و تربیت ما مشخص نیست.
 الان اگر از ما بپرسند: «کتاب‌های درسی، برنامه درسی و روش درسی شما مبتنی بر چه نظامی است؟» چه پاسخی داریم به پرسنده بدهیم؟ آیا با چهار تا حدیث که آورده‌ایم، می‌شود اسلامی؟ خیر! بلکه باید پاسخی جامع و مانع داد. یعنی باید بگوییم از بعد هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، و ارکان تفکر نسبت به آموزش و تربیت تابع چه فلسفه از نظام‌های آموزشی هستیم. فصل اگزستانسیالیسم اسلامی است؟ از کدام مکتب روان‌شناسی الگو گرفته‌ایم. رفتارگرایی، شناخت‌گرایی، انسان‌گرایی یا ساختن‌گرایی؟

اصلاً معلوم نیست که ارکان و سازه‌های نظری و مفروضات بنیادی نظام آموزشی ما از چه آبشخوری نشئت می‌گیرد.

ع این مشکل فقط به آموزش و پرورش منحصر نمی‌شود. به هر حال اهل نظر می‌گویند، غربی‌ها بسیاری از نظریه‌هایشان را از «کتاب مقدس» استخراج کرده‌اند، در حالی که ما معتقدیم قرآن سرآمد است...
 ع متأسفانه ما نتوانسته‌ایم این کار را بکنیم.

از اینکه وقت خود را برای مجله رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی گذاشتید از شما متشکریم.

سقراط
 می‌گوید:
 آموزش ارائه حقیقت نیست، بلکه ایجاد نیاز به حقیقت است. به نظر شما کدام یک زحمت بیشتری را می‌طلبد؟ معلوم است «ایجاد نیاز» کردن کار بیشتری می‌برد



اشاره

پس از نزول قرآن کریم سیره پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بر آن بوده است که کتاب خدا را برای یاران خود توضیح می‌داده‌اند که این موضوع در تاریخ به تفسیر قرآن کریم معروف است علمای اهل سنت و تشیع نیز این روش را دنبال کرده‌اند که در این مقاله به معرفی برخی از کتاب‌های تفسیری و مفسرین پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: تفسیر، روش‌های تفسیری، علوم قرآنی، معارف قرآنی

الف) معنای لغوی «تفسیر»

«تفسیر» مصدر باب «تفعیل» از ماده «فَسَّرَ» از باب «ضَرَبَ» به معنای مطلق اظهار و کشف کردن و کنار زدن پرده است؛ اعم از اینکه از سنخ کلام باشد و یا غیر کلام و کلام هم اعم از قرآن و غیر آن است. یعنی تفسیر در توضیح و تشریح غیرقرآن از کتب فلسفه و غیره به کار رفته است. هر چند در عرف مسلمین اکنون از تفسیر فقط تشریح و تبیین قرآن کریم تبادر می‌شود.^۱

ب) معنای اصطلاحی «تفسیر»

دانشمندان علوم قرآنی و مفسرین برای جامع و مانع بودن علم تفسیر تعریف‌های عذیده‌ای کرده‌اند که در پی نوشت به بعضی از آن‌ها اشاره خواهد شد. هر چند به قول ذهبی در «التفسیر و المفسرون»، تمام این تعاریف در این قدر جامع اشتراک و اتفاق نظر دارند که: تفسیر علمی است که از مراد خداوند متعال به قدر طاقبت بشر، بحث می‌کند.

بنابراین، علم تفسیر توضیح و تبیین مراد خداوند متعال را از کتابش ارائه می‌دهد و از مقاصد و اهداف آیات قرآن پرده برمی‌دارد.^۲

ج) جایگاه علم تفسیر

جایگاه و شرافت علوم یا به‌خاطر موضوع آن‌هاست - و موضوع علم تفسیر کلام خداوند متعال است که سرچشمه تمام حکمت‌هاست و هر آنچه بر عمر آن افزوده گردد، هرگز کهنه نخواهد شد و عجایب آن پایدار است - و یا اینکه به‌خاطر فواید اهداف و اغراض آن‌هاست - که غرض از علم تفسیر فهم مراد خدای متعال از کتابش یعنی قرآن و معرفت احکام و فرائض بر بندگان است که این نیز بهترین راه برای رسیدن به سعادت است. بنابراین از نظر هدف‌دارای بهترین هدف است در مقدمه تفسیر شریف «مجمع البیان» هم از علم تفسیر این گونه تجلیل شده است:^۳ «فَعِلْمُ التَّفْسِيرِ هُوَ أَجَلُ الْعُلُومِ قَدْرًا لِأَنَّهُ الْمَوْصِلُ إِلَى فَهْمِ مَرَادِ اللَّهِ مِنْ كِتَابِهِ وَ مَعْرِفَةِ أَحْكَامِ اللَّهِ فِي وَحْيِهِ وَ مَا فَرَضَهُ عَلَى عِبَادَةِ هَذِهِ الْغَايَةِ كَمَا لَا يَخْفَى هِيَ أَشْرَفُ الْغَايَاتِ وَ أَحْسَنُ الطَّرِيقِ لِنَيْلِ السَّعَادَةِ»

د) ضرورت و اهمیت علم تفسیر

ضرورت و اهمیت علم تفسیر به‌خاطر این است که اولاً، قرآن دارای بطون متعدد و چهره‌های مختلفی است که فقط یک چهره ظاهری آن برای عموم گشوده است و به این اعتبار نور مبین است اما چهره‌های دیگر آن گشوده نیست، بلکه به همراه تفسیر است که حجاب‌ها از جلوی چشمان ما برطرف خواهد شد.

ثانیاً، قرآن از معارف بلندی همچون معارف اسما و صفات الهی و افعال خداوند و نیز معارفی چون لوح و قلم و عرش و کرسی و بیت‌العمور سخن به میان آورده و تمام این‌ها معارف بلندی است که به تفسیر نیاز دارند. متذکر می‌شویم که علل دیگری نیز برای اهمیت تفسیر وجود دارد و ما برای رعایت اختصار آن‌ها را در این مقاله نیاوردیم.^۴

ه) مناهج تفسیری

اول: منهج در لغت: مناهج جمع منهج، در لغت به معنای طریق واضح و روشن آمده و مترادف با مناهج و نهج است.^۵

دوم: منهج در اصطلاح: با توجه به مناسبت معنای لغوی منهج که به معنای طریق واضح است، منهج در اصطلاح مفسران قرآنی عبارت است از: راه و روشی که





عبدالله ابن مسعود هفتاد سورة قرآن را از زبان پیغمبر (ص) فرا گرفته و بقیه را از حضرت علی (ع) آموخته است. پیغمبر (ص) درباره او فرمود: «هر کس دوست دارد که قرآن را با طراوت بشنود، به قرائت ابن مسعود گوش فرا دهد.»

۴. به علت عدم تماس با فرهنگ‌های بیگانه و عدم رسوخ شبهات فکری در میان جامعه اسلامی آن روز.^۷ در این قسمت قبل از معرفی تفسیر خاصی، نظری کلی به طبقات مفسران شیعه برای اطلاع اجمالی، لازم و ضروری به نظر می‌رسد و این نکته هم قابل توجه است که مقصود ما از طبقات مفسران غیر از رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و امامان معصوم (ع) هستند. چرا که آن‌ها حساب دیگری دارند و هر چه از معارف تفسیری به جای مانده، از آن‌هاست. حضرت علی (ع) در حال خطبه خواندن فرمود: «سلونی فوالله لا تسئلوا عن شیء الا اخبر تکم

و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا وانا اعلم ابلیس نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل». و از قول ابن مسعود درباره آن حضرت است که گفته: «علی بن ابی طالب علم به ظاهر و باطن^۸ قرآن دارد و نیز مسلم است که اولین کسی که قرآن را با ترتیب نزول و تقدیم مکی بر مدنی و تقدیم منسوخ بر ناسخ و... جمع کرد، آن حضرت بوده است.^۹

طبقات مفسرین

طبقه اول: این طبقه از صحابه هستند و معروف‌ترینشان عبارت‌اند از:

۱. ابن عباس بنا به فرمایش پیغمبر (ص) مفسر خوبی برای قرآن بوده است که فرموده: «نعم ترجمان القرآن أنت». همچنین پیغمبر (ص) در حق او چنین دعا کرد: «اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل». وی از شاگردان حضرت علی (ع) و در «جنگ صفین» فرمانده بخشی از سپاه آن حضرت بود. در آخر عمر هم آخرین کلامش این بود: «خدایا، مرا زنده بدار با زندگی علی (ع) و بمیران با مردن علی (ع)». ^{۱۰}

۲. ابی بن کعب که «سید القراء» نامیده شده است و امامان معصوم (ع) قرائتش را قرائت اهل بیت (ع) دانسته‌اند. درباره او امام صادق (ع) فرمودند: «اما نحن فنقرأ علی قراءة ابی»؛ وی اهل ولایت و ضد سقیفه بوده است. ^{۱۱}

۳. عبدالله بن مسعود: هفتاد سورة قرآن را از زبان پیغمبر (ص) فرا گرفته و بقیه را از حضرت علی (ع) آموخته است. پیغمبر (ص) درباره او فرمود: «هر کس دوست دارد که قرآن را با طراوت بشنود، به قرائت ابن مسعود گوش فرا دهد». وی اهل ولایت و جزو ۱۲ نفری است که خلافت ابوبکر را انکار کردند. ^{۱۲}

۴. جابر بن عبدالله انصاری: وی از اصحاب رسول اکرم (ص) بود و تا عصر امام باقر (ع) زندگی کرده و سلام پیامبر (ص) را به آن حضرت رساند. اولین کسی بود که با عطیة یکی از مفسرین تابعین به زیارت امام حسین (ع) مشرف شد. ابوالخیر در کتاب «طبقات» خود از جابر به عنوان یکی

به عنوان مستند و یا مستنداتی مورد استناد و استدلال مفسر قرار می‌گیرد که براساس آن، کلامی را که خود به آن رسیده و نتیجه گرفته است، به عنوان تفسیر کلام خداوند متعال و مقصود آیات الهی معرفی می‌کند و فقط همین روش و منهج را صحیح می‌داند و روش‌ها و مناهج دیگر را تخطئه می‌کند. مثلاً منهج و روش تفسیر نقلی و مأثور فقط روایات را مستند و مدرک تفسیری خود قرار می‌دهد، نه مستندات دیگر را.

انواع روش‌های تفسیر عبارت‌اند از:

۱. روش و منهج تفسیر نقلی و یا مأثور که شامل تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر به روایات است؛
۲. روش و منهج تفسیر اجتهادی یا عقلی
۳. روش و منهج تفسیر جامع براساس: کتاب، سنت، اجماع و عقل
۴. روش و منهج تفسیر به رأی
۵. روش و منهج تفسیر اشاری
۶. روش^۱ و منهج تفسیر رمزی.

بخش اول «تفسیر نقلی یا تفسیر روایی و مأثور»

فصل اول: تفسیر نقلی و روایی نزد شیعه امامیه

در منهج تفسیر مأثور نزد امامیه، آنچه در تفسیر قرآن حجیت دارد، احادیث معتبره‌ای است که یا از رسول اکرم (ص) روایت شده و یا از امامان معصوم (ع). برخلاف تفسیر مأثور نزد عامه که نظریات صحابه را حجت می‌داند اما به نظر شیعه، صحابه هر چند گرامی باشند، قولشان حجت نیست. به هر حال در منهج تفسیر نقلی، اجتهاد و عقل مدخلیت ندارند بلکه شدیداً بر مذموم بودن آن استدلال کرده‌اند که ما در مقام بیان استدلال و پاسخ به استدلال‌های آنان نیستیم. آنچه مورد نظر ماست، معرفی ویژگی‌های این تفاسیر و نیز علل انتخاب روش تفسیر نقلی و مأثور است.

ویژگی‌های تفسیر نقلی

۱. این تفاسیر غالباً به موارد اختلاف نپرداخته‌اند.
۲. از شرح و تفصیل به جز موارد خاص و اسباب نزول خودداری کرده‌اند.
۳. از نظرات اجتهادی و عقلی به شدت پرهیز کرده‌اند.

علل انتخاب روش و منهج تفسیر نقلی

۱. به علت مصونیت این روش از اشتباه و خطا؛ چون روایات معصومین (ع) در صورت صحت سند، همانند قرآن حجت و معتبرند.
۲. به علت اینکه حدیث معصومین نزدیک‌ترین راه برای فهم کلام وحی است؛ چون آن‌ها اولین مفسران هستند.
۳. به علت فقدان مبانی علمی و فکری کافی در جهت به کارگیری اجتهاد و تعقل در تفسیر قرآن.

منزلت رفیع بوده است. امام صادق (ع) به او دستور داد که در مسجد بنشینند و فتوا بدهد و فرمود: من دوست دارم مانند تو را در میان مردم ببینم. در هر علمی مقدم بود؛ مانند علوم قرآن، فقه، ادب و لغت. وی دارای کتب متعدد از جمله معانی القرآن و غریب القرآن و علم القرائت بوده است. وقتی خبر فوتش را به امام صادق (ع) دادند، آن حضرت چنین فرمود: «و الله لقد اوجع قلبی موت ابان».^{۱۹}

۳. **ابوبصیر یحیی بن قاسم اسدی (وفات ۱۴۸ هـ.ق):** محقق قمی از رجال نجاشی و کشی و «خلاصة الرجال» علامه حلی نقل کرده است که: «ابوبصیر ثقه و او را جزو افقه فقها معرفی کرده است. امام صادق (ع) در جواب شعیب قرقوفی که سؤال کرد: بسیاری از اوقات، نیاز به سؤال از مسائلی داریم، از چه کسی پرسیم؟ فرمود: «علیک بالاسدی؛ یعنی ابوبصیر». آقای عمید زنجانی از قول «قاموس الرجال» می گوید: «ابوبصیر دارای کتاب تفسیر بوده و از تابعین است.»

از همین طبقه هستند اصحاب امام رضا (ع) به نام های حسین بن سعید، علی بن اسباط و حصین بن مخارق.^{۲۰}

طبقه چهارم: در این طبقه مفسرانی جای دارند که نزدیک به زمان ائمه (ع) می زیسته اند. در واقع اولین زمانی بوده است که از وجود ائمه معصومین (ع) محروم شده اند و نیاز به تألیف تفسیر احساس شده است. لذا ایشان احادیث مربوط به تفسیر قرآن را جمع آوری کردند و به صورت کتب اولیه تفسیری شیعه قرار داده اند. چون درباره ایشان و کتاب های تألیفی شان بعداً به طور مفصل بحث خواهیم کرد. لذا در اینجا فقط به ذکر نام و کتاب تفسیری آنان کفایت خواهیم کرد:

۱. **علی بن ابراهیم قمی**، صاحب تفسیر قمی
 ۲. **فرات بن ابراهیم کوفی**، صاحب تفسیر فرات کوفی
 ۳. **محمد بن مسعود عیاش**، صاحب تفسیر عیاشی
 - ۴ و ۵. **ابو یعقوب یوسف بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد سیاری**، مؤلفان تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)
- و عده دیگری از مفسران.^{۲۱}

طبقه های پنجم و ششم: در این دو طبقه علم تفسیر وارد مرحله جدیدی شد. اجتهاد در تفسیر رونق گرفت و کتب ارزنده تفسیری از آن ها به جای مانده است که تا امروز مرجع اصلی تفسیری شمرده می شوند. بعضی از معروفین آن ها عبارت اند از:

۱. **شیخ مفید (وفات ۴۱۳ هـ.ق):** مؤلف کتاب «البيان فی علوم القرآن» که تعداد کتاب هایش به ۲۰۰ عدد رسیده است.^{۲۲}
۲. **ابن شهر آشوب (وفات ۵۸۸ هـ.ق):** وی قریب ۱۰۰ سال زندگی کرد و صاحب کتاب های مناقب و اسباب النزول و متشابه القرآن.^{۲۳}
۳. **سید مرتضی علم الهدی (وفات ۴۳۶ هـ.ق):** صاحب کتاب های ارزنده ای چون «مالی» در تفسیر. کتاب «المحکم و المتشابه و تنزیه الانبیاء» وی در علوم متعدد

از مفسران طبقه اول نام برده است.^{۱۳}

طبقه دوم: این طبقه از تابعین هستند که معروف ترین آن ها عبارت اند از:

۱. **سعید بن جبیر (وفات ۹۵ هـ.ق):** وی در میان تابعین اعلم به تفسیر بوده است، سیوطی در الاتقان از قتاده درباره سعید بن جبیر چنین گفته است: کان اعلم التابعین... و کان سعید بن جبیر اعلمهم بالتفسیر.

و ابن ندیم کتاب تفسیری او را ذکر کرده است.^{۱۴} بعضی معتقدند کتاب او اولین کتاب تفسیری است.

۲. **یحیی بن یعمر (وفات ۸۹ هـ.ق):** وی برای اولین بار قرآن را نقطه گذاری کرد و از اعلام شیعه و تابعین معروف است. از علمای بزرگ علم تفسیر و از شیعیان قائل به برتری اهل بیت (ع) بود که احتجاجاتش با حجاج بن یوسف ثقفی سبب شد او را به خراسان تبعید کند.^{۱۵}

۳. **محمد بن سائب کلبی (وفات ۱۴۲ هـ.ق):** وی از علمای کوفه و در تفسیر و علم انساب متخصص بود. کلبی در زمان امام صادق (ع) زندگی می کرد و به برکت سؤالاتی که از آن حضرت کرد، هدایت شد. کتب طبقات تفسیری، او را از مفسران دانسته اند. فرزند او، هشام قریب صد کتاب از خود به یادگار گذاشته و در تشیع نسبت عالی داشته است.^{۱۶}

۴. **اسماعیل سدی کبیر (وفات ۱۴۵ هـ.ق):** سیوطی تفسیر سدی را نمونه معرفی کرده و سند آن را عبدالله بن عباس و ابن مسعود ذکر کرده و او را از تابعین دانسته است. وی اهل کوفه بود. مرحوم شیخ عباس قمی در «سفینه» از قول ذهبی و ابن حجر، سدی را متوجه به تشیع و او را صدوق دانسته است. در وجه تسمیه او به سدی دو قول وجود دارد: قول اول اینکه مقابل در مسجد کوفه لباس می فروخته است، و قول دوم اینکه در اطراف خانه خدا تفسیر می گفته است.^{۱۷} چون سده جمعی سادات به معنای مقابل یا اطراف خانه است.

طبقه سوم: در این طبقات از اصحاب ائمه معصومین (ع) جای دارند.

۱. **ابوحمره ثمالی (وفات ۱۵۰ هـ.ق):** نامش ثابت بن دینار و از ثقات جلیل القدر کوفه و صاحب دعای معروف سحرهای ماه مبارک رمضان. فضل بن شاذان از امام رضا (ع) نقل کرده است که ایشان فرمود: «ابو حمزه ثمالی فی زمانه کسلمان الفارسی». چون چهار امام یعنی: امام سجاده، امام باقر، امام صادق (ع) و بره های از زمان امام کاظم (ع) را درک کرده است و امام صادق (ع) توسط ابوبصیر به او سلام رسانده و خبر وفاتش را داده است.^{۱۸}

۲. **ابان بن ثعلب (وفات ۱۴۱ هـ.ق):** محدث قمی می گوید: «ابان اهل کوفه بود و امامان: علی بن الحسین (ع) ابوجعفر الباقر (ع) و ابو عبدالله صادق (ع) را ملاقات و از آن ها روایت کرده و بسیار محبوب آن ها بوده و دارای



طبقه چهارم:
در این طبقه مفسرانی جای دارند که نزدیک به زمان ائمه (ع) می زیسته اند. در واقع اولین زمانی بوده است که از وجود ائمه معصومین (ع) محروم شده اند و نیاز به تألیف تفسیر احساس شده است



پس از نهضت
علمی شیعه
در قرن های
هفتم و هشتم،
این نهضت در
قرن های دهم و
یازدهم به اوج
خود رسید و
زمینه تحولی
عمیق را در
تفسیر فراهم
آورد

مؤلف کتاب تفسیر نور ثقیلن:

۴. سید عبدالله شیر (وفات: ۱۲۴۲ هـ. ق)، مؤلف کتب تفسیری: کبیر، وسیطو وجیز.
۵. صدر المتألهین شیرازی (وفات: ۱۰۵۰ هـ. ق) مؤلف تفسیر الاسرار الایات و مجموعه تفاسیر.
۶. بهاءالدین لاهیجی (وفات: ۱۸۰۶ هـ. ق)، مؤلف تفسیر لاهیجی.
۷. میرزا ابراهیم شیرازی (وفات: ۱۰۰۷ هـ. ق)، مؤلف کتاب العروة الوثقی فی التفسیر.
۸. مولی محمد رضا نصیری (تاریخ تألیف: ۱۰۶۷ هـ. ق)، صاحب تفسیر الائمه لهدایة الامة که در ۳۰ جلد تألیف کرده است.
۹. سید حیدر آملی، مؤلف کتاب جامع الاسرار.

نتیجه و جمع بندی طبقات مفسران شیعه

طبقه های اول و دوم، صحابه و تابعین و طبقه سوم اصحاب ائمه معصومین (ع) بودند. طبقه چهارم بعد از عصر ائمه و شروع عصر غیبت بود و آغاز تألیفات تفسیری شیعه. طبقه های پنجم و ششم عصر نهضت علمی و تفسیری اجتهادی شیعه بود و طبقه هفتم اوج نهضت علمی تفسیری را نشان می دهد.

فهرست خلاصه ای از مفسران جدید شیعه

۱. شیخ محمد جواد صدر بلاغی، مؤلف تفسیر آلاء الرحمان
۲. سید عبدالحسین طیب، مؤلف کتاب اطیب البیان فی تفسیر القرآن
۳. آیت الله سید ابوالقاسم خوئی، مؤلف البیان فی تفسیر القرآن
۴. علامه سید محمد حسین طباطبائی، مؤلف تفسیر المیزان
۵. آیت الله ناصر مکارم شیرازی، مؤلف تفسیر نمونه
۶. سید محمود طالقانی، تفسیر پرتوی از قرآن
۷. شیخ یعسوب الدین رستگار، مؤلف تفسیر البصائر
۸. آیت الله جعفر سبحانی، مؤلف تفسیر موضوعی منشور جاوید
۹. سید مصطفی خمینی، مؤلف تفسیر القرآن الکریم.
۱۰. سید محمد شیرازی، مؤلف تفسیر تقریب القرآن الی الاذهان.

تذکر: همان گونه که در عنوان آمده، ما خلاصه ای از تألیفات شیعه را متذکر شدیم، و گرنه فهرست نویسان و به خصوص شیخ آقابزرگ تهرانی در جلد چهارم کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه»، تفاسیر شیعه را بیش از ۴۰۰ تألیف ذکر کرده اند.^{۳۰}

مانند علم کلام، فقه، اصول، ادب، نحو، شعر و لغت و غیره مقدم و پیشگام بود.^{۲۴}

۴. سید رضی برادر سید مرتضی (وفات ۴۲۸ هـ. ق): سید رضی علی رغم عمر کوتاه خود دارای کتب متعددی است. از جمله تفسیر قرآن به نام «حقائق التنزیل» که جزو بهترین تفاسیر است و فقط جلد پنجم آن از سورة «آل عمران» تا اواسط سورة «نساء» در دسترس ماست. همچنین کتاب های «المتشابه فی القرآن» و «تلخیص مجازات القرآن»^{۲۵}

۵. شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی (وفات ۴۶۰ هـ. ق): شیخ طوسی (ره) نیازی به معرفی ندارد. او شاگرد شیخ مفید (ره) و سید مرتضی (ره) بود و در مجلس درسش ۳۰۰ مجتهد از خاصه و عامه حاضر می شدند. کتب ارزنده او در علوم انسانی به خاطر شهرتشان نیازی به معرفی ندارند. باب نمونه چند مورد را متذکر می شویم:

۱. در علم تفسیر کتاب «البیان الجامع لعلوم القرآن»
۲. در حدیث صاحب دو کتاب از کتب اربعه شیعه به نام های «استبصار» و «تهذیب»
۳. در علم فقه صاحب «نهایه»، «مبسوط» و «خلاف»
۴. در اصول صاحب «عده»
۵. در رجال صاحب «فهرست»
۶. در ادعیه صاحب «مصباح» و...^{۲۶}

۶. شیخ ابوالفتوح رازی (استاد شهر آشوب، وفات: ۵۸۸ هـ. ق): محقق قمی از آن عالم مفسر این چنین تجلیل کرده است: «قدوة المفسرین و ترجمان کلام الله المجید صاحب روض الجنان فی تفسیر القرآن الذی هو حاو لکل ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین»^{۲۷}

۷. امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (وفات: ۵۴۸ هـ. ق): صاحب کتاب های «مجمع البیان فی علوم القرآن»، «الوسیط فی علوم القرآن» و «جوامع الجامع»^{۲۸}

۸. قطب الدین راوندی (وفات: ۵۷۳ هـ. ق): قطب الدین نامش سعید و پدرش هبیب الله ابن حسن است. وی از علمای متبحر در فقه، حدیث و تفسیر بود و اهل تحقیق و مورد وثوق و صاحب کتاب های: «خراج و جرائع»، «قصص انبیاء»، «لب الالباب»، «شرح نهج» و «خلاصة التفاسیر». یکی از مشایخ ابن شهر آشوب و از امین الاسلام طبرسی و سید مرتضی و غیره روایت کرده است. قبرش در «صحن اتابکی» حضرت معصومه (س) در قم محل زیارت عام و خاص است.^{۲۹}

طبقه هفتم: پس از نهضت علمی شیعه در قرن های هفتم و هشتم، این نهضت در قرن های دهم و یازدهم به اوج خود رسید و زمینه تحولی عمیق را در تفسیر فراهم آورد که معروف ترین آن ها را نام می بریم.

۱. سید هاشم بحرانی (وفات: ۱۱۰۷ هـ. ق)، مؤلف تفسیر البرهان.
۲. ملا محسن فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ هـ. ق)، مؤلف کتاب های تفسیری صافی، آصفی، مصفی.
۳. شیخ عبدعلی حویزی شیرازی (وفات: ۱۱۱۲ هـ. ق)،

ناشایسته اخلاقی و غیراخلاقی تاریخی نسبت به بیان واقعیت‌های اساسی و سرنوشت‌ساز صدر اسلام چه موضعی اتخاذ شده و اینکه او در بیان واقعیت، خود را محقق بی‌طرف و متعهد می‌داند، تا چه حد صدق دارد؟

کلیدواژه‌ها: تاریخ تمدن، ویل دورانت، تاریخ اسلام، هویت شیعه، نقد

طرح مسئله

ویلیام جیمز دورانت، نویسنده آمریکایی، در پنجم نوامبر ۱۸۸۵ متولد شد. هرچند در ابتدا در زیست‌شناسی تحصیلات خود را آغاز کرد و شغل‌های متعددی اعم از خبرنگاری، تدریس زبان و رمان و نقدنویسی را در کارنامه‌اش دارد، و در دوره‌ای نیز تمایل به کشیش شدن داشته است، اما علت عمده شهرت او تاریخ و فلسفه است. او سفرهایی به اروپا، مصر، خاور نزدیک، هند و چین، ژاپن، سبیری و روسیه، عراق و ایران داشته که رهاورد آن کتاب تاریخ تمدن در یازده جلد، از مبحث تاریخ تمدن آسیایی تا عصر ناپلئون است. (فرشید، ۱۳۵۹، ص ۶-۷).

آنچه به این مقاله مرتبط است، در جلد چهارم با عنوان «عصر ایمان بخش تمدن اسلامی»، به چشم می‌خورد که از طرح موضوع حضور پیامبر اسلام (ص) در مکه و مدینه آغاز شده و تا حمله مغول ادامه یافته است، که در پی تیرگی درک و دغدغه‌ای است که با مطالعه این بخش، خصوصاً صدر اسلام آن، برای نویسنده مقاله با این سؤال حاصل آمده است که ویل دورانت در این بخش از کتاب خود چه رویکردی نسبت به یکی از اصلی‌ترین سنگ بناهای اسلام یعنی تشیع و شخصیت ائمه (ع) آن داشته است؟ تا در پی تبیین و کشف محتوای معنایی آن، چشم‌انداز مناسبی در خصوص ارزش‌گذاری و جایگاه شیعه در تاریخ تمدن ویل دورانت، که جزئی‌ترین وقایع تاریخ را مورد بررسی و داوری و اظهار نظر مکرر خود قرار داده است، حاصل شود.

۱. نقد صوری:

توجه جدی اما گزینشی به ذکر نمادهای

تمدن اسلامی

اگر ویل دورانت برای نوشتن این کتاب فقط در خانه و کتابخانه نشسته و مطالب این بخش را از میان



نقدی بر بخش اسلام تاریخ تمدن ویل دورانت

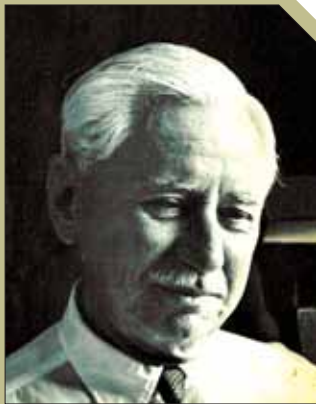
با تأمل بر جایگاه و هویت شیعه

شهناز گرجی‌زاده، دبیر ناحیه یک اهواز

اشاره

کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت نتیجه سال‌ها تلاش و سفر به دور و نزدیک است که تقریباً هر پژوهشگر علوم اجتماعی و تاریخ ملل و ادیان به‌گونه‌ای از آن بهره می‌گیرد. آنچه اکنون در این مقاله مطرح است، جایگاه و موقعیت شیعه و ائمه اطهار (ع) به‌عنوان اصلی‌ترین پایه اسلام پس از پیامبر (ص) و بررسی هویت شیعه در حدود ۲۴۰ صفحه بخش اسلام این کتاب است.

در کشور ما، تعداد نقدهایی که در قالب کتاب یا مقاله بر تاریخ تمدن یازده جلدی نوشته شده‌اند؛ اندک نیست؛ نقدهایی که به نوعی تقدیر و تمجید هستند و ویل دورانت را پیشگو و از نوادر نامیده‌اند و یا برعکس او را ملحد و تناقض‌گو خطاب کرده‌اند. در نقد و بررسی حاضر، با استفاده از روش صوری و محتوایی، بر پایه هرمنوتیک، سعی بر آن است که معلوم شود با همه حساسیت و دقت نظر ویل دورانت و گروه همراهش برای بیان وقایع تاریخی و ذکر جزئیات شایسته و



ویل دورانت نویسنده تاریخ تمدن

داشت» (دورانت، ج ۴: ۳۱۱).

او با دقت در مظاهر تمدن اسلامی که در منابع مورد رجوع خود و سفرها دیده است، این گونه نتیجه می گیرد: «و خلفا مردم را از چنان شرایط مساعد بهره مند کردند که در مدت شش قرن، مناطق از چنان رفاهی بهره ور شدند که هرگز پس از ایشان نظیرش را ندیدند و علوم و ادبیات و فلسفه و هنر چنان شکوفا شد که مدت پنج قرن آسیای باختری را پیشاهنگ تمدن جهان کرد» (دورانت، ج ۴: ۲۹۱).

در ذکر تاریخ اسلام، دورانت با دقت همه چیز از تاریخ، فن و صنعت، اخلاق و ایمان مسلمانان را زیر و رو کرده و آنچه را که شنیده، حتی در موارد اغراق، به همان صورت بدون تغییر و کم و زیاد ذکر کرده است. به این جمله در مورد **واقدی** دقت کنید «وقتی واقدی درگذشت، ششصد صندوق کتاب از او به جا ماند که هر صندوق را دو مرد بلند می کرد» (دورانت، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۰۴). که البته ما اگر این رقم را در ذهن به صد صندوق یا حتی شصت صندوق تقلیل دهیم تا اغراق احتمالی آن را بکاهیم، باز شأن و شرایط فرهنگی زمان واقدی را درک خواهیم کرد.

در صفحه ۲۷۳، هنگامی که از اذان به عنوان یکی از مظاهر پیشرفت و تمدن اسلامی سخن می گوید، کلماتی شیوا و مؤثر به کار می برد، مانند آنکه نویسنده متن فردی عارف و مسلمانی سرسخت است. یا در صفحه ۲۹۴ از آثار و تمدن در شهرها چنین سخن می گوید: «حلب شهری است ثروتمند که با سنگ ساخته شده، هر خیابان به یک در مسجد می رسد و نزدیک مسجد ۵ مدرسه، و یک بیمارستان و سپس یک کلیسا وجود دارد». همچنین، در مورد بغداد در قرن دهم میلادی می گوید: بزرگ ترین شهر جهان بعد از قسطنطنیه به شمار می رفت. دارای محله ها و کوی های مختلف، با کارکردهای مختلف اجتماعی و اقتصادی بوده است... و یا وقتی به وجود نه هزار شتر و استر در قصر معتضد اشاره می کند، به خوبی از وسعت، شکوه و ثروت آن شهر خبر می دهد؛ مثل اینکه ما بشنومیم در پارکینگ وزارت کشور نه هزار بنز پهلو به پهلو (برای خدمت) صف کشیده اند.

هر چند به نظر می رسد دلیلی وجود ندارد که او بخواهد در بیان پیشرفت های سریع مسلمانان در عربستان و سایر بلاد، پس از قبول اسلام، اغراق و زیاده گوئی کرده باشد، اما بعضی از این پیشرفت ها را ناشی از تأثیرپذیری مسلمانان از فرهنگ و صنعت مسیحی آن مناطق یا قدرت شمشیر مسلمانان دانسته یا حتی در موارد عذیده ای، با استفاده از قدرت بیان، حقایق به گونه ای خاص مطرح شده است، مانند «فیلسوفان دهان بسته بودند یا از روی ناچاری سخنانی می گفتند که مورد قبول و احترام عامه باشد.

تعدادی (البته تعداد بسیاری) کتاب، بیرون کشیده باشد، حجم مطالب، عمق آن ها و دقت نظر در بیان جزئیات تاریخی، گویای تلاش و زحمت فردی است که نادیده می توان فهمید مصمم بوده و به هدفش ایمانی مطلق و انگیزه های زایدالوصف داشته است.

نگرش دورانت در مورد تمدن اسلامی به دول امیه (نود و دو سال) بنی عباس (پانصد و بیست و چهار سال) مربوط می شود. او این زمان شش قرن را عامل اصلی تمدن دنیای اسلام و تأثیرگذار بر غرب می داند. بیشتر منابع مورد استفاده او در تألیف تاریخ تمدن، از طریق پیروان این خلفا نگاشته شده است.

انصافاً او آن قدر دقیق و موشکافانه به بررسی در تاریخ پرداخته که مایه حیرت است. خصوصیات افراد، حتی آنانی که تأثیر چندانی در زمانه خود نداشته اند، اعم از خلیفات و خصوصیات جسمانی آن ها را چنان ذکر کرده که گویی چند صباحی را با آن ها زیسته و به خوبی به ایشان آشناست. وقتی از هنر، صنایع و فنون قلم بر کاغذ می ساید، باز همین دقت نظر در او مشاهده می شود. برای نمونه، در صفحه ۲۰۰ از جلد چهارم کتاب، وقتی درباره بازار مکاره عکاظ نزدیک مکه سخن به میان می آورد، حتی روسپی های آن را نادیده نمی گیرد.

البته او خود را نه یک مورخ، که یک محقق می داند و ذکر می کند که اهل تعصب و پیش داوری نیست و حقایق را آن گونه که هست بیان کرده است. «محقق اگر به حکم روابط محکم خویش متعلق به کشورش است، در عین حال احساس می کند که جزو تبعه عقل است که دشمنی و مرز نمی شناسد و اگر در اثنای مطالعات خود تابع تعصبات سیاسی یا تعصبات نژادی یا خصوصت های دینی باشد، شایسته عنوان خود نیست» (دورانت، ۱۳۸۰، ج ۴: ۴۳۵).

ویل دورانت در بخش اسلام این کتاب ریزترین پیشرفت در صنایع، خصوصاً در معماری بلاد اسلامی اعم از اشبلیه، طلیطله یا غرناطه را چنان مطرح می کند که گویی خود را در این افتخارات و در این شکوه و زیبایی شریک می بیند، ولی وقتی از ظریف کاری و تزئینات ساختمان، به جای توجه به محکم کاری و قوت آن، سخن به میان آورده یا نقشه نامأنوس معماری کاخی در غرناطه را می بیند، مثلاً در صفحه ۴۰۵، از لفظ «غم انگیز» استفاده می کند که نشان می دهد آن پیشرفت ها و آن تمدن و این افول و کاستی ها، همه را، از نظر گذرانده و تأثیر پذیرفته است یا در مورد یکی از اعجوبه های تاریخ تمدن اسلامی، یعنی **ابوریحان بیرونی**، می نویسد: «او فیلسوف، مورخ، جهانگرد، جغرافی دان، زبان شناس، ریاضی دان، منجم، شاعر و عالم طبیعیات بود و در همه این رشته ها آثار معتبر و تحقیقات مهم ابتکاری

ویل دورانت در
بخش اسلام این
کتاب ریزترین
پیشرفت در صنایع،
خصوصاً در معماری
بلاد اسلامی اعم
از اشبلیه، طلیطله
یا غرناطه را چنان
مطرح می کند که
گوی خود را در
این افتخارات و در
این شکوه و زیبایی
شریک می بیند

ویل دوران
تمام جزئیات
را با گروه
همراهش
بررسی کرده و
ریزه کاری‌هایی
چون پریدن
دانهٔ انار در حلق
کسی را در
کتابش آورده
است، اما هم او
وقتی به برخی
واقعیات مسلم و
تأثیرگذار تاریخ
اسلام رسیده،
دم فرو بسته و
قلم در کشیده
است

در ماجرای
شهادت حضرت
علی (ع)، تنها
قطره‌ای از
واقعیت از زیر
قلم او به بیرون
نشت می‌کند:
«بدین‌سان
اشرافیت قریش
بر هاشمیان که
خاندان پیامبر
بودند غلبه یافت»

هر کس از دین اسلام بد می‌گفت، سزایش مرگ بود. گرچه خلفای قرطبه مردمی آزادمنش بودند، کشیشان مسیحی احیاناً در خیابان‌ها از مسلمانان ناسزا می‌شنیدند» (دورانت، ۴: ۳۸۲). به نظر شما کارکرد کلمهٔ «احیاناً» در این جمله چیست؟ جز اینکه در عین برائت مؤلف از بی‌سند بودن این مطلب، اصل جمله بر ذهن خواننده با هر تأثیری می‌نشیند. ویل دورانت در تاریخ تمدنش، بارها ضمن بیان وقایع تاریخی، نظر و تحلیل خود را آورده است، به‌طوری که می‌توان گفت او می‌داند چگونه بگوید و چه چیز را کجا بگوید یا اینکه چه چیزی به فراموشخانه بسپرد. در صفحهٔ هفتم سخن مترجم آمده است «ویل دورانت در یک جمله نیش و نوش و طنز و تحسین را جمع می‌تواند بکند». که البته این به زعم مترجم محترم یک حسن و به زعم نویسندهٔ مقاله برای تاریخ‌نگار یک عیب و یک چرخش عمدی قلم برای رسیدن به هدفی خاص است.

البته مترجم محترم برخی اشتباهات مؤلف را در پاورقی و یادداشت‌های پایان هر فصل توضیح می‌دهد و گاه با صراحت مطرح می‌کند که سخن مؤلف وهم‌انگیز یا مشوش است (ص ۲۰۷). اما به نظر می‌رسد ذکر همهٔ موارد خطا و اشتباه، نه در حوصلهٔ خواننده است و نه ارزشی برای کتاب باقی می‌گذارد؛ هرچند برخی توضیحات مترجم محترم نیز چندان واضح نیست، مانند توضیح این جمله که «پیامبر وفات یافت و جانشینی برای خود تعیین نکرد». زیرنویس با نوعی گمانه‌زنی همراه است و هیچ شفافیت و روشننگری که یکی از کاربردهای پاورقی است، در آن وجود ندارد». در این باب، میان فرقه‌های مسلمانان اختلاف هست. به نظر شیعه، پیامبر علی (ع) را به جانشینی خود تعیین کرد» (دورانت، ۴: ۲۴۱). و هنگامی که در صفحهٔ ۲۷۶ از عقیده به بازگشت عیسی بن مریم (ع) سخن گفته شده است، در پاورقی آمده این‌ها از افسانه‌های رجعت است... که لفظ «افسانه» با آیات قرآن در خصوص رجعت منافات مستقیم دارد^۱.

نقد محتوایی

تاریخی معیوب و ناقص از اسلام و تشیع

البته ما در صورتی می‌توانیم درخصوص نقص یا کمال این مطلب نظر بدهیم که دست کم یک مطالعهٔ کلی در مورد تاریخ و جزئیات آن داشته باشیم و بتوانیم مقایسه‌ای با متون اصلی تاریخ اسلام و موضوع بحث، یعنی جایگاه شیعه، انجام دهیم. مؤلف خود چنین می‌گوید: «در صورتی که خواننده با مطالب

مطرح شده در کتاب از پیش آشنا باشد، بهتر می‌تواند رشتهٔ داستان حاضر را بیابد» (دورانت، ده).

هرچند کتاب ویل دورانت، به‌گونه‌ای مؤثر و با بهره‌گیری از مقدمات خاص، نتایج خاصی هم به‌دست می‌دهد که بر خوانندهٔ فارس، عرب و لاتین تأثیر خود را خواهد گذاشت، او خود در صفحهٔ ۲۲۷ کتاب آورده «مورخ نمی‌تواند بگوید که دینی بر حق یا باطل است. وی اطلاعات کامل برای قضاوت را از کجا بیاورد؟ و بیشتر کار او به آنچه مایهٔ ظهور آن دین و پیشرفت‌های آن در میان مردمان شده می‌پردازد». اما این سخن زمانی صحیح است که او نیز تمام وقایع تأثیرگذار آن واقعه را ذکر و برداشت سره از ناسره را به خواننده واگذار کند و این در حالی است که در تاریخ تمدن ویل دورانت تمام جزئیات را با گروه همراهش بررسی کرده و ریزه کاری‌هایی چون پریدن دانهٔ انار در حلق کسی را در کتابش آورده است، اما هم او وقتی به برخی واقعیات مسلم و تأثیرگذار تاریخ اسلام رسیده، دم فرو بسته و قلم در کشیده است.

در مورد خلیفهٔ دوم می‌گوید: او مردی تندخو و در عین حال داوری خونسرد بود. پسرش را به خاطر خوردن شراب آن قدر زد تا جان داد و او کسی بود که به تجمّل زندگی خود به دیدهٔ تأسف می‌نگریست (یعنی از آن زندگی تجملی خود راضی نبود) و در چند خط بعد، به شورایی که سفارش برپایی آن را کرده و تا قیامت تأثیر سو آن باقی است، اشاره‌ای اندک کرده است، اما از جزئیات و شرایط فضاحت‌بار آن و حتی نقش عبدالرحمان بن عوف، کلمه‌ای به میان نیاورده است! (دورانت، ج ۴: ۲۴۶).

وقتی در مورد جریان شورش مردم علیه عثمان می‌نویسد، مطالب به‌گونه‌ای است که خواننده بی‌اطلاع فقط می‌تواند دو کس را عامل قتل عثمان بداند: ۱. عبدالله بن سبأ یهودی مجهول‌الهویه^۲. ۲. حضرت علی (ع). و در نهایت موضوع با این جمله تمام می‌شود: «سپس علی خلیفه شد؛ یعنی علی (ع) آنچه را خواست کرد تا خلیفه شد».

در ماجرای شهادت حضرت علی (ع)، تنها قطره‌ای از واقعیت از زیر قلم او به بیرون نشت می‌کند: «بدین‌سان اشرافیت قریش بر هاشمیان که خاندان پیامبر بودند غلبه یافت» (دورانت، ۴: ۲۴۸). این لفظ هاشمیان در حالی به کار رفته که در صفحات پیشین اشاره‌ای به وجود آنان، حرف و حق آنان نشده و علی (ع) تنها یک اسم برای یک فرد کاملاً معمولی و با یک اشاره داماد پیامبر (ص) است با همهٔ کنکاشی که او دربارهٔ تاریخ اسلام داشته است، اما هم او در چند سطر بعد، به دو تهمت بزرگ در مورد امام حسن (ع)،

او می‌گوید، قرآن
و پیامبر (ص) به
تحریف آیین
یهود و مسیحیت
معتقد هستند
ولی در جای جای
این مبحث،
به شباهت و
از آن مهم‌تر
تأثیرپذیری
بلاشک اسلام از
یهودیت اشاره
می‌کند و شاهد
مثال‌های متعدد
در این باب ذکر
می‌کند

پی‌نوشت‌ها

۱. رجعت براساس آیات قرآن (نمل ۸۳ و ۸۷، کهف ۴۷ و غافر ۱۱) از ویژگی‌های مذهب شیعه است و استفاده از کلمه افسانه توسط مترجم جای اشکال است.
۲. رجوع شود به عبدالله سبأ و دیگر افسانه‌های تاریخی، عسکری، سیدمرتضی.
۳. دریافت مستمری از معاویه و بهتان مزاج و مطلق بودن امام علیه‌السلام.

منابع

۱. دورانت، ویلیام جیمز، تاریخ تمدن (عصر ایمان). ترجمه ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهری. نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران، ج ۴، ۱۳۸۰.
۲. فرشید، — راهنمای تاریخ تمدن ویل دورانت. نشر اقبال. تهران. ۱۳۵۹.

و یا دقت کنید «محمد از الهیات، اخلاقیات و مراسم دین یهود و نیز از آخرت‌شناسی استفاده کرد و این همه را با آموزش‌های خود درباره شیطان، مناسک حج و تشریفات کعبه درآمیخت و اسلام را پدید آورد» (دورانت، ۴: ۲۳۹). یا در همان صفحه آورده است، از قرآن می‌توان دریافت که وی مسیحیت را به‌خوبی نمی‌شناخت و اطلاعات خود را در این زمینه از طریق نسطوریان ایرانی به‌دست آورده بود... به علت همین اطلاعات ناقص است که مریم مادر عیسی، با مریم خواهر موسی در قرآن، یکی شمرده شده است.

نتیجه‌گیری

با این نیم‌نگاه به کتاب تاریخ تمدن، بار دیگر اذعان می‌شود که ویلیام جیمز دورانت، با دقت و موشکافی تحسین‌برانگیزی، عمر خود را در راه ثبت و ضبط تاریخ تمدن انسان، از ابتدایی‌ترین مراحل زندگی بشر تا عصر ناپلئون صرف کرده است که به قول ناشر و مترجم در صفحه ششم، «خود دایرةالمعارفی از اطلاعات درباره تمدن محسوب می‌شود».

در این کتاب، از مؤسسه عالی در نیویورک، مدرسه عالی الهیات یهود در آمریکا برای تصحیح متون مربوط به یهود، از مدرسه علمی در کلمبیا برای تصحیح متن تمدن اسلامی، و از دانشگاه کمبریج، کتابخانه لوس آنجلس و کتابخانه کنگره تشکر و قدردانی می‌کند، ولی جای خالی تاریخ‌نگاران مسلمان ایرانی و شیعی در آن مشهود است و متأسفانه به این ابهام که حذف و غفلت آگاهانه‌ای در کار بوده است، دامن می‌زند.

آری، آنچه از محتوای متن برمی‌آید این است که ویل دورانت قبل از اینکه مورخ و نویسنده باشد، سیاستمداری آشنا با فوت و فن محاوره و تأثیر جادویی کلمات است؛ سیاستمداری که می‌داند چه می‌گوید و از همه مهم‌تر چرا می‌خواهد بگوید، و با این اوصاف، نقصان و خلل در ارائه تاریخ مربوط به اسلام و نادیده گرفتن هویت شیعه در کتاب او، به‌نظر تعمدی و غیرطبیعی می‌نماید. در حالی که این تاریخ‌نگار از ریزترین جزئیات تاریخ مسلمانان فروگذار نکرده است، این اغماض، درخور توجه، سؤال و بررسی موشکافانه و تحلیلی افزون‌تری است.

در پایان شایسته است که استادان و دبیران محترم تاریخ و معارف اسلامی به این مهم توجه داشته باشند و در پژوهش‌های دانشجویی و دانش‌آموزی، علاوه بر این کتاب، از منابع تکمیلی اسلام و تشیع، همراه با تحلیل موضوعات مربوطه، بهره‌مند شوند تا برای نسل آینده سوبرداشت مبنی بر ناچیزانگاری تشیع در تاریخ اسلام که در این کتاب کاملاً موضوعیت دارد، ایجاد نشود.

به شکلی مسلم و قطعی، اشاره‌ای ضمنی می‌کند^۲ و متأسفانه اینجا نیز سوگیری گزینشی، در بیان حقایق صدر اسلام و شخصیت ائمه اطهار (ع)، به‌خوبی قابل درک است.

جالب توجه اینکه وقتی از امام حسین (ع) می‌گوید، از پیروان مخلص او یاد می‌کند و سپس فوراً به تطمیع امام حسین (ع) توسط مردم کوفه اشاره می‌کند که اگر کوفه را مقرر خود کنی، ما تو را در خلافت تأیید خواهیم کرد، و در مورد ایشان، به موضوع غم‌بار چوب زدن بر دهان و دندان مبارک پس از شهادت سخن به میان آورده و این نشانگر آن است که او ماجرا را بررسی کرده، اما همه واقعیت و اصل آن و اتفاقات پیش و پس آن و آن یاران مخلص را به کل فراموش کرده است و حذف آن را جایز شمرده است.

علاوه بر این، او در بیان تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، گاه مطالبی را مطرح می‌کند که علاوه بر تأسف، شبهه‌خواننده را در قصد واقعی ویل دورانت در بیان حقایق دوچندان می‌کند: «از جوانی محمد (ص) اطلاعات کمی داریم، ولی داستان‌هایی که درباره او روایت می‌کنند به ده‌ها مجلد می‌رسد» (دورانت، ۱۳۸۰، ۴: ۲۰۷). اما آیا تاریخ چیزی جز بیان روایات و سخنان رسیده از گذشتگان است؟

توصیفاتی که او از حضرت محمد (ص) می‌کند، گاه حضرت را تا حد یک مرتاض هندی و بودای مقدس که البته خود و یارانش شمشیری در کمر داشتند معرفی می‌کند. به‌زعم او، محمد (ص) «مردی است که هر چه دارد برگرفته از یهود و مسیحیت است، حتی قرآنش» (۲۱۵-۲۱۶).

او می‌گوید، قرآن و پیامبر (ص) به تحریف آیین یهود و مسیحیت معتقد هستند ولی در جای جای این مبحث، به شباهت و از آن مهم‌تر تأثیرپذیری بلاشک اسلام از یهودیت اشاره می‌کند و شاهد مثال‌های متعدد در این باب ذکر می‌کند. از جمله لفظ بسم‌الله الرحمن الرحیم را با الفاظ تلمود مقایسه و لفظ اقتباس را در مورد آن و برخی آیین‌ها و دستورات اسلامی استفاده می‌کند و سپس نتیجه‌گیری او چنین است که، محمد (ص) آموزش‌هایش در مسیر سفر به سوریه یا هر روش دیگر را، بعدها به نام دین مطرح کرده است. البته این طرز فکر در برداشت او از دین به معنای عام و شخصیت انبیای الهی در سایر بخش‌های تاریخ تمدن، به علت نوع بینش و جهان‌بینی ویل دورانت، قابل مشاهده است.

و حتی تعطیلی روز جمعه را محمد (ص) به این علت پذیرفته که اصولاً تعطیلی شنبه یهودیان را خوش می‌داشت، پس با اندکی تغییر جمعه را تعیین کرده است (ص ۲۳۸).



دانش آموز مقید به نوشته کتاب می شود و این خوب نیست

پای صحبت دبیران دینی و قرآن شهر چابهار

یونس باقری
مهدی مروجی

اشاره

مثل اینکه نوار گذاشته باشند. بعد از خودشان می‌خواهم که تک‌تک بخوانند.

✚ جایی را که شما خوانده‌اید از بچه‌ها می‌خواهید که دوباره بخوانند؟

✚ **اربابی:** بعضی وقت‌ها می‌بینم که آیه سخت است، تکرار می‌کنم.

✚ چقدر از وقت کلاس شما را درس قرآن می‌گیرد.

✚ **اربابی:** ۱۵ تا ۲۰ دقیقه. بیشتر از این نمی‌شود.

✚ ترجمه را چه می‌کنید؟

✚ **اربابی:** ترجمه را به دانش‌آموز می‌دهم. آن‌ها را گروه‌بندی می‌کنم. وقتی دانش‌آموزها نظرشان را بیان کردند، من هم نظر را در آخر می‌گویم و آن‌ها نتیجه نهایی را در برگه یا دفترهای ترجمه یادداشت می‌کنند.

✚ بخش معارف را چه می‌کنید؟

✚ **اربابی:** درخصوص معارف نکات مهم را لایه‌لایه تفسیر آیات توضیح می‌دهم.

✚ اگر شما مؤلف کتاب بودید، چه چیزهایی را در کتاب می‌گنجانید که جایشان الان در کتاب خالی است؟

✚ **اربابی:** در بخش قرآن من از حرکت گذاری

موضوع گفت‌وگوی این نشست نقد و بررسی کتاب‌های دینی و قرآن دوره متوسطه است که در استان سیستان و بلوچستان، شهرستان چابهار با حضور آقایان **حاج مولوی روشندل**، دبیر عربی و قرآن و امام جمعه موقت این شهرستان، **متکی؛ حسین شهداوی** و سرکار خانم‌ها **اربابی** و **میری** برگزار شد. در این گفت‌وگوی صمیمی همکاران با توجه به بافت منطقه استان سیستان و بلوچستان مواردی را به‌منظور اصلاح و بهبود کیفیت تدریس درس دینی و قرآن دوره متوسطه مطرح کرده‌اند که امیدواریم مورد توجه خوانندگان عزیز قرار بگیرد. با هم متن این مصاحبه را می‌خوانیم.

✚ خانم **اربابی**، فرض کنید که وارد کلاس می‌شوید و یک درس جدید از کتاب دینی و قرآن می‌خواهید تدریس کنید. لطفاً مراحل تدریستان را بفرمایید.

اربابی: درس را با تلاوت از کتاب شروع می‌کنم. اول خودم برای آن‌ها قرائت می‌کنم و آن‌ها گوش می‌دهند؛

**در این کتاب، چون
مباحث مفهومی و تلاوت
قرآن کریم با هم تلفیق
شده‌اند، یعنی هم تفسیر
و معارف و هم تلاوت و
روان خوانی با هم آمده‌اند،
این‌ها همه تحت الشعاع
معارف قرار گرفته‌اند، و
دانش آموز کمتر به تلاوت و
روان خوانی توجه می‌کند**

قرآن کریم بحثی مستقل است و دانش آموز باید در مرحله اول بر خواندن قرآن کریم تسلط داشته باشد. اما در این کتاب، چون مباحث مفهومی و تلاوت قرآن کریم با هم تلفیق شده‌اند، یعنی هم تفسیر و معارف و هم تلاوت و روان خوانی با هم آمده‌اند، این‌ها همه تحت الشعاع معارف قرار گرفته‌اند، و دانش آموز کمتر به تلاوت و روان خوانی توجه می‌کند.

حاج آقا، اگر قرار باشد شما این کتاب را بازنویسی کنید، در بخش قرآن چه کارهایی می‌کردید که جا افتاده است و باید بیاید؟

روشندل: به نظر من چیز خاصی جا نیفتاده است. تنها چیزی که کم داریم، کم‌اعتنایی و کم‌توجهی بعضی از دانش‌آموزان ما به قرآن کریم است.

الان بین دانش‌آموزان اهل تسنن همین کتاب تدریس می‌شود؟

روشندل: ضمیمه‌ای دارد که مباحث فقهی است و جدا تدریس می‌شود.

خانم اربابی فرمودند که قرآن‌هایی که بچه‌ها در خانه‌ها یا مسجدها دارند، رسم الخط کتاب‌های ما را رعایت نکرده است. حاج آقا روشندل شما بفرمایید که آیا این رسم الخط با رسم الخطی که در قرآن‌های این منطقه وجود دارد، تعارضی پیدا می‌کند؟

روشندل: نه. به نظر من تعارض ندارد و فقط تفاوت‌های جزئی وجود دارد.

خب سرکار خانم میری، شما بفرمایید به کلاس که وارد می‌شوید، چه می‌کنید. ممکن است روش تدریس شما با دوستان دیگر تفاوت داشته باشد.

میری: وقتی وارد کلاس می‌شوم، از آیات شروع می‌کنم. اول خودم می‌خوانم و بعد از دانش‌آموزانی که ممتازتر هستند و تمایل دارند که آیات قرآن را بخوانند، کمک می‌گیرم. آیات که تمام می‌شوند، شروع می‌کنیم به ترجمه آیاتی که جلسه قبل گفته بودم. دانش‌آموزان با ترجمه‌ای که در خانه نوشته‌اند، سر کلاس می‌آیند. بعد از اینکه بچه‌ها آیات را خوانند، آن‌ها را گروه‌بندی می‌کنم و سرگروه و زیرگروه تعیین می‌کنم. سرگروه‌ها در جایگاه من قرار می‌گیرند و از زیر گروه‌ها آیات را می‌پرسند.

خانم میری، حاج آقا روشندل فرمودند که بخش آیات تحت الشعاع بخش معارف قرار گرفته است. به نظر شما وزن بخش قرآن نسبت به معارف کمتر شده یا بیشتر است؟

میری: فرمایش آقای روشندل تا حدودی درست است.

خانم میری، به نظر شما در بخش قرآن کتاب‌ها چه چیزی از قلم افتاده است و باید اضافه شود تا بخش قرآن این کتاب تکمیل‌تر شود؟

متکی: اگر دانش‌آموزان مادر روخوانی مشکل دارند، این مشکل برمی‌گردد به دوره ابتدایی و متوسطه اول.

ناراضی هستیم.

به رسم الخط انتقاد دارید؟

اربابی: نه، رسم الخط خوب است، ولی در علائم وقف، دانش آموز نمی‌داند در این آیه که می‌خواند کجا وقف لازم است.

پس شما درباره رسم الخط حرفی ندارید و فکر می‌کنید که علائم وقف جایشان خالی است؛ مانند همان علائم سجاوندی.

اربابی: بله.

به نظر شما به جای علائم وقف سجاوندی مثل صلی، قلی و...، نقطه و ویرگول و دو نقطه و علامت سؤال بیاید چه طور است؟

اربابی: آن وقت با رسم الخط قرآن ما فرق می‌کند. مشکل خاص ما در اینجا این است که اکثر دانش‌آموزان در خانه‌هایشان کتاب‌های زبان اردو و پاکستانی را دارند و رسم الخط فارسی قرآن وجود ندارد.

پس رسم الخط کتاب‌های درسی ما را بچه‌های چابهار در خانه‌هایشان ندارند و از آن استفاده هم نمی‌کنند.

متکی: بله، بیشتر در محدوده نوار مرزی این طور است؛ مثلاً در کنار سراوان، زابل و چابهار. چون اکثر این‌ها در اینجا یک خانه و در پاکستان هم یک خانه دارند و اعتقاد خاصی نسبت به قرآن دارند. اکثراً هم قرآن را هدیه می‌دهند.

آیا پیش آمده است که دانش‌آموزی نسبت به خط کتاب‌های دینی و قرآن اشکالی بگیرد و بپرسد چرا این‌ها با هم یکی نیستند؟

اربابی: بله، و من در کتاب درسی آن‌ها برایشان توضیح می‌دهم که این‌ها چه تفاوت‌هایی با هم دارند.

آقای شهداوی، شما چه روشی را در تدریس دارید؟ **شهداوی:** بنده از همین شیوه استفاده می‌کنم. باید اضافه کنم که شیوه و روال قرائت قرآن خیلی خوب است. امیدوارم در سال‌های بعد هم همین روال دنبال شود و قرآن و دینی از هم جدا نشوند.

آیا موافقید که آموزش و پرورش برای درس‌های دینی و قرآن دو کتاب آماده کند؟ نظر تان درباره این کار چیست؟

متکی: من مخالفم.

اربابی: من هم مخالفم.

آیا مایلید دلایل مخالفتتان را بفرمایید؟

متکی: همین کاری که الان انجام می‌شود، درست است. هر درسی می‌آید، آیاتی را مطرح می‌کند و براساس آن آیات مطالب درسی را ارائه می‌دهد که این خیلی عالی است. قبلاً این طور نبود.

یعنی این دوتا یکی بمانند؟

متکی: ما بر همین روش تأکید داریم.

حاج آقای روشندل شما بفرمایید.

روشندل: نظر من با آقای متکی یکی نیست. به نظر بنده، بهتر است قرآن کریم را جدا تدریس کنند و این دو درس با هم نباشند. برای اینکه روان خوانی و روخوانی

اگر در ابتدایی و متوسطه اول درست کار شود، این روش ما، یعنی روش تلفیقی، خیلی عالی است.

ع یعنی گلايه شما این است که دانش آموزان توانایی های لازم برای خواندن قرآن را در دوره متوسطه دوم ندارند؟

ع متکی: بله، همین طور است. مسئله دیگر این است که همکاران ما آنچه را که مؤلفان کتاب در نظر گرفته اند، اجرانی می کنند.

ع شاید دلیلش این باشد که همکاران روش تدریس نمی دانند.

ع متکی: بله، درست است. از خانم میری سؤال کردید که اگر شما مؤلف کتاب بودید، چه می کردید. به نظر من خوب بود در پایان هر قسمت پیام آیه آورده شود. جای ترجمه آیه هم خالی است. بیشترین مشکل را دانش آموزان ما در پیام آیه دارند.

ع می توانید بیشتر توضیح بدهید؟

ع متکی: دانش آموزان نمی توانند پیام آیه را استخراج کنند

ع آقای روشندل شما هم همین نظر را دارید؟

ع روشندل: بله، قوه استنباط آن ها ضعیف است.

ع آقای روشندل، همین مشکلی را که آقای متکی اشاره کردند، شما به زبان خودتان بفرمایید.

ع روشندل: چون دانش آموز معانی آیات را به درستی درک نکرده است و روی تلاوت قرآن هم تسلط ندارد، در قسمت استخراج پیام آیه دچار مشکل می شود.

ع خانم اربابی شما چه طور؟

ع اربابی: من هم کاملاً موافق هستم. دخترها هم این مشکل را دارند و خیلی هم جدی است.

ع متکی: وقتی آیه را آوردند، این پیام را زیر آن بیاورند. دانش آموزان فکر می کنند که وقتی ما پیام را می دهیم، حتماً باید خود سوره و آیه آن را بدانند. الان دانش آموزان ما با ترجمه خیلی راحت تر هستند. همان طور که ترجمه را حفظ می کنند، پیام را هم می خواهند حفظ کنند. البته برای نمره می خواهند حفظ کنند. ما باید آن ها را سوق بدهیم به سمت یادگیری. چون یادگیری پایداری بیشتری دارد و کمتر فراموش می شود.

ع خانم اربابی شما می خواستید درباره موضوعی صحبت کنید. لطفاً بفرمایید.

ع اربابی: می خواستم بگویم علامت گذاری ها دقیق تر باشد و یک راهنمایی داشته باشیم که این آیه تمام شد؛ حالا با خط تیره باشد یا نماد دیگری. حداقل دانش آموز باید متوجه شود که اینجا که وقف می کند، حرکت آخر کلمه چه تغییری می کند.

ع این ها را در دوره ابتدایی به بچه ها یاد می دهند. آقای متکی هم گفتند، مشکل اصلی این است که دانش آموزان در واقع با آن توانایی که لازم است، وارد دبیرستان نمی شوند.

ع اربابی: اما سال چهارم دبیرستان وزن آیات و

هماهنگی درس های آن کم است.

ع منظورتان را از هماهنگی بفرمایید.

ع اربابی: مثلاً در درس اول نیازمندی موجودات هستی به خداوند آمده است. در قسمت آیات درس، با توجه به اینکه قرائت هم هشت نمره دارد و ما باید یک سوره را هم کار کنیم، دو ساعت وقت، با این مطالب درسی اصلاً هماهنگی ندارد. تازه تعداد آیات درس نیازمندی، هم کم است یا آیات درس دوم کم اند. مثلاً می گوید: «قل هو الله احد.» من از دانش آموز چه چیزی را امتحان بگیرم؟ این آیه را که حفظ است. آیات آن قسمت را بیشتر کنند و بحث قل هو الله احد را هم چون همه دانش آموزان بلد هستند، در متن قسمت معارف بیاورند. ما آیات توحید در ولایت یا توحید در مالکیت را کم داریم. ما بحث های خیلی شیرینی داریم. واقعاً بحث های سال چهارم با سن بچه های این دوره متناسب است؛ چه برای پسر چه برای دختر. اما دیر وقت کم دارد.

ع حاج آقا روشندل، سر کلاس دینی و قرآن شما چه اتفاقی می افتد؟ الان فقط اهل تسنن به کلاس شما می آیند یا شیعه ها هم هستند. چه روشی برای تدریس دارید؟

ع روشندل: در بعضی از مدارس و کلاس ها فقط اهل تسنن هستند، ولی کلاس اول که در دبیرستان امام علی (ع) تدریس می کنم، ترکیبی از شیعه و سنی حضور دارند. روش من در تدریس دینی و قرآن این است که ابتدا خودم یکبار آیات را روان برای دانش آموزان می خوانم. بعد بین بچه ها، از افرادی را که خوش صدا هستند و تسلط بیشتری بر قرآن کریم و روان خوانی آن دارند، کمک می گیرم تا چند نفر از آن ها بخوانند و بقیه گوش کنند. در بعضی از کلاس ها بچه ها می گویند شما بخوانید ما با شما هم خوانی می کنیم. من می خوانم آن ها جواب می دهند. بعد از این کار به سراغ ترجمه آیات و تکمیل ترجمه می رویم. البته قبل از اینکه آیات را ترجمه و تکمیل کنیم، من به بچه ها می گویم توضیحاتی را که در زمینه تکمیل ترجمه آمده، مرور کنند تا آمادگی داشته باشند. بعد می گویم آیه را ترجمه کنند و از دوستان کمک می گیریم و در نهایت هم من به آن ها ترجمه نهایی را می گویم و به همین نحو جلو می رویم.

ع حاج آقا اگر شما به عنوان یک مؤلف بخواهید برای پایه های اول، دوم و سوم دبیرستان کتاب درسی بنویسید، این سه کتاب را چه طور می نویسید؟ چه چیزهایی را در آن وارد می کنید؟

ع روشندل: به نظر من همین کتابی که نوشته شده است، با انجام اصلاحاتی که دوستان گفتند، کتاب خوبی می شود. اگر پیام آیات زیر هر آیه آورده شود، کفایت می کند. کمبودی که ما داریم، متأسفانه در خود معلم هاست. یعنی احساس می شود در مواردی خود معلم در روان خوانی و روخوانی قرآن ضعف دارد.

ع اربابی: بله، به عقیده من هم بعضی از معلم ها خودشان در روخوانی مشکل دارند. ما در این مورد

چون دانش آموز معانی آیات را به درستی درک نکرده است و روی تلاوت قرآن هم تسلط ندارد، در قسمت استخراج پیام آیه دچار مشکل می شود

خواسته‌هایی داریم که ای کاش مسئولین واقعاً آن‌ها را پیگیری کنند. ما همکارانی داریم که یا تجربه ندارند یا کم‌تجربه هستند. خوب است برای تقویت بنیه علمی آن‌ها کلاس‌های ضمن خدمت بگذارند.

✳️ **قرار است بچه‌ها در دوره دبیرستان تدبیر در قرآن را یاد بگیرند به نظر شما در کتاب فعلی چه قدر دانش‌آموزان می‌توانند به تدبیر برسند و روش تدبیر در قرآن را بیاموزند.**

✳️ **متکی:** از نظر بنده باز برمی‌گردد به کارکرد دبیر ما. یعنی دبیر چه‌طور با دانش‌آموز خود کار کند.

✳️ **شما به موضوع دبیر اشاره می‌کنید، اما ظرفیت این کتاب چه قدر است؟**

✳️ **متکی:** خود کتاب موفق است، اما شرطش این است که دبیر بتواند آنچه را که مؤلف کتاب خواسته است، اجرا کند. اگر بتواند آن روش را اجرا کند، حدوداً ۸۰ تا ۹۰ درصد بچه‌ها می‌توانند تدبیر را یاد بگیرند. البته ما متأسفانه دانش‌آموزانی داریم که در اول دبیرستان سواد نوشتن و خواندن فارسی را هم ندارند. همکار سر باز معلم به یک روستا می‌رود و پنج پایه را درس می‌دهد. این دانش‌آموز بالا می‌آید و به دبیرستان می‌رسد. چه انتظاری داریم؟

✳️ **خانم میری شما چه‌طور؟**

✳️ **میری:** کتاب خوب است. بستگی به دبیر دارد.

✳️ **روشندل:** نظر من هم مساعد است. در حد استعدادی که دانش‌آموزان ما دارند، خود کتاب توانایی‌اش را دارد. البته تدبیر در قرآن مراتب دارد.

✳️ **همکاران در موضوع کتاب بحث دیگری ندارند.**

✳️ **متکی:** از نظر من کتاب دینی و قرآن ۱ برای دانش‌آموز اول دبیرستان خیلی سنگین است. مطالبش در عین حال که مفید است، سنگین است.

✳️ **اربابی:** این کتاب از نظر درس قرآن خوب است، ولی از نظر معارف حرف آقای متکی صحیح است.

✳️ **روشندل:** مشکل اینجا است که مثلاً دبیر ما وقتی که تدریس می‌کند، به تعریف ایمان که می‌رسد، به دانش‌آموزان می‌گوید زیر آن خط بکشید. در نتیجه دانش‌آموز مقید به نوشته کتاب می‌شود و دیگر خودش فکر نمی‌کند. این مشکلی است که در اینجا احساس می‌شود. دانش‌آموزان به ما می‌گویند آقا به ما سؤال بگویید. وقتی هم که سؤال می‌دهیم می‌پرسند: جوابش از کجا تا کجاست؟ این باعث شده است که فکر دانش‌آموز به مطالب کتاب محدود شود.

✳️ **میری:** در درس صفات ثبوتی و سلبی که چهار پنج صفت از هر کدام در کتاب آمده است، به بچه‌ها گفتیم که برای جلسه بعد به عنوان تحقیق در مورد همین دو نوع صفت از کتاب یا اینترنت مطلب بیاورند. بچه‌ها وقتی مطالب خود را آوردند، مباحث برای آن‌ها خیلی بهتر جا افتاد و با این کار دیگر مطالب فقط مختص همان چند کلمه داخل کتاب نبود و خیلی گسترده‌تر شد. بعد هم دانش‌آموزان مطالب را سر کلاس خواندند و مطرح شد که صفات ثبوتی و سلبی این است. به این ترتیب بچه‌ها

در تعریف ایمان مشارکت کردند.

✳️ **برای اینکه دبیر دینی و قرآن ارتقا پیدا کند و صلاحیت‌هایش بهتر شود، همکاران چه توصیه‌هایی دارند؟**

✳️ **متکی:** اولین کار، آموختن روش تدریس و کلاس‌داری است. آنچه را که هدف ما بوده است، باید در کلاس پیاده کند. باید دانش‌آموز را وارد بحث کند و به مشارکت وا دارد.

✳️ **روشندل:** من هم با نظر آقای متکی موافقم. اضافه بر آن، کلاس‌های آموزش ضمن خدمت بگذارند تا به ما کمک شود.

✳️ **اربابی:** بنده هم همین نظرات را قبول دارم و دیگر اینکه همکاران تجربیات خود را که در این چند سال به دست آورده‌اند برای دیگران بگویند تا کسانی که در درس دادن هر یک از مباحث مشکل دارند، از این تجربیات استفاده کنند. متأسفانه در خیلی از جاهای سیستان و بلوچستان همکاران درس‌های غیرمرتبط تدریس می‌کنند.

✳️ **متأسفانه در کل کشور این گونه است و زمان می‌برد تا درست شود.** اغلب همکاران گفتند که خودشان سر کلاس می‌خوانند و بعد می‌بینید که کدام یک از بچه‌ها بهتر می‌خواند، به او هم می‌گویند که بخواند. سر کلاس معلم بد نیست بخواند، ولی نخواند هم اشکالی ندارد. یا دانش‌آموز خوش صدا و آنکه بلد است بخواند، چرا بخواند؟ باید آن دانش‌آموزی بخواند که از همه ضعیف‌تر است. یعنی برای تعلیم رانندگی کسی پشت فرمان می‌نشیند و رانندگی می‌کند که توانایی ندارد.

اینجا سر آن دانش‌آموزی بی‌کلاه می‌ماند که بلد نیست. خجالت هم می‌کشد معلم هم به او نمی‌گوید که بخواند.

✳️ **روشندل:** ما اول که تدریس می‌کنیم، این کار را انجام می‌دهیم و گرنه روزهای بعد از تک‌تک دانش‌آموزان می‌پرسیم. این فقط صرفاً برای راهنمایی دانش‌آموز نابلد است. یعنی اول ما به او یاد می‌دهیم که این‌طور بخوان و بعد از او می‌پرسیم.

✳️ **میری:** می‌گویید که اولویت‌بندی کنیم که فقط دانش‌آموزان ضعیف بخوانند و آن‌هایی که خوب می‌خوانند، نخوانند.

✳️ **اصل حرف بنده این است، سر کلاس قرآن دانش‌آموزی باید بیشتر از همه بخواند که از همه ضعیف‌تر است و دانش‌آموزی که بلد است، باید کمتر از همه بخواند.** اما اینکه ضعیف است باید خیلی تلاش کند. دانش‌آموزی که غلط دارد، نیازی نیست که همه غلط‌های او را بخواهیم در یک جلسه تصحیح کنیم. به هر حال باید قرائت در خدمت مفاهیم و مفاهیم در خدمت قرائت باشد.

✳️ **متکی:** رمز موفقیت ما پرسش در هر جلسه است. بنده برای تمام همکاران نوشته‌ام و به مدارس فرستاده‌ام که اولین کار پرسش است.

✳️ **از وقتی که گذاشتید، بسیار ممنون هستیم.**

مشکل اینجا است که مثلاً دبیر ما وقتی که تدریس می‌کند، به تعریف ایمان که می‌رسد، به دانش‌آموزان می‌گوید زیر آن خط بکشید. در نتیجه دانش‌آموز مقید به نوشته کتاب می‌شود و دیگر خودش فکر نمی‌کند

گفت‌وگوی موفق قرآنی

مؤلفه‌های گفت‌وگو از نظر اسلام

رضیه کریمی
دبیر دینی و قرآن

اشاره

یکی از خاستگاه‌های تفاهم و هم‌زیستی گروه‌ها و مکاتب در جوامع بشری، گشودن دریچه‌ای برای گفت‌وگو و مذاکره منطقی است. گفت‌وگوی صحیح که هم قدرت تفکر انسان را تعالی بخشد و هم به اختلاف سلیقه‌های فکری حرمت گذارد و از دیگر سو آدمی را به حقیقت نزدیک سازد، براساس چارچوب خاصی شکل می‌گیرد که از آن به‌عنوان «مبانی گفت‌وگو» یاد می‌شود. در واقع، ویژگی‌های گفت‌وگو زمانی فهم می‌شود که ارکان و پایه‌های آن مشخص شود و اگر چنین نشود، نمی‌توان بایستگی‌های گفت‌وگو را مشخص کرد. قرآن کریم گفت‌وگوی صحیح را با نگرشی خاص تحلیل می‌کند که از آن جمله‌اند: ارج نهادن به کرامت انسانی، اکراه نداشتن در پذیرش عقاید و اهتمام به تفکر و تعقل، و توجه به آرای دیگران.

گفت‌وگوهای دینی و الهی از همان آغاز خلقت بین خداوند و ملائکه و آدم ابوالبشر آغاز شده و در قالب پیام‌رسانی و پیام‌آوران الهی، سنتی همیشگی در طول تاریخ بوده است. تاریخ اسلام گفت‌وگوهای فراوان پیامبر خاتم را با گروه‌های گوناگون ادیان و تمدن‌ها به‌خوبی در حافظه سپرده است. بر اساس اینکه مبانی و قواعد گفت‌وگوی دینی و تمدنی در قرآن و حدیث بسیار است، نگارنده در این مقاله به یکی از جوانب آن پرداخته است، آن را از نظر ماهیت و مؤلفه‌های گفت‌وگوی دینی و تمدنی بررسی کرده و از بیان بسیاری از مطالب، به علت طولانی بودن آن، خودداری کرده است.

کلیدواژه‌ها: ماهیت، گفت‌وگوی دینی، گفت‌وگو، اسلام

ماهیت و مؤلفه‌های گفت‌وگو

گفت‌وگو در زبان عربی با واژه‌های متفاوتی به کار رفته است؛ چون حوار، جدال، مناظره و مراء. و لغت‌شناسان این واژه‌ها را از نظر لغوی و اصطلاحی مورد بحث قرار داده‌اند. در قرآن به واژه‌هایی مانند قول، حوار، جدال احسن اشاره شده است، ولی در این مقاله، به علت طولانی بودن، از بیان آن خودداری می‌شود. نگارنده از طریق بررسی گفت‌وگوها و مناظره‌های قرآنی، شرایطی را که در هر گفت‌وگوی موفق قرآنی باید رعایت کرد، بیان کرده است.

بحث و گفت‌وگو

شرط اساسی در هر بحث و گفت‌وگویی این است که هر دو طرف آزادی اندیشه داشته باشند. این آزادی اندیشه به انسان اعتماد به‌نفس قوی می‌دهد. نباید در برابر کسانی که خود را بزرگ می‌شمارند، احساس کوچکی و حقارت

گفت‌وگو در زبان عربی با واژه‌های متفاوتی به کار رفته است؛ چون حوار، جدال، مناظره و مراء. و لغت‌شناسان این واژه‌ها را از نظر لغوی و اصطلاحی مورد بحث قرار داده‌اند

کرد. در چنین شرایطی، اعتماد به نفس و قابلیت خود را کم شمرده و از بحث موفق خارج شده‌اید.

رسول اکرم (ص) ضمن تعلیم معارف الهی در قرآن، سعی خود را بر استقلال فکری در بحث و گفت‌وگو می‌گذاشت و در گفت‌وگوها روی بعد بشری خود تأکید می‌کرد. اینکه او بشری است مانند دیگران و اعتبار او رسولی است از جانب خداوند و می‌خواهد با تمام امکانات این رسالت را به مردم ابلاغ کند و مردم در اجابت دعوت آزادند. خطاب پروردگار به پیامبران این است که: «قل انما انا بشر مثلكم یوحی الی انما الهمک اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشکر بعباده ربه احدا» (الکھف/ ۱۱۰): بگو من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد. البته این گفت‌وگوها و رویارویی اندیشه‌ها، به رفع اختلافات و روشن شدن واقعیت می‌انجامد. آنجا که امام علی (ع) می‌فرماید: «نظرها را به یکدیگر عرضه کنید تا اندیشه درست آید» (غررالحکم، ج ۲۵۶۹)

امام علی (ع) با افراد یهودی و مسیحی به مناظره می‌نشست و هدفش جلوه‌گری حقیقت بود. ایشان یکی از راه‌های شناخت نقاط قوت و ضعف‌ها را بحث و گفت‌وگو می‌دانستند. مناظره با هدف باز شناختن ضعف‌ها و قوت‌های اندیشه نه تنها مذموم نیست، بلکه پیامبران و معصومان آن را تشویق و تأیید کرده‌اند. ائمه (ص) علاوه بر این که خود به گفت‌وگو می‌پرداختند، افراد صاحب‌نظر را نیز برای این منظور تربیت می‌کردند. یکی از یاران امام صادق (ع) مؤمن طاق، متعلم زبردست شیعه، را در مسجد می‌بیند که چگونه به پرسش‌های مردم پاسخ می‌دهد. به او نزدیک می‌شود و می‌گوید: «امام صادق (ع) ما را از سخن گفتن [گفت‌وگو] نهی کرده است». مؤمن طاق می‌گوید: «آیا امام دستور داده است که به من بگویی» ایشان می‌گوید: «نه».

سپس ابو‌خالد این ماجرا را به امام صادق (ع) عرض می‌کند و امام صادق (ع) لبخندی می‌زند و می‌فرماید: مؤمن طاق هنگامی که با مردم سخن می‌گوید، می‌تواند پاسخ گوید و از عهده‌اش بر آید، ولی اگر تو با مردم بحث کنی، از عهده آن بر نمی‌آیی» (کشی، ۱۳۴۸ ق: ۲/۴۲۴/۳۲۷) و در روایت دیگر، امام صادق به یونس دستور می‌دهد که به مناظره نپردازد، بلکه اصحابش را به یاری بطلبد. آن گونه آمده است که:

روزی یونس بن یعقوب می‌خواهد با فردی مناظره و گفت‌وگو کند. امام صادق (ع) به او اجازه نمی‌دهد و می‌گوید: «ای یونس! اگر بحث‌های کلامی را به خوبی می‌دانستی، با وی بحث می‌کردی». آن گاه امام (ع) او را روانه می‌کند تا هر کدام از اصحابش را که دید، به مجلس مناظره بیاورد. یونس همراه حمران بن اعین و هشام بن سالم و قیاس بن ماصر می‌آید و مجلس مناظره شکل می‌گیرد و امام خود نیز بر این سیر گفت‌وگو نظارت می‌کند و اصحاب خود را راهنمایی می‌کند. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/۱۷۱/۴؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق: ص ۱۹۴؛ طبرسی، ۱۴۰۳ ق/ ۲/۲۷۷/۲۴۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۷/۲۳/۴۸).

وجود مخالفان و معاندان در دیگر ادیان، تربیت مبلغان و مناظره‌کنندگان را ضروری می‌کند.

چنانچه در تعریف و تمجید عالمان اهل مناظره در کتاب «منیه‌المزید» آمده

امام علی (ع) با افراد
یهودی و مسیحی به
مناظره می‌نشست
و هدفش جلوه‌گری
حقیقت بود. ایشان
یکی از راه‌های
شناخت نقاط
قوت و ضعف‌ها را
بحث و گفت‌وگو
می‌دانستند. مناظره
با هدف باز شناختن
ضعف‌ها و قوت‌های
اندیشه‌ها نه تنها
مذموم نیست،
بلکه پیامبران و
معصومان آن را
تشویق و تأیید
کرده‌اند

آنجا که یحیی بن اکثم از امام سؤالاتی می‌پرسد و امام جواب می‌دهند و بعد روایتی از رسول خدا(ص) نقل می‌کنند که «هرگاه از جانب من حدیثی به شما رسید، آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید

بدیهی است که قرآن از روش مسالمت و دوستی به روش «حسن و نیکو» و از روش خشونت به روش «سیء و بد» تعبیر کرده است. قرآن کریم بیان می‌دارد، هنگامی که این روش به کار رود، دشمنان به دوستان تبدیل می‌شوند و در اندیشه و عمل با تو هماهنگ می‌شوند

است: «عالمانی که قفل جهل را بگشایند و شبهه ما را از بین ببرند، از یاوران ائمه هستند» (شهیدثانی، ص ۱۱۴)

شناخت شخصیت طرف مقابل

دین اسلام پیروان ادیان دیگر و منکران را به پذیرش، باور و پیروی خود فرا می‌خواند. البته اسلام در طول تاریخ حیات خود توانسته است با گفت‌وگو و مباحثه در مورد مطالب عمیق این دین الگوهایی قابل اجرا ارائه کند. قرآن افراد را به تفکر وادار می‌دارد و شنیدن بدون اندیشه را نهی می‌کند. همان‌طور که آمده است: «و منهم من يستمع الیک و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی اذانهم و قرا و ان یروا کل آیه لایومنوا بها حتی اذا جاءوک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین* و هم ینهون عنه و ینثون عنه و ان یهلکون الا انفسهم و ما یشرعون» (الانعام/ ۲۵ و ۲۶).

این نمونه کسانی است که دعوت حق را می‌شنوند، ولی قلب‌هایشان از شنیدن آن بسته و گوش‌هایشان از شنیدن حق مسدود است. و هرگاه آیات خدا با همه روشنی به آن‌ها عرضه می‌شود، از روی عناد انکار می‌کنند. از این‌رو، سخنی که در برابر این دعوت پیامبر(ص) به کار می‌برند، بیانگر هیچ مسئولیت فکری نیست و این است سخنان آنان: «این‌ها جز افسانه‌های پیشینیان نیستند». بدون این که هیچ دلیل و برهانی بر این مدعا داشته باشند. (فضل‌الله ۱۳۹۹ ق: ۳۹).

در گفت‌وگو، باید طرف محاوره را بشناسیم. کسی که می‌خواهد به واقعیت برسد، از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند. بر این اساس، اسلام به پیروان ادیان اجازه سخن گفتن می‌دهد و نیز از آن‌ها می‌خواهد که به پیام او گوش دهند. پیامبر اسلام(ص) و پیشوایان دین، قرآن را الگوی خود قرار دادند و به پیروان همه ادیان اجازه دادند که دلیل‌ها، پرسش‌ها و اشکالات خود را طرح کنند.

بر این اساس، پیروان مکاتب دیگر نیز نزد پیامبر آمدند و از او سؤالاتی می‌پرسیدند. آن‌گونه که روایات نشان می‌دهد، ابتدا یهودیان و بعد مسیحیان، خلاصه اندیشه‌های خود را بیان می‌کنند. پس از آن پیامبر همه را پاسخ می‌دهد و تعلیم اسلام را بیان می‌دارد. سپس پیامبر خطاب به یهودیان می‌فرماید: «آیا آمده‌اید که من سخن

شما را بدون دلیل بپذیرم؟» و بعد یهودیان دلایل خودشان را می‌آورند و پیامبر با آرامی و نرمی دلایل آنان را نقض می‌کند. در ادامه، یهودیان مبهوت می‌مانند و از پیامبر می‌خواهند که: «به ما فرصت بده تا درباره آنچه گفتی بیندیشیم». پیامبر می‌فرماید: با دل‌های منصف بیندیشید تا خدای متعال شما را هدایت کند.»

بدین ترتیب، پیامبر با پنج گروه با دلیل متقن گفت‌وگو می‌کند و افکار آنان را برمی‌انگیزد، به‌طوری که بعد از سه روز خدمت رسول خدا(ص) می‌آیند و بیان می‌دارند که: «ای محمد(ص)، ما دلیلی چون دلایل تو ندیدیم. گواهی می‌دهیم که تو رسول خدایی» (طبرسی، ۱۴۰۳ ق: ۲۷/۱- ۲۰/۴۴؛ امام حسن عسکری، ۱۴۰۹ ق: ۵۳۰/۳۲۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۱/۲۵۷/۹).

ائمه(ع) نیز قرآن را برای بحث و گفت‌وگوی مسالمت آمیز الگو می‌دانستند و نه تنها مخالفان خود را کافر نمی‌خواندند، بلکه آن‌ها را قابل هدایت می‌دانستند و هدایت نیز می‌کردند. مناظره امام جواد(ع) با یحیی بن اکثم در حوزه درون دینی تحقق می‌یابد و به حوزه کلام و عقاید منحصر نمی‌شود.

آنجا که یحیی بن اکثم از امام سؤالاتی می‌پرسد و امام جواب می‌دهند و بعد روایتی از رسول خدا(ص) نقل می‌کنند که «هرگاه از جانب من حدیثی به شما رسید، آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید. اگر موافق دیدید آن را بپذیرید و اگر مخالف دیدید آن را رها کنید» (طبرسی، ۱۴۰۳ ق: ۱۴۶/۲).

اما امکان مناظره امام باقر(ع) با «حمزه زبیدی»، «منیره بن سعد» و دیگر غالیان فراهم نبود. از این‌رو، بعدها دستور تکذیب این گروه را می‌دادند (کشی، ۱۳۴۸: ۲/۵۹۳ و ص ۸۱۰-۸۱۱).

در واقع، این شیوه رفتاری برگرفته از قرآن است. آنجا که آمده است: «و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا امنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون» (العنکبوت/ ۴۶): «و با اهل کتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله مکنید- مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده‌اند- و بگویید: «به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده، ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم.»

شناخت موضوع بحث و گفت‌وگو

هر یک از دو طرف بحث نسبت به موضوع آگاهی داشته باشند، چرا که ناآگاهی نسبت



به موضوع، ناسزاگویی‌هایی را به دنبال دارد که پوششی برای جبران ضعف در دفاع از خود بحث است. در حالی که اگر آنان نسبت به موضوع بحث آگاهی داشته باشند، به خوبی می‌دانند چگونه بحث را آغاز کنند و چگونه با روشن‌گری و استدالات قوی به پایان رسانند. قرآن کریم به نمونه‌های چندی اشاره می‌کند که افراد بدون هیچ شناخت و علمی به موضوع بحث، درصدد محاجه برآمدند: «ها انتم هولاء حاجتکم فیما لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم و الله یعلم و انتم لا تعلمون» (ال عمران/ ۶۶): هان، شما [اهل کتاب] همانان هستید که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید محاجه کردید، پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی ندارید، محاجه می‌کنید؟ با آنکه خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. و در آیه دیگری آمده است: «ان الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتاهم ان فی صدورهم الا کبر ما هم ببالیغیه فاستعذ بالله انه هو السميع البصیر» (غافر/ ۵۶): «در حقیقت، آنان که درباره نشانه‌های خدا- بی آنکه حجتی برایشان آمده باشد- به مجادله برمی‌خیزند، در دل‌هایشان جز بزرگنمایی نیست [و] آنان به آن [بزرگی که آرزویش را دارند] نخواهند رسید. پس به خدا پناه جوی، زیرا او خود شنوای بیناست». این آیات در مورد کسانی است که با پیامبر (ص) و رسولان الهی به ستیز برمی‌خیزند و بدون هیچ فکر و اندیشه‌ای «مهاوره و گفت‌وشنود» می‌کنند، چرا که آن‌ها از موضوع بحث غافل‌اند و علم برهان ندارند. در همین مورد یکی از علما می‌گوید: «باید با کسی مناظره کرد که به علم و دانش دست یافته تا اگر طالب حق است از او استفاده کند.» (فیض کاشانی، ۱۳۳۱، ۱۰/۱).

تفکر ابعاد متعدد دارد و همگان به بحث در همه ابعاد اشراف کامل ندارند. بنابراین، ممکن است مناظره به «جدال غیراحسن» کشیده شود و دو طرف از هم ناراحت شوند و صحنه مناظره را ترک کنند. پس چه بهتر که موضوع مورد بحث، مورد توجه دو طرف قرار گیرد و دو طرف از آن آگاهی داشته باشند. در عین حال، از موضوع خارج نشوند. زیرا برخی به مجرد آنکه کم می‌آورند، از موضوع گفت‌وگو خارج شده و به بحث دیگری روی می‌آورند که این روش با گفت‌وگوی علمی سازگاری ندارد. توجه و شناخت و آگاهی کافی از موضوع مورد بحث، از لوازم بحث مدبرانه و صحیح است.

روش گفت‌وگو

در گفت‌وگویی که در زمینه‌های فکری و

اعتقادی و تمدنی و... است، می‌توان دو روش به کار برد:

● **روش مجادله مذموم**، که همان خشونت و تهدید است که با تندترین کلمات صورت می‌گیرد؛ به‌طوری که نه تنها گفت‌وگو صورت نمی‌گیرد، بلکه سرزنش و توهین هم در پی دارد. در این روش، هیچ جایی برای احساسات و درک مطالب واقعی گفت‌وگو وجود ندارد و گفت‌وگو جای خود را به کینه و عداوت و دور شدن از فضای مناسب می‌دهد.

● روش اخلاق حسنه یا

سخن لین، که بر اساس آن فرد به حق و حقیقت نزدیک می‌شود. در این راه باید از کلمات نرم و روش‌های دلنشین استفاده کرد. این روش در قرآن با عنوان «التي هي احسن» یا روش برتر بیان شده است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و من احسن قولا ممن دعا الى الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین* و لا تستوی الحسنه و لا السيئه ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم* و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها الا ذو حظ عظیم» (فصلت/ ۳۳-۳۵).

بدیهی است که قرآن از روش مسالمت و دوستی به روش «حسن و نیکو» و از روش خشونت به روش «سیء و بد» تعبیر کرده است. قرآن کریم بیان می‌دارد، هنگامی که این روش به کار رود، دشمنان به دوستان تبدیل می‌شوند و در اندیشه و عمل با تو هماهنگ می‌شوند. این روش به شکیبایی و صبر نیاز دارد. این آیه شریفه به‌طور مستقیم به روش دوستی و مسالمت در مسئله تبلیغ و گفت‌وگو اشاره می‌کند: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین» (النحل/ ۱۲۵): با حکمت و اندرز نیکو به راه‌پروندگان دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده دانتر، و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] دانتر است.

در این روش‌ها، فرد از بین راه‌ها و روش‌ها، بهترین روش‌ها را برمی‌گزیند و با بررسی مشترکاتی که در آغاز انجام می‌گیرد و تفاهم‌هایی که بین دو طرف وجود دارد، زمینه هدایت را فراهم می‌سازد.



منابع

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه
۳. امام ابو محمد حسن بن علی عسکری (۱۴۰۹ق).
- التفسیر المنسوب الی الامام العسکری (ع). مدرسه امام مهدی (عج) قم.
۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۸۸)، غرر الحکم و درر الکلم، لوح فشرده جامع الاحادیث. مرکز تحقیقات کامپیوتری نور.
۵. شیخ مفید، محمد بن محمد نعمان (۱۴۱۳ق)، الارشاد. کنگره شیخ مفید قم.
۶. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳)، الاحتجاج، نشر مرتضی، مشهد.
۷. عاملی، زین الدین بن علی بن احمد (۱۴۰۲ق)، منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، نگارش سید احمد حسینی، نشر مجمع الذخائر الاسلامیه، بیروت.
۸. فیض کاشانی، محمد محسن (۱۳۳۱)، المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح علی اکبر غفاری، نشر مکتبه الصدوق، تهران.
۹. فضل الله، محمد حسین (۱۳۹۹ق)، الصوار فی القرآن، قواعد، اسالیب، معطیان، نشر الدار الاسلامیه، بیروت.
۱۰. کشی، محمد بن عمر (۱۳۴۸)، رجال الکشی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۳۵)، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۱۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت-لبنان.



دانش آموزان کرج و کتاب پایه سوم

دانش آموزان کرج درباره کتاب دینی و قرآن پایه سوم چه می گویند؟

رمضانعلی ابراهیمزاده گرجی

مهدی مروّجی

اشاره

در برنامه جدید گفت و گو درباره کتاب های دینی و قرآن، دانش آموزان نیز جای خود را یافته اند؛ زیرا هدف آموزش و تألیف کتاب های آموزشی، برای آنان است. پس آنان باید درباره محتوا، نوع نگارش، شیوه بیان موضوع های منتخب، نوع صفحه آرایی و طراحی های کتاب، حد ارتباطی که هر موضوع درس می تواند با مخاطب - اینجا خاص دانش آموزان - ارتباط برقرار کند، مشکل استدلال و سؤال هایی که در کتاب مطرح می شود و اظهار نظر کنند.

در جلسه گفت و گو، این دانش آموزان گرامی از دبیرستان های فاطمه زهرا، سلطانی ۳، مصطفی خمینی و فرزندگان کرج حضور داشتند: معصومه دهقانی، دُرسا زارعی، ریحانه صادقی، مینا شاعری زاده، ندر خانلو، امیر تیموری، اتابک مهربانی، محمد آهنگران، طه سماواتی، ایمان زمانی نسب.

گفت و گو فقط درباره کتاب پایه سوم صورت گرفت و چند پرسش مشخص با دوستان دانش آموز در میان گذاشتیم ولی هنگام تنظیم و تدوین، سؤال ها حذف و پاسخ های زیر نام پاسخ دهنده نوشته شد تا برآورد کار دقیق تر انجام گیرد.

ریحانه صادقی:

می توان با کم کردن موضوع ها و تیترها از حجم کتاب کاست و باقی مانده را به حد لازم تشریح کرد. ضعف عمده کتاب پایه سوم، خالی بودن آن از موضوع های اخلاقی است. ما بیشتر به اخلاق عملی نیاز داریم.

مؤلفان محترم می توانستند با آوردن داستان و قصه از زندگی پیامبران (ص) و امامان (ع)، درس های کتاب را شیرین تر و قابل درک تر کنند. معلم ما از این روش استفاده می کند و سبب جلب توجه و علاقه دانش آموزان می شود.

بچه ها درباره فرقه های نوظهور و ادیان ساختگی سؤال های متعدد دارند که به دلیل حجم زیاد کتاب نمی توان در کلاس مطرح کرد، در حالی که بسیار لازم است.

این کتاب جاذبه بصری ندارد. حتی تصویرهای آن نیز با درس مرتبط نیستند. چرا از تصاویری استفاده نکرده اند که با درس ارتباط نزدیک داشته باشد؟

رنگ های موجود کتاب مرده اند، از جاذبه آن می کاهند و سبب خستگی مخاطب می شوند. به دلیل حجم زیاد کتاب و به علاوه رنگ های مرده آن،

آیات ابتدای
هر درس بسیار
مناسب‌اند؛
زیرا با تفسیر
آن‌ها به کمک
معلم، دانش‌آموز
می‌تواند به نکته
اصلی درس پی
ببرد. بنابراین، اگر
قرار است نوع
تعابیر و نگارش و
تدوین کتاب تغییر
کند، آیات باید
به همین صورت
بمانند

چون مطالب کتاب مربوط به سالیان پیش است، در نتیجه کار تصویری کردن آن‌ها آسان نیست.

❖ سؤالاتی که در آخر درس، سؤالاتی خوبی هستند؛ زیرا با پاسخ دادن به آن‌ها، هر کس می‌تواند میزان فهم و یادگیری خود را از درس ارزیابی کند.

❖ مطالب زیر عنوان «اندیشه و تحقیق» تکراری‌اند؛ زیرا دانش‌آموز باید همان آیات اول درس را پیدا کند. به نظر من می‌توانست کار مفیدتری باشد. برای مثال می‌توانست بگوید با توجه به محتوای درس پنجم که مربوط به امامت است، با یک نفر اهل سنت مصاحبه کنید تا از نظرات وی مطلع شویم یا سؤالاتی را که در درس در ذهن مخاطب پدید می‌آورد، مطرح کند.

❖ بخش «کتاب‌نامه» واقعا مفید است، زیرا مشخص می‌کند که هر درس با رجوع به چه منابعی نوشته شده است. قوت کار تدوین نیز زیاد است ولی سبب نمی‌شود که دانش‌آموز برانگیخته شود که به این کتاب‌ها رجوع کند.

امیر تیموری:

❖ درس «هدایت مستمر» ۱۰ تا ۱۲ تیتراژ دارد که حفظ کردن آن‌ها سخت است. هر تیتراژ هم زیر تیتراژهای جداگانه دارد.

❖ درباره «اختیارات حاکم و نظام اسلامی» در درس «هدایت مستمر» مثالی دارد که با مثال «توجه به نیازهای متغیر» یکی است و هردو مربوط به بانک می‌شود.

محمد آهنگران:

❖ بنده به‌عنوان نماینده بچه‌های مدرسه اینجا حاضر شده‌ام. از شما هم تشکر می‌کنم که این جلسه را برای شنیدن نظرهای دانش‌آموزان تشکیل دادید.

❖ آوردن تیتراژ در کتاب و بسط آن با هدف فهم بیشتر دانش‌آموز صورت گرفته است. صرف آوردن تیتراژ بدون شرح و بسط، سبب ابهام می‌شود.

❖ اگر کنکوری به موضوع نگاه کنیم، باید بگوییم در اصل کنکور باید ساختار شکنی شود ولی در حال حاضر کنکور از ما حفظ کردن می‌خواهد.

❖ به‌عنوان مسلمان که به دینمان ایمان و یقین داریم و به‌عنوان پیرو مذهب شیعه، باید آموزه‌های مذهب خود را خوب فرا بگیریم. این وظیفه مؤلفان کتاب است که روش یادگیری را بیان کنند تا هنگام دفاع از مذهبمان، آن را خوب تشریح و بعد اثبات کنیم. در حال حاضر، استنادهای موجود در کتاب کم هستند.

❖ ما اعتقاد داریم که دین اسلام برای همه زمان‌ها است. پس لازم است دلایل این مورد را در کتاب بیاوریم تا برای ما مشخص شود که اسلام برترین دین در تمام دوره‌هاست.

دانش‌آموز از مطالعه دوباره کتاب صرف‌نظر می‌کند.

اتابک مهربانی:

❖ با توجه به‌عنوان کتاب که «دینی و قرآن» است، ایجاد ارتباط بین دین مردم، باید مهم‌ترین هدف کتاب تلقی می‌شود.

❖ مؤلفان سعی کرده‌اند مطالب بسیاری از قسمت‌ها را با آوردن، مثال، تمثیل یا اشعار، قابل فهم کنند که این هدف محقق نمی‌شود.

❖ اگر نویسنده کتاب بودم، از تکلف‌های کلامی، آوردن اصطلاحات پیچیده و بسط بیش از حد موضوعات خودداری می‌کردم. اکنون دانش‌آموز غرق این معضلات می‌شود و از درک مفاهیم کتاب باز می‌ماند.

❖ عکس‌ها و تصویرهای کتاب گنگ و کدرند. خیلی نمی‌توانند بین مطالب کتاب، مخاطب و نویسنده ارتباط به‌وجود آورند.

❖ متأسفانه صفحه‌های کتاب خیلی پرند و این وضع دانش‌آموز را شوکه می‌کند.

❖ سؤالاتی که در آخر درس، تحقیق و بررسی، یا پیام آیات، زمانی مؤثرند که خود دانش‌آموز درباره درس بینش کلی کسب کرده باشد. متأسفانه به‌ویژه در پایه سوم و پایه چهارم دبیرستان، به‌دلیل در پیش بودن امتحان نهایی و کنکور، مطالب را باید حفظ کرد.

❖ باید به دانش‌آموزان درباره فرقه‌های نوظهور و شیطانی و حتی جریان‌های تروریستی اطرافشان اطلاعات درست داد و ریشه‌های به‌وجود آمدن آن‌ها را نشان داد تا جوانان شیعه به دام آنان نیفتند. خوب است این کار در کتاب‌های کلاس‌های پایین صورت گیرد.

دُر سا زارعی:

❖ می‌دانیم که ما در پایه سوم، امتحان نهایی داریم و هدف آموزشی ما هم این است که در امتحان شرکت کنیم. لذا باید مطالب را دقیقاً حفظ کنیم. بنابراین از بسط بیش از حد برخی از مطالب باید پرهیز کرد. زیر هر تیتراژ کتاب، آوردن یک تا دو مثال برای تفهیم کافی است. همچنین، باید از آوردن کلمات و اصطلاحات دشوار در کتاب اجتناب کرد؛ زیرا کار یادگیری ما را سخت می‌کند. نکته مهم این است که محتوای کتاب باید در قلب ما نفوذ کند و عملیاتی شود.

❖ آیات ابتدای هر درس بسیار مناسب‌اند؛ زیرا با تفسیر آن‌ها به کمک معلم، ما می‌توانیم به نکته اصلی درس پی ببریم. بنابراین، اگر قرار است نوع تعابیر و نگارش و تدوین کتاب تغییر کند، آیات باید به همین صورت بمانند.

❖ طرح‌ها و تصویرهای کتاب همراه با خلاقیت آورده شده‌اند. زیرا طراح متن را خوانده و طرح و تصویر مناسب را انتخاب کرده است. باید در نظر داشت که

از جمله
نکته‌های مثبت
کتاب پایه سوم،
آوردن آیات
قرآنی در آن
است. زیرا این
آیات با موضوع
و محتوای درس
خیلی ارتباط
دارند و به فهم
مطلب کمک
می‌کنند

❖ اگر بتوان مطالب کتاب را به جای یکطرفه بودن، دوطرفه تنظیم کرد، خیلی خوب خواهد شد. چون ذهن بچه‌ها فعال‌تر می‌شود.

❖ تقسیم‌بندی موضوعی مناسب از نکات مثبت کتاب است. ابتدا «اندیشه و قلب»، بعد «پایداری در عزم» و سرانجام «در مسیر»، سه مرحله کتاب، سبب می‌شوند درک مطالب در سه بخش توحید، نبوت و معاد با آیات و روایات مربوط آسان‌تر باشد. ❖ اما جای «عدل» در کتاب خالی مانده است. می‌توان با کاستن از مواردی که زیاد ضروری نیستند، جایی برای عدل باز کرد. عدل از اصول مذهب شیعه است.

❖ درباره طراحی و گرافیک کتاب، یکی از خانم‌ها گفت: «طراحی کتاب مفهوم عمیقی دارد.» ممکن است این طور باشد. طراح حتما درس خوانده و دوره‌دیده است و مؤلفان هم به او کمک کرده‌اند تا توانسته است مفاهیم عمیق را درک کند اما منی که از هنر چیزی نمی‌دانم، قادر به درک مفهوم عکس یا طرح نیستم. البته نمی‌گویم طراحی خوب نیست ولی طراح باید بداند برای چه کسانی طراحی می‌کند. او باید حد دانش و فهم دانش‌آموزان را در کارش در نظر بگیرد.

❖ اما رنگ‌آمیزی کتاب. گویا فکر کرده‌اند هر چه بیشتر از رنگ استفاده کنند، جاذبه بیشتر می‌شود. درحالی‌که در برخی از صفحات به دلیل زیادی رنگ‌آمیزی، بنده دچار سردرد می‌شوم.

❖ درباره بخش «اندیشه و پیشنهاد» باید صادقانه بگویم، یک نفر می‌رود از روی کتاب‌های کمک‌آموزشی می‌نویسد، بقیه هم از روی آن کپی می‌کنند. یا خودشان می‌روند از همان کتاب‌ها می‌نویسند. به نظر من جای «اندیشه و پیشنهاد» باید «مباحثه» جدی گرفته شود. آن وقت درس دینی و قرآن از تمام درس‌ها جذاب‌تر می‌شود. می‌شود کار دیگر هم کرد: بچه‌ها سؤال‌های خود را مکتوب و آن‌ها را در کلاس بیان کنند.

❖ دوستان تمام موارد را گفتند، ولی موضوعی بسیار مهم هنوز برای من مطرح است. دلم می‌خواهد ما را از حالت تقلید خارج و به میدان تحقیق وارد کنند. یعنی خود کتاب درسی، منبعی بشود برای تحقیق. منظورم این نیست که تمام کتاب چنین باشد، ولی روح حاکم بر کتاب باید این گونه باشد.

❖ آنچه کتاب درباره نماز به من داد، شاید فقط ده درصد برایم مفید بود. اما خودم مدتی کمبودی احساس می‌کردم، آن وقت این کمبود با نمازخوانی مرتفع شد. زیرا کتاب نمی‌توانست مرا از نظر روحی، اقناع کند.

ایمان زمانی نسب:

❖ دانش‌آموزان مدرسه به من گفتند که یادآوری کنم، از جمله نکته‌های مثبت کتاب پایه سوم، آوردن آیات قرآنی در آن است. زیرا این آیات با موضوع و محتوای درس خیلی ارتباط دارند و به فهم مطلب کمک می‌کنند. همچنین به نظر بنده و دوستانم، درس پنجم، درسی قوی است که به امامت حضرت علی (ع) و دلایل شیعه در این باره می‌پردازد.

❖ ضعف کتاب موجود این است که از آرای اهل سنت درباره امامت چیزی ندارد. بنده تحقیق کرده‌ام که شیعه در این زمینه هیچ ضعیفی ندارد. اطمینان دارم اگر در کنار دلایل شیعه در بحث امامت، حرف‌های اهل سنت را بیاوریم، به راحتی می‌شود با آن‌ها بحث کرد. اگر این کار بشود، فایده دیگری هم دارد: وقتی از ما درباره نظر اهل سنت پرسند، می‌توانیم بیان کنیم و طرف گفت‌وگوی ما متوجه شود ما با دانستن آرای اهل سنت درباره امامت، معتقد به قوت شیعه هستیم.

❖ ضعف ما این است که همیشه منتظریم اتفاقی بیفتد و بعد به دنبال حل مشکل برویم. صحبت من بازمی‌گردد به عرفان‌های نوظهور در غرب و تحقیقی که آنان در زمینه معنویت در زندگی و معنویت در سازمان می‌کنند. به همین دلیل جوانان غربی و برخی از جوانان ما جذب این نوع عرفان‌ها می‌شوند. جای بررسی این موضوع در کتاب خالی است. نمی‌خواهم بگویم تمام موارد مطرح شوند. آوردن نمونه‌هایی از این نوع عرفان و معنویت و بررسی آن‌ها کفایت می‌کند تا دانش‌آموزان به اصل آنچه در این زمینه وجود دارد، پی ببرند.

❖ با دوستان موافقم که کمبود داستان در کتاب کاملاً محسوس است.

❖ کتاب بیشتر باید به اخلاق عملی بپردازد، اما به جای آن به اخلاق نظری توجه نشان داده است؛ به‌ویژه که هدف کتاب، فرهنگ‌سازی است. به این دلیل جا دارد که اخلاق عملی جای برخی از مطالب را بگیرد. در داستان‌ها می‌توان اخلاق عملی پیامبر (ص) و امامان (ع) را مشاهده کرد.

❖ ما می‌گوییم دین اسلام خوب است، قبول! ولی بیاییم با زبان آمار، خوبی آن را عینی و تقویت کنیم. برای مثال، بیاییم با زبان آمار امتیازهای جامعه دین‌دار را نسبت به جامعه‌ای که به دین توجه ندارد، نشان دهیم. یا نشان دهیم که فرد نمازخوان و فرد نماز نخوان چه تفاوتی دارند. این کار را باید آماری و کمی نشان داد.

خانم ندر خانلو:

❖ ضمن اینکه با گفته‌های هم‌کلاسی‌ها موافقم،

ما می‌گوییم دین
اسلام خوب است،
قبول! ولی بیا بیا با
زبان آمار خوبی آن را
عینی و تقویت کنیم.
برای مثال، بیا بیا با
زبان آمار امتیازهای
جامعه دین دار را
نسبت به جامعه‌ای که
به دین توجه ندارد،
نشان دهیم. یا نشان
دهیم که فرد نماز خوان
و فرد نماز نخوان چه
تفاوتی دارند. این کار
را باید آماری و کمی
نشان داد

پیام آیات در کتاب دقیق‌تر پرداخته می‌شد؛ زیرا در کنکور بیشتر از پیام آیات می‌آید. در این صورت، دانش‌آموز مقصود آیه را در می‌یابد و با آن ارتباط قلبی برقرار می‌کند و در کنکور هم موفق‌تر خواهد بود.

🔹 نتیجه‌گیری درس پنجم، روی من خیلی تأثیر داشت و توانستم نتیجه کلی را به همراه نکات اصلی درس متوجه شوم. به نظر من لازم است نتیجه‌گیری برای درس‌های دیگر هم بیاید. می‌توان این نتیجه‌گیری را به موضوع «بحث» مورد نظر دوستان تبدیل کرد.

مینا شاعری زاده:

🔹 زیر مطلب برخی از «اندیشه و تحقیق» درس‌ها، تعداد سؤال‌ها زیاد است. همچنین، یک سؤال درباره یک مطلب خاص به شکل‌های مختلف تکرار می‌شود که جواب همه سؤال‌ها یکی است. تکرار سؤال‌ها دانش‌آموز را در امتحان گیج می‌کند. باید سؤال‌های مشابه و اضافی حذف شوند. 🔹 غیر از پیام آیات، متن کتاب هم بر من تأثیر گذاشت. به همین دلیل موردی را که نمی‌شد در کلاس مطرح کرد؛ زیرا وقت کم است، خودم دنبالش را گرفتم و به نتیجه مناسب رسیدم. این کار به من در امتحان هم کمک کرد. به این صورت که حجم زیاد مطالب کتاب سبب می‌شود، گاهی اگر حفظ هم بکنی، از یادت برود. ولی آنچه که بنده با مطالعه و از روی استدلال دریافته بودم، فراموش نکردم و پاسخ را درست نوشتم. خوش‌بختانه معلم نیز قبول کرد و نمره داد.

🔹 نباید از یاد برد، دانش‌آموزی که نمی‌خواهد دنبال این موضوع‌ها برود، هر چند کتاب جذاب هم باشد، باز در او تأثیری ندارد. به عکس، کسی که بخواهد یاد بگیرد، یک نکته کوچک می‌تواند او را دنبال یادگیری و فهم مطلب بفرستد.

🔹 گذشته از اینکه در کتاب باید به فرقه‌های نوظهور توجه شود، باید این مسائل بررسی شوند که چرا برخی از جوانان مسلمان، تعهدی به دین خودشان ندارند، ولی برای این فرقه‌ها فداکاری می‌کنند.

معصومه دهقانی:

🔹 وضعیت کنونی کتاب بچه‌ها را مجبور می‌کند، مطالب را حفظ کنند. در حقیقت کسی مطالب را به قصد فهمیدن یاد نمی‌گیرد.

🔹 باید درباره «ولایت فقیه» و «رهبری» توضیح بیشتر، دقیق‌تر و عینی‌تری بدهند تا ابهام‌های موجود رفع شوند.

باید اضافه کنم به‌ویژه مطالب درس ششم (تداوم و رسالت) خیلی به هم نزدیک‌اند. این درس را فقط باید حفظ کرد و به درد امتحان نهایی می‌خورد.

🔹 درباره «ولایت فقیه» باید توضیحات بیشتر و ساده و روشنگری بیاید. لازم است به بحث‌های سیاسی مرتبط با این موضوع بیشتر پرداخت. آنچه اکنون در کتاب آمده، چالش‌برانگیز است که پاسخ می‌طلبد.

🔹 فهمیدن درس دوم و درس ششم آسان نیست. برای آسان کردن آن‌ها باید، از جمله آن‌ها کم کرد و مطالب داستانی‌تر مطرح شوند.

🔹 در طراحی کتاب خوب بود جای شماره برخی از صفحه‌ها تغییر می‌کرد.

🔹 برای ایجاد جاذبه بیشتر، خوب است در ابتدای هر درس، سخنی از یکی از امامان معصوم (ع) بیاید که با محتوای درس هماهنگی دارد. این کار کمک می‌کند تا دانش‌آموز از ابتدا به محتوای کلی درس برسد.

🔹 احکام باید با زبان روان، همه‌فهم و شیرین بیان شوند تا همه بچه‌ها جذب آن‌ها شوند و در عمل بدان‌ها رغبت نشان دهند. باید فهمید که چه ارتباطی بین نماز خوان، متن نماز و خدا وجود دارد. در این صورت، علاقه به نماز خوانی بیشتر می‌شود.

طه سماواتی:

🔹 درس پنجم «گستره رسالت پیامبر (ص)» یکی از درس‌های موفق این کتاب است که در آن موضوع جانشینی پیامبر (ص)، یعنی امامت مطرح می‌شود؛ زیرا بیان موضوع همراه با نقل داستان است. بنده به یاد دارم وقتی دبیر محترم درس می‌داد، توجه بچه‌ها را جلب می‌کرد. متأسفانه بیشتر درس‌ها، چنین وضعی ندارند و بچه‌ها سر کلاس به حرف معلم توجه نمی‌کنند. به نظر من جای قصه‌های قرآنی و جریان شیوه زندگی امامان (ع) در کتاب خالی است.

🔹 پرداختن به موضوع‌های مختلف از ابعاد متفاوت، نکته مثبت کتاب است که شک و تردیدها را از میان برمی‌دارد. برای مثال، تیتیر «ممنوعیت از نوشتن احادیث پیامبر اکرم (ص)» ابتدا تشریح می‌شود، بعد تذکر می‌دهد که این ممنوعیت شامل حال پیروان امامان (ع) نشد و آنان راه امامان (ع) را ادامه دادند که نمونه‌ای از همه‌جانبه‌نگری در کتاب است.

🔹 در کتاب، مؤلفان محترم خوب توانسته‌اند آیات مناسب را جدا کنند. اما به تفسیر آیات به اندازه لازم توجه نشده است. همچنین پیام آیات به صورت «جای خالی» تدوین شده است. در حالی که باید به

دیدگاه فلاسفه در بارهٔ نفس

معصومه عامری

دانشجوی دکتری رشته کلام اسلامی و دبیر دبیرستان های شاهرود

چکیده

نظریهٔ قدیم بودن نفس به افلاطون نسبت داده می‌شود، با این توضیح که ارواح انسانی موجودات مجرد عقلی هستند که پس از حدوث بدن از عالم مجردات نزول می‌کنند و هر کدام به بدن خاصی خود تعلق می‌گیرند. از نظر مشائیین، نفس حدوثاً و بقائاً روحانی است و صدرالمتألهین نیز حدوث نفس را جسمانی و بقای آن را روحانی می‌داند.

کلیدواژه‌ها: نفس، قدم، حدوث روحانی نفس

تصویر برگرفته از ترمیم حسین نژاد

مقدمه

قبل از ورود به مسئله لازم است ابتدا تأکید کنیم که منظور از حدوث حدوث زمانی است نه حدوث ذاتی، یعنی اینکه موجودی در یک زمانی وجود نداشته، سپس موجود شده است. زیرا تمام موجودات به غیر از خدا، چون مخلوق اند ذاتاً حادث اند. در مورد اینکه همه مخلوقات اعم از مجرد و غیرمجرد، ذاتاً حادث اند اختلافی میان فلاسفه وجود ندارد. پس اگر می‌گوییم: آیا نفس حادث است یا قدیم؟ منظور این است که آیا نفس از اول وجود داشته یا خیر؟ و آیا زمانی بوده که نفس وجود نداشته است، بلکه یک زمانی گذشت و نفس وجود نداشت و سپس موجود شد؟

اقوال در حدوث نفس نظریه افلاطون

از دیدگاه افلاطون، ارواح و نفوس آدمیان، به‌ویژه جزء عاقله آن‌ها، پیش از اینکه وارد کالبد مادی آدمیان شوند، در عالم معقولات وجود داشته‌اند. به عبارت دیگر، از دیدگاه افلاطون نفس و روح آدمی قدیم است نه حادث (رحمانی، ۱۳۸۹: ۸۲).

بنابراین تعلم و یادگیری چیزی جز یادآوری نیست و «چون روح... مرگ‌ناپذیر است و بارها زندگی را از سر می‌گیرد، در این جهان بسی چیزها و حتی می‌توان گفت همه چیز را می‌بیند و می‌شناسد... پس مانعی نیست که هر که چیزی را به یاد می‌آورد، اگر از جست‌وجو باز نایستد، همه چیز را به یاد بیاورد. این یادآوری را مردمان آموختن می‌نامند، ولی پژوهیدن و آموختن در حقیقت جز به یاد آوردن نیست» (ابن سینا، ۱۳۶۲: ۹۶-۹۱). در نتیجه، «ناچار ما باید چیزی را که در این زندگی به یاد می‌آوریم، در زندگی پیشین آموخته باشیم و اگر روح ما پیش از آنکه در قالب کنونی درآید وجود نمی‌داشت، چنین امری امکان‌پذیر نبود و همین خود دلیل است بر اینکه روح باید از آغاز وجود داشته باشد و تا ابد زنده بماند» (همان: ۱۰۸).

نظریه ابن سینا

ابن سینا به پیروی از ارسطو و سنت مشایی و در مخالفت با نظریه افلاطونی قدم نفس، بر آن است که روح و نفس ناطقه انسانی قدیم نیست، بلکه حادث است و با تکمیل مزاج و حدوث بدن مادی انسانی از طریق عقل فعال و واهب‌الصور، روح و نفسی برای آن ایجاد و افاضه می‌شود تا در آن تصرف تدبیری نماید (دری، ۱۳۶۰: ۲۵۳).

پس هرگاه عناصر اربعه با یکدیگر ترکیب شوند و مزاجی حاصل شود، از نحوه امتزاج و درجات قرب و بُعد مزاج به اعتدال، کائنات و مخلوقات پدید می‌آیند (پیشین).

ابن سینا درباره حدوث نفس ناطقه انسانی می‌گوید: «ان الأنفس الإنسانية حادثه مع حدوث الأبدان الإنسانية» (ابن سینا، ۱۴۰۵: ۲۲۲). یعنی ارواح و نفوس

آدمیان با ایجاد و حدوث اجساد و ابدان مادی‌شان ایجاد و حادث می‌گردد.

از این رو نظریه افلاطون مبنی بر هستی قبلی نفس و روح آدمی در جهان برین و عالم معقولات و تقدم وجودی آن بر بدن باطل است. بنابراین، «نفس مردم حادث است با حدوث بدن» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ج ۲، ۱۹۹؛ دانش‌رشت، ۱۳۳۶: ۲۳۴). نه موجود پیش از بدن. «پس معلوم شد که نفس مردم پیش از بدن موجود نیست، بلکه چون جسم پدید آید و مستعد قبول نفس شود، مزاجی خاص نفس بدو بیوندد از واهب صور تا تدبیر آن جسم کند» (رحمانی، ۱۳۸۹: ۹۲).

ابن سینا دو برهان برای اثبات حدوث نفس ناطقه انسانی و در نظریه قدم آن به شرح زیر اقامه می‌کند:

برهان اول

ارواح و نفوس ناطقه انسانی از لحاظ نوع متفق اند نه متکثر، اما نسبت به ابدان خود مختلف و متکثرند. پس ارواح آدمیان نوعاً یکی، اما نسبت به ابدان کثیرند. حال اگر ارواح انسانی - بر فرض محال - قبل از ابدان و در عالم دیگری موجود باشند ذاتاً یا کثیر و مختلف اند و یا واحد و متفق.

اگر ذاتاً کثیر و مختلف باشند، تکثر، تخالف و تغایر شان یا از جهت ماهیت و صورشان است یا از جهت نسبت ماهیتشان با ابدان. شق اول یعنی تکثر و تخالف ماهوی و صوری مستحیل است، زیرا ارواح و نفوس آدمیان از لحاظ ماهیت و صورت، واحد و یگانه است نه کثیر و مختلف. اما شق دوم یعنی تکثر از لحاظ ابدان باطل نیست، زیرا تکثر و تخالف ارواح و نفوس انسانی - همان طوری که بیان شد، به واسطه ابدان مادی است و لا غیر. پس محال است که نفوس و ارواح آدمیان قبل از دخول در ابدان مادی و پیش از ورود کالبد جسدانی متکثر و متغایر باشند.

و اما شق دوم یعنی وحدت و یگانگی ارواح و نفوس انسانی قبل از دخول در ابدان مادی نیز باطل است، زیرا اگر مثلاً دو نفس در دو بدن حاصل شود، یا آن دو نفس دو قسم از نفس واحدند یا یک نفس واحد در دو بدن مختلف است. اگر آن دو نفس دو قسم از نفس واحدی باشند، لازم می‌آید که چیز واحدی که بزرگی و حجمی ندارد بالقوه تقسیم به دو چیز شود و تقسیم بالقوه امر واحدی که بزرگی و حجمی ندارد مستحیل است.

اما شق دوم فرض مزبور، یعنی اگر نفس واحدی در دو بدن متغایر و متخالف ایجاد و حاصل شود نیز مانند فرض اول باطل است و بطلان آن نیازی به اقامه برهان و ارائه ادله ندارد و ارائه برهان چیزی جز اتلاف وقت و تکلف نیست. بنابراین، هرگاه مزاجی کامل و مستعد گردد و بدنی صالح و آماده قبول نفس مدبری در عالم محسوسات ایجاد و حادث شود، عقل فعال و واهب‌الصور، روح و نفسی را برای تدبیر در آن بدن ایجاد و

از دیدگاه افلاطون، ارواح و نفوس آدمیان، به‌ویژه جزء عاقله آن‌ها، پیش از اینکه وارد کالبد مادی آدمیان شوند، در عالم معقولات وجود داشته‌اند. به عبارت دیگر، از دیدگاه افلاطون نفس و روح آدمی قدیم است نه حادث

ابن سینا به پیروی از ارسطو و سنت مشایی و در مخالفت با نظریه افلاطونی قدم نفس، بر آن است که روح و نفس ناطقه انسانی قدیم نیست، بلکه حادث است و با تکمیل مزاج و حدوث بدن مادی انسانی از طریق عقل فعال و واهب‌الصور، روح و نفسی برای آن ایجاد و افاضه می‌شود تا در آن تصرف تدبیری نماید

احداث می‌کند تا آن را به‌کار برد و در آن تصرف تدبیری نماید (شیرازی، ۱۳۶۶: ۳۲۸).

برهان دوم

ابن‌سینا برهان دیگری بر حدوث نفوس انسانی اقامه می‌کند. وی در تقریر برهان مزبور می‌گوید:
بر نفوس ناطقه احوالی عارض می‌شوند که هرگز از لوازم آن‌ها، از آن جهت که نفس‌اند، نیستند، وگرنه لازم می‌آمد که همه نفوس در آن‌ها شریک باشند و حال آن که چنین نیست. احوال مزبور اولاً سبب تشخیص نفوس می‌گردد، ثانیاً دارای ابتدای زمانی هستند، زیرا ممکن است سببی عارض نفسی گردد که هرگز عارض نفس دیگری نشود. پس چیزی که نفسی به آن تشخیص می‌یابد حادث است نه قدیم و نفسی نیز که به واسطه امر حادث مشخص می‌گردد باید حادث باشد نه قدیم. پس نفس ناطقه انسانی حادث به حدوث بدن است نه قدیم (شیرازی، بی‌تا: ۱۹).

نظریه ملاصدرا

از دیدگاه افلاطون و هم از دیدگاه ارسطو، نفس روحانی‌ست؛ به این معنا که نفس اعم از اینکه قدیم باشد یا حادث، ذاتاً روحانی‌ست و در هر دو حالت مجرد از جسم و جسمانیت است، اما ملاصدرا بر خلاف افلاطون بر آن است که نفس آدمی حادث به تکمیل مزاج است و برخلاف ارسطو بر آن است که نفس آدمی جسمانیة الحدوث است نه روحانیة الحدوث (سبزواری، بی‌تا: ۳۰۳). بنابراین، از دیدگاه ملاصدرا، نفس آدمی حادث است، اما نه روحانیة الحدوث بلکه جسمانیة الحدوث است و باقی‌ست اما نه جسمانیة البقاء بلکه روحانیة البقاء. پس «باید دانست که نفس انسان موجودی است جسمانی الحدوث (بدین معنا که در آغاز امر و ابدای حدوث و تکون، از همین مواد و عناصر موجود در این عالم پدید می‌گردد و در این هنگام صورتی است قائم به بدن)، ولی پس از استکمال و خروج از قوه به فعل و طی مراتب کمال موجودی‌ست روحانی البقاء (که در بقای ذات خویش نیازی به بدن ندارد، بلکه قائم به ذات خویش و فاعل بدون آلات و ادوات جسمانی‌ست) (شیرازی، ۱۱۸۱، ق: ۳۴۷). پس نفس آدمی جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است (خامنه‌ای، ۱۳۸۴: ۲۰۰).

ملاهادی سبزواری نظریه وی را به نظم کشیده است و می‌گوید:

النفس فی الحدوث جسمانیة

و فی البقاء تکون روحانیة (شیرازی، ۱۱۸۱ ق: ۳۴۷)
نفس (ناطقه) در (مرحله) حدوث، جسمانی و (اما) در (مرحله) بقا روحانی‌ست.

به این ترتیب، نفس آدمی در آغاز پیدایش و حدوث، جسمانی‌ست، اما با حرکت جوهری خود، نشأت، اطوار، اکوان، مراحل و منازل متعددی را برای استکمال خویش

طی می‌کند تا برای بقای خویش در معاد به تجرد برسد (شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۲۰). پس نفس آدمی مقام معین و حدود مشخصی ندارد، بلکه مقامات آن از هیولای اولی آغاز می‌شود تا سدره المنتهی و لقای الهی ادامه می‌یابد. نظریه ملاصدرا از راه حرکت جوهری مقدماتی دارد، به این شرح:

مقدمه اول: ماده به هیچ‌وجه ایستا نیست و دارای حرکتی دائمی در جوهر و اعراض خود است. این حرکت، ذاتی ماده است و در سراسر جهان ماده وجود دارد. مقدمه دوم: در هر موجود مادی، قابلیت و استعدادی نهفته است که هدف غایی آفرینش آن است و در ماده بدن انسان استعداد حدوث «نفس مجرد» نهفته است و این استعداد برای بروز خود به حرکت جوهری ماده نیاز دارد.

مقدمه سوم: اشتراک دو یا چند چیز در یک ماده دلیل نمی‌شود که هدف طبیعی و غایی آنان هم مشترک و متحد باشد. از این‌روست که می‌بینیم نبات و حیوان هر دو از ماده به‌وجود می‌آیند و هر دو تنفس و تغذیه و رشد و تولد و تناسل دارند، ولی یک شاخه آن حیوان می‌شود، ولی از نبات، نفس حیوانی به‌وجود می‌آید که دارای حرکت و قدرت جابه‌جایی‌ست ولی نبات این‌طور نیست. به همین‌گونه، حیوان و انسان نیز با وجود اشتراک در حرکت و تمام قوای نباتی، دو هدف طبیعی و دو غایت مختلف دارند، زیرا در ماده انسان استعداد انسان شدن و ظهور نفس انسانی نهفته است و با حرکت جوهری می‌تواند به این کمال برسد (شیرازی، ۱۱۸۱ ق: ج ۸، ۳۰۳). اما عقول مفارقه و طبایع مادی برخلاف نفوس انسانی دارای مقام مشخص و منزل معین‌اند، به این معنا که نه عقول مفارقه از حدی که برایشان معنی شده است خارج می‌شوند و نه طبایع جسمانی از مرزی که برایشان مشخص شده است بیرون می‌روند، زیرا عقول مفارقه روحانیة الذات والفعل‌اند و طبایع مادی جسمانیة الذات والفعل (شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۲۱۰ - ۲۲۰)، اما نفوس ناطقه به دلیل آنکه جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء‌اند برای استکمال خویش و بر اثر حرکت جوهری مراحل و منازل مختلفی را طی می‌کنند.

نتیجه‌گیری

افلاطون معتقد است که روح و نفس آدمی پیش از اینکه به عالم محسوسات هیوط نماید و وارد کالبد مادی گردد، در عالم معقولات، وجودی مجرد داشته و عالم به مثل و معقولات بوده است. بنابراین، روح و نفس آدمی قدیم است نه حادث. ابن‌سینا به پیروی از سنت مشایی و در مخالفت با نظریه افلاطونی معتقد است که روح و نفس ناطقه انسانی از طریق عقل فعال و واهب‌الصور، روح و نفسی برای آن ایجاد و افاضه می‌شود تا در آن تصرف تدبیری کند. ملاصدرا نیز برای اثبات حدوث نفس انسانی به معنایی که در حکمت متعالیه از آن می‌شود، ادله و براهینی را اقامه می‌نماید.

منابع

۱. ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله، الشفاء، منشورات مکتبه آية‌العلمی مرعشی نجفی، بی‌جا، ۱۴۰۴ ه. ق.
۲. ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله، المبدأ و المعاد، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، بی‌جا، ۱۳۶۲ ش.
۳. ابن‌سینا، حسین‌بن علی، کتاب النجاة، بیروت، منشورات دارالافتاء الجدیدة، الطبعة الاولى ۱۴۰۵ ق.
۴. خامنه‌ای، محمد، روح و نفس، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
۵. خواجوی، محمد، ترجمه اسفار اربعه، تهران، انتشارات مولی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ش.
۶. داناسرشت، اکبر (ترجمه)، روان‌شناسی شفا، الفن السادس من کتب الشفاء شیخ‌الرئیس حسین‌بن عبدالله‌بن سینا، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۳۶ ش.
۷. در، ضیاءالدین، ترجمه رسائل ابن‌سینا، تهران، انتشارات مرکز، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش.
۸. رحمانی، غلامرضا، خودشناسی فلسفی، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ش.
۹. سبزواری، ملاهادی، شرح منظومه، قم، انتشارات مصطفوی، بی‌جا، بی‌تا.
۱۰. شیرازی، صدرالدین، کتاب العرشیه، ترجمه غلام‌حسین آهنی، اصفهان، انتشارات مهدوی، بی‌جا، بی‌تا.
۱۱. شیرازی، صدرالدین (ملاصدرا)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۱۸۱ ق.
۱۲. لطفی، محمدحسن و رضا کاویانی، دوره آثار افلاطون، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
۱۳. مصلح، جواد، ترجمه و تفسیر الشواهد الربوبیه، تهران، انتشارات صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی، شرح الاسفار الاربعه، قم، مؤسسه امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.



گزارشی انریک نشست

نقد کتاب «زبان قرآن بانگاهی به چالش‌های کلامی تفسیر»

فریبا انجمی

این کتاب که جنبهٔ درسی دارد، برای دانشجویان رشته‌های «معارف قرآن» و «منطق فهم دین» در دورهٔ کارشناسی، برای طلاب سطح سه در رشتهٔ «تفسیر و علوم قرآن» به‌عنوان متن درسی درس «زبان قرآن» و برای دانشجویان «علوم قرآن و حدیث» و «تفسیر تطبیقی» در دورهٔ دکترا، به‌عنوان یکی از منابع درس «زبان قرآن» تألیف شد.

مؤلف در ادامه تشریح محتوای کتاب افزود: چهار مؤلفهٔ زبان قرآن در ۱۵ درس تدوین و ارائه شدند و در بحث معناداری زبان قرآن به رویکردهای متفاوت فیلسوفان غربی و علمای اصول توجه شد. سرانجام دیدگاه منتخب در زمینهٔ چیستی معنا تشریح گردید. در حوزهٔ واقع‌نمایی نیز مؤلف ابتدا دیدگاه‌هایی را که از آن‌ها «غیرواقع نمایانه» یاد می‌کند و در نزد برخی از

کتاب «زبان قرآن با نگاهی به چالش‌های کلامی تفسیر» نوشتهٔ حجت‌الاسلام دکتر ابوالفضل ساجدی، در سرای اهل قلم با حضور دکتر عبدالله نصری و دکتر قاسم پورحسن نقد و بررسی شد. این کتاب را انتشارات سمت (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها) و مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی و مؤسسهٔ

آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در سال ۱۳۹۲، با شمارگان ۲۰۰۰ نسخه منتشر کرده‌اند.

ابتدا دکتر ساجدی چارچوبی از کتاب خود را با عنایت به مقدمه‌اش چنین شرح داد: زبان قرآن گامی فراسوی روش درست وحی‌شناسی و پاسخگویی به بخش مهمی از چالش‌های تفسیری عصر حاضر است. در این کتاب، پس از طرح مباحث مقدماتی و مفهوم‌شناسی زبان، زبان دین، زبان دینی و زبان قرآن و پیشینهٔ تاریخی بحث در اسلام و غرب، مؤلفه‌های زبان غرب محور سخن قرار می‌گیرند. نگارنده باور دارد که زبان قرآن از چهار مؤلفهٔ معناداری، واقع‌نمایی، تألیفی بودن و شبکه‌ای بودن برخوردار است. لذا هر یک از چهار مؤلفه، بخشی از کتاب را به خود اختصاص داده‌اند.

دغدغه‌های غربی‌ها با آنچه در میان مسلمانان مطرح است متوجه کرد. به نظر حسن پور، مؤلف باید روشن می‌کرد روش کاری ما و دغدغه‌های ما درباره قرآن و زبان قرآن از دغدغه و روش کارشان در زمینه کتاب مقدس متفاوت است. وی اضافه کرد: «در عنوان کتاب باید تجدید نظر شود، زیرا بحث «کلامی» در آن مطرح نیست، بلکه بحث زبان‌شناسانه پی گرفته می‌شود و موضوع کلام با موضوع زبان‌شناسی متفاوت است.»

دکتر حسن پور ضمن اینکه پرداختن به فلسفه تحلیلی را بیش از حد لازم دانست، بر خلط زبان قرآن با زبان دین انگشت گذاشت. او گفت: «خلط دیگر چالش‌های کلامی (چالش‌های الهیاتی) است که در غرب وجود دارد و ما نداریم. خلط سوم این است که درست نیست در سنت اسلامی بحث‌های زبانی قرآن نداریم، بلکه به گفته نصر ابوزید، با کلامی مطرح‌کننده بحث‌های زبانی قرآن است.»

به باور دکتر حسین پور، ما می‌توانیم از روش و تکنیک کار غربی‌ها استفاده کنیم، ولی نظریه خود را شکل دهیم. وی به پیشگفتار کتاب نیز ایراد وارد کرد و آن را ناقص دانست، زیرا به مواردی که دکتر حسن قاسم‌پور بدان‌ها اشاره کرده، نپرداخته است.

منتقد، مقدمه و نتیجه را نیز ناکافی دانست و خواهان اصلاح و تکمیلشان شد.

به نظر این منتقد، لازم بود مؤلف در مقدمه می‌نوشت: «نظریه و ادعایی دارم و آن را بدین طریق آزمودم.» بعد هم روشن می‌کرد که روش کارش چیست.

وی به برخی از اصطلاح‌ها نیز اشکال وارد کرد؛ از جمله اینکه به جای «شبکه» می‌توانیم از اصطلاح «انسجام درونی» استفاده کنیم.

دکتر حسن پور متذکر شد، در قرآن زبان استعاری داریم، در حالی که در کتاب از زبان واقعیت و مجاز سخن رفته است.

مهم‌ترین پاسخ‌های حجت‌الاسلام دکتر ابوالفضل ساجدی به منتقدان این بود که وی خواسته است به چالش‌هایی که از طریق فلسفه دین به وجود آمده و به عرصه دینی ما وارد شده‌اند، پاسخ گوید. به این علت که این چالش‌ها از غرب آمده‌اند، لازم بود آرای صاحب‌نظران غربی نیز مطرح شوند. وی پذیرفت که به برخی از موضوع‌ها کم پرداخته است، اما علت را درسی بودن کتاب و محدودیت‌های نشر عنوان کرد.

نظریه مؤلف کتاب

با عنایت به این موضوع که مؤلف محترم کتاب

نویسندگان ایرانی در زمینه زبان قرآن یافته است، باز می‌نماید و در ادامه ریشه‌های غربی این رویکرد را پی می‌جوید که با نقد هر مورد همراه است و پاسخ اثباتی واقع‌نمایی زبان قرآن را بیان می‌دارد و به شبهه‌هایی مانند تردید در صدق گزاره‌های تاریخ قرآن یا دروغ مصلحت‌آمیز انگاشتن آیات وحی پاسخ می‌دهد.

درباره دو مؤلفه پایانی زبان قرآن، یعنی تألیفی و شبکه‌ای بودن، مثل قبل دیدگاه‌های معارض را با رویکردهای تک‌بعدی مطرح می‌کند که شامل زبان‌های ابراز احساسات، اسطوره، نمادین، مجازی، سلبی، قوم، فطری و هدایت همراه با نقد آن‌ها می‌شود و در نهایت نظریه تألیفی- شبکه‌ای خود را مطرح می‌کند. وی در پایان، تفاوت این کتاب را با کتاب قبلی‌اش که با عنوان «زبان دین و قرآن» منتشر شده است، فهرست‌وار بیان کرد.

دکتر عبدالله نصری که پس از مؤلف کتاب آرای خود را درباره کتاب «زبان قرآن، با نگاهی به چالش‌های کلامی تفسیر» بیان کرد، بر اهمیت آن از جنبه درسی بودن برای دانشجویان و طلاب سطح سه حوزه‌های علمیه تأکید کرد و گفت: «از کتاب خیلی استفاده کرده‌ام.»

وی یادآوری کرد که خوب است در کتاب‌های تفسیری مربوط به قرآن پژوهش شود تا معلوم شود مفسران چقدر به زبان قرآن پرداخته‌اند. نصری یکی از دلایل توجه زبان‌شناسانه در غرب به کتاب مقدس را مشکل تثلیث دانست که توانسته‌اند از این طریق برای آن توجیه زبان‌شناسانه پیدا کنند.

از جمله مهم‌ترین انتقادهای دکتر نصری به نویسنده کتاب، زود رد شدن از موضوع‌های مطرح در کتاب بود. وی بر خلط شدن برخی از موضوع‌ها در کتاب مثل بحث زبان‌شناسی و معناداری در بخش شبکه‌ای بودن زبان قرآن انگشت گذاشت. انتقاد دیگرش را به استفاده از تمثیل در مفهوم دوگانه وارد کرد که در جایی در حد لفظ و در جایی به عنوان گزاره آمده است.

دکتر عبدالله نصری به اختلاف نظر زبان‌شناسان درباره زبان عرف درباره فرهنگ بودن آن یا وجه زبان‌شناسانه آن هم اشاره کرد. در بخش دیگری از صحبت‌هایش نیز گفت: «با توجه به اهمیت علم اصول، در کتاب خیلی مختصر به آن توجه شده و مؤلف محترم حق مطلب را ادا نکرده است.»

انتقاد دیگر این بود که نویسنده به دیدگاه‌های متفکران غربی بیش از نگاه متفکران خودمان اهمیت داده است.

دکتر حسن قاسم‌پور مهم‌ترین انتقاد را تفاوت

دکتر عبدالله نصری
که پس از مؤلف
کتاب آرای خود را
درباره کتاب «زبان
قرآن، با نگاهی به
چالش‌های کلامی
تفسیر» بیان کرد،
بر اهمیت آن از
جنبه درسی بودن
برای دانشجویان
و طلاب سطح سه
حوزه‌های علمیه
تأکید کرد و گفت:
«از کتاب خیلی
استفاده کرده‌ام.»

گفته است در باب زبان قرآن، نظریهٔ زبان تألیفی- شبکه‌ای را مطرح کرده است، به این علت، برای اطلاع مخاطبان مجلهٔ رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، از نتیجه (ص ۲۷۵-۲۷۸) درس‌های سه‌گانهٔ مربوط به موضوع، مفاهیم اصلی را استخراج می‌کنیم: «به‌نظر می‌رسد زبان قرآن زبان تألیفی- شبکه‌ای واقع‌نما و معنادار است. این نظریه از چهار مؤلفه برخوردار است که هر یک نافی بخشی از نظریات بدیل است. این چهار مؤلفه عبارت‌اند از: معناداری، واقع‌نمایی، تألیفی بودن و شبکه‌ای بودن:

۱. **قید معناداری:** نافی رویکردهایی است که زبان همهٔ ادیان و متون مقدس آن‌ها، از جمله زبان قرآن، را بی‌معنا می‌دانند. **قید واقع‌نمایی** نافی رویکردهایی مانند زبان احساسات، زبان اسطوره و زبان نمادین به معنایی خاص است که جنبهٔ معرفت‌بخشی گزاره‌های قرآنی را نافی می‌کند.

۲. **قید تألیفی** نافی رویکردهایی است که زبان قرآن را عناوینی چون فطرت، ولایت، هدایت، نمادین، عرف عام و عرف خاص محدود می‌سازند. **قید شبکه‌ای** نافی رویکردهایی است که زبان قرآن را فقط تألیفی می‌نامند و به جنبهٔ شبکه‌ای آن توجه ندارند.

«... در نتیجه، بنا بر دیدگاه برگزیده که معنا همان صورت ذهنی است، به هر دلیلی برای ما چنین صورتی ایجاد شود، معنا محقق شده است.»

از جمله معیارهایی که در حوزهٔ معناداری مطرح شده‌اند، معیار تجربه‌گرایانه است که مثبت‌گرایان منطقی عرضه کرده‌اند. این نظریه به مشکلات عدیده‌ای گرفتار است که به‌دلیل فراوانی اشکالات، به‌تدریج حامیان نخستین خود را نیز از دست داد. براساس آخرین گفتار آیه، بهترین حامی و سخنگوی این جریان فکری، «مهم‌ترین نقیصهٔ آن این بود که تقریباً تمام آن باطل و عاری از حقیقت بود.»

۲. **قید واقع‌نمایی** نافی رویکردهای غیرمعرفت‌بخش در زبان قرآن است. کسانی مانند ویتگنشتاین بر نفسی این صفت تأکید دارند. برخی از نویسندگان داخلی نیز به پیروی از این نظریات، در مباحث خود غیرواقع‌نمایی را مفروض گرفته‌اند. دلیل عام وی بر جداسازی انواع بازی‌های زبانی و نحوه‌های حیات که از جمله ثمرات آن غیرمعرفت‌شناسی گزاره‌های دینی است، بر اصولی استوار است که جز اصل نخست آن، (تنوع کاربرد واژه‌ها) بقیه ناتمام‌اند. در صورتی مدعای وی دفاع‌شدنی است که تمام اصول آن درست باشد، در حالی که چنین نیست. او به نظریات دیگر مثل نظریهٔ ابراز احساسات‌گرایی یا ابزارگرایی

و نگرش اسطوره‌ای نیز می‌پردازد و می‌آورد: «دلایل درون‌متنی و برون‌متنی، معرفت‌بخشی قرآن را آشکار می‌سازد. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: رابطهٔ گزاره‌های قرآنی و واقعیات خارجی؛ حاکمیت اصل معرفت‌بخشی در محاورات عقلا و کاربرد آن در قرآن، برخورداری پیامبر (ص) از معجزهٔ قرآنی و کرامات نبوی، و قابلیت اثبات عقلی یا تأیید تجربی بیشتر آموزه‌های اسلام. دلیل درون‌متنی نیز سبک بیان قرآن است که بر شیوهٔ نویسنده‌ای است که آموزه‌های واقع‌نما ارائه می‌دهد.»

دربارهٔ زبان تمثیل می‌توان گفت: «در مباحث زبان دین در کتاب‌های غربی، غالباً مراد از نگرش تمثیلی، رویکرد مورد نظر آکویناس است که وی آن را در راستای نحوهٔ سخن گفتن از خدا و صفات وی به کار برده است. هیچ یک از دو تبیین معروف وی دربارهٔ این اصطلاح یعنی تمثیل نسبت و تناسب پذیرفتنی نیست. آنچه در زمینهٔ زبان قرآن تا اندازه‌ای می‌تواند پذیرفته شود، تمثیل ادبی است. البته اگر منظور این باشد که خداوند برای تبیین آموزه‌های خود فقط از تمثیل بهره جسته است، سخنی ناتمام است، اما اگر مراد بهره‌گیری از این زبان در کنار دیگر روش‌ها باشد، کلامی صادق است.

وی به زبان فطرت و هدایت و زبان قوم تلقی کردن نیز می‌پردازد.

۳. اگر بخواهیم وصفی برای زبان قرآن بیان کنیم که دربردارندهٔ دیگر ویژگی‌ها باشد و آن را از متون دیگر ممتاز سازد، زبان تألیفی- شبکه‌ای واقع‌نما و معنادار است. رویکردهای بدیل زبان تألیفی، دیدگاه‌های تک‌بعدی به قرآن است؛ مانند زبان نمادین، ظاهرگرا، سلبی، تمثیلی، مجازی، قوم، عرفی، فطرت و هدایت. تعداد لایه‌های فهم، اقتضای به‌کارگیری زبان تألیفی را دارد، به این معنا که عناصری از زبان‌ها را به‌صورت ترکیبی در برگیرد. قرآن لایه‌های متعددی در موضوع، روش و مخاطب دارد که به لایه‌های معنایی می‌انجامد. هر متنی دارای نوعی وحدت است؛ برخی از عناصر وحدت‌بخش در متون عبارت‌اند از: موضوع، روش، هدف و پیام، نویسنده و مخاطب. قرآن با وجود تعدد لایه‌ای در این ابعاد، وحدت شبکه‌ای دارد.

با توجه به آنچه بیان شد، روشن می‌شود که زبان قرآن جلوه‌های هنری ویژه‌ای دارد که آن را از دیگر زبان‌ها ممتاز می‌سازد. کتابی که بتواند در عین معناداری، ویژگی‌هایی چون معرفت‌بخشی و تألیفی- شبکه‌ای بودن را دارا باشد، زبانش چندبُعدی و قطعاً شاهکار است که هنرمندانه به بیان معارف دینی پرداخته و بی‌نظیر است.»

دربارهٔ زبان تمثیل می‌توان گفت: «در مباحث زبان دین در کتاب‌های غربی، غالباً مراد از نگرش تمثیلی، رویکرد مورد نظر آکویناس است که وی آن را در راستای نحوهٔ سخن گفتن از خدا و صفات وی به کار برده است



دو کتاب درسی اخلاق در

مقایسه محتوای کتاب عربی اول راهنمایی
(قدیم) و کتاب عربی هفتم (جدید) از نظر
میزان توجه به فضایل اخلاقی

عالیه ایزدی

محسن بزرگر، دبیران آموزش و پرورش استان فارس

چکیده

این پژوهش با هدف مقایسه میزان توجه به فضایل اخلاقی در محتوای کتاب‌های عربی اول راهنمایی و عربی هفتم متوسطه اول با روش تحلیل محتوا انجام شد. واحد تحلیل محتوا، جملات عربی مندرج در محتوای این دو کتاب و سؤال پژوهش از این قرار بود: «نتایج مقایسه میزان توجه به فضایل اخلاقی در محتوای کتاب عربی اول راهنمایی و عربی هفتم چگونه است؟»

نتایج حاصل از تحقیق نشان داد که در محتوای کتاب عربی اول راهنمایی در ۴۳ جمله برابر با ۵/۷۳ درصد و در محتوای کتاب عربی هفتم در ۷۹ جمله برابر با ۹/۵۶ درصد، به فضایل اخلاقی توجه شده است. بنابراین در محتوای کتاب عربی هفتم ۳/۸۳ درصد به فضایل اخلاقی بیشتر پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: فضایل اخلاقی، تحلیل محتوا، آموزش زبان عربی، کمال انسان



مقدمه

انسان فطرتاً به سمت کمال گرایش دارد و برای رسیدن به کمال مطلق آفریده شده است؛ زیرا هر چه در مسیر کمال پیش می‌رود، خواهان به‌دست آوردن درجات بالاتری از آن است. وجود بی‌نهایت کمال مطلق، براساس تعلیم دین اسلام، وجود خداوند متعال است. بنابراین کمال انسان و مطلوب نهایی او در هر چه نزدیک‌تر شدن به سرچشمه هستی و قرب پروردگار است. آیات قرآن و روایات معصومین نیز شاهد گویایی بر این مطلب هستند. خداوند در قرآن کریم بالاترین درجات کمال بنده را لقای پروردگار و بازگشت به سوی حق معرفی کرده است: «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی، و ادخلی جنتی» (فجر/ ۳۰-۲۷)؛ ای نفس مطمئنه به حضور پروردگار باز آی که تو خشنود و او راضی از توست. در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت من داخل شو. حال با توجه به اینکه کمال نهایی انسان وصول به مقام قرب الهی است، در نتیجه هر فعل و صفتی که انسان را در رسیدن به این مرتبه یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قرب پروردگاری باشد و یا زمینه را برای سیر الی الله فراهم کند، فضیلت محسوب می‌شود. از همین روست که تمام عبادات اعم از واجب و مستحب در زمره فضایل اخلاقی به‌شمار می‌روند. بنابراین در نظام اخلاقی اسلام، هر آنچه که موجب تقرب انسان به پروردگار و وصول به کمال مطلق باشد و با انگیزه خداجویانه و کسب رضایت الهی صورت پذیرد، دارای ارزش اخلاقی خواهد بود و فضیلت به‌حساب می‌آید؛ گرچه ممکن است در دسته‌بندی فضایل، دربرگیرنده فضایل خاص‌تری باشند (رحیمی، ۱۳۸۸).

از جمله اهدافی که می‌توان برای آموزش و پرورش برشمرد، رشد فضایل اخلاقی و تزکیه دانش‌آموزان بر پایه تعالیم اسلام است. مدرسه وظیفه آماده کردن نسل جدید را برای جامعه امروز بر عهده دارد. انتظار عموم از آموزش و پرورش در مرحله اول این است که دانش‌آموزانی تربیت کند که در جامعه درست زندگی کنند. امروزه، علی‌رغم ایجاد تغییرات عمیق فرهنگی و تغییر در شیوه‌های زندگی، بسیاری از افراد در رویارویی با مسائل زندگی فاقد توانایی‌های لازم و اساسی هستند و همین امر آنان را در مواجهه با مسائل و مشکلات روزمره و مقتضیات آن آسیب‌پذیر کرده است (جمشیدیان و همکاران، ۱۳۹۲).

کتاب عربی می‌تواند بیانگر فضایل اخلاقی برای پرورش رشد اخلاقی دانش‌آموزان باشد و از آنجا که محتوای کتاب عربی اول راهنمایی دارای رویکرد «قاعده محور» است، بیشترین کاربرد جملات برای فهم بهتر قواعد صورت گرفته و توجه چندانی به متن در زمینه رشد

اخلاقی و گسترش فضایل اخلاقی صورت نگرفته است. اما با توجه به راهنمای برنامه درسی رویکرد محتوای عربی هفتم به این شرح است: «پرورش مهارت‌های چهارگانه زبانی به منظور فهم عبارات و متون اسلامی و کمک به فهم بهتر زبان و ادبیات فارسی» (اشکبوس و همکاران، ۱۳۹۲).

این رویکرد دانش‌آموز را برای فهم بهتر قرآن و متون دینی و ادبیات فارسی یاری می‌دهد. راهنمای برنامه درسی جدید در مقایسه با راهنمای برنامه پیشین دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. تعیین رویکرد «فهم عبارت» و حاکمیت بخش درک مطلب، کاربرد واژگان، جمله‌سازی و متن محوری به جای قاعده‌محوری؛

۲. کاستن از حجم قواعد و صرف نظر از قواعدی که امکان چشم‌پوشی از آن‌ها در این فرایند آسیبی به رویکرد فهم عبارت و متن وارد نمی‌سازد. در عوض توجه بیشتر به متن و مفردات پرکاربرد و کلیدی برای یادگیری زبان عربی به‌عنوان زبان قرآن؛

۳. مشارکت میان گروه زبان عربی با گروه‌های درسی هم‌سو، از جمله گروه زبان فارسی، زبان انگلیسی و دینی و قرآن؛

۴. هم‌سو ساختن برنامه با اهداف شورای عالی وزارت آموزش و پرورش و برنامه درسی ملی؛

۵. به‌کارگیری تجربیات به‌دست آمده طی سال‌های اخیر و در اصلاح راهنمای برنامه؛

۶. تعیین انتظارات برنامه درسی عربی از گروه‌های مرتبط، مانند دینی و قرآن، ادبیات فارسی، انگلیسی، تاریخ و علوم اجتماعی؛

۷. توجه بیشتر به ویژگی‌های خاص روانی-عاطفی دانش‌آموزان راهنمایی و دبیرستان در گزینش متون و عبارات؛

۸. بهره‌گیری شایسته‌تر در ترسیم تصاویر کتب درسی و نیز صفحه‌آرایی و نکات فنی؛

۹. استفاده از فناوری‌های به‌روز و نوین در امر آموزش عربی، مانند سایت، وبلاگ، نرم‌افزار، پوستر و فلش کارت؛

۱۰. نظارت بیشتر بر شیوه برگزاری کلاس‌های آموزش ضمن خدمت دبیران عربی و هدایت برنامه‌های درسی دوره‌های آموزشی؛

۱۱. ارائه توصیه‌های لازم به تولیدکنندگان منبع کمک آموزشی و رسانه‌های آموزشی؛

۱۲. تألیف هم‌زمان کتاب درسی و کتاب راهنمای معلم

(www.arabic-dept.talif.ir).

با توجه به اهمیت تربیت دینی در دوره‌های گوناگون تحصیلی، لازم است محتوای مواد آموزش دینی متناسب با شرایط سنی و پاسخ‌گوی نیازهای دینی دانش‌آموزان

نظر به اینکه کمال نهایی انسان وصول به مقام قرب الهی است، در نتیجه هر فعل و صفتی که انسان را در رسیدن به این مرتبه یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قرب پروردگاری باشد و یا زمینه را برای سیر الی الله فراهم کند، فضیلت محسوب می‌شود

باشد. علاوه بر این، محتوای حکایت‌های دینی باید دانش‌آموز را فعالانه در فرایند یادگیری درگیر کند و آنان را به تفکر و تعقل درباره مطالب ارائه شده وادارد (ستایش، ۱۳۸۵).

بنابراین محقق در این مقاله به دنبال مقایسه و میزان پیشرفت تهیه محتوای از نظر میزان توجه به فضایل اخلاقی در کتاب عربی هفتم در مقایسه با کتاب سابق بوده است تا زمینه را برای رفع نواقص احتمالی در کتاب حاضر و گسترش فضایی که در این کتاب به آن‌ها توجه نشده است و در محتوای کتاب‌های عربی پایه‌های بعدی می‌توان مدنظر قرار داد، فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از تحقیق نشان‌دهنده پیشرفت میزان توجه به فضایل اخلاقی در محتوای کتاب عربی هفتم است. دلیل عمده آن را می‌توان رویکرد برنامه درسی در محتوای عربی هفتم دانست. چرا که قاعده محور بودن کتاب عربی قدیم دست مؤلفان را در پرورش محتوا بسته بود و مواردی که به عنوان فضیلت مطرح می‌شدند، بیشتر برآمده از قسمت «الدراسات القرآنیة» و آیه‌های موجود در تمرین‌ها بودند. اما رویکرد برنامه درسی عربی هفتم مبتنی بر «فهم متن» است و این زمینه را برای گسترش اطلاعات فراهم ساخته است. استفاده از احادیث و سخنان حکیمانه پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) موجب آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با آموزه‌های دینی می‌شود و از آنجا که این احادیث موزون هستند، علاقه خاص آنان را در حفظ و کاربرد آن‌ها در زندگی برمی‌انگیزند. با توجه به مسافرت‌های زیارتی به کشورهای عربی، آوردن مکالمه در کتاب نیز نیاز روز است و باعث علاقه‌مندی بیشتر دانش‌آموزان به زبان عربی می‌شود که زبان قرآن نیز به‌شمار می‌رود.

نظرسنجی‌های به‌عمل آمده از دبیران عربی گویای پیشرفت علمی، اخلاقی و عاطفی محتوای کتاب عربی هفتم است و این تغییرات نشان‌دهنده زحمات بی‌شائبه برنامه‌ریزان و مؤلفان این کتاب درسی است.

سؤال پژوهش

نتایج مقایسه میزان توجه به فضایل اخلاقی در محتوای کتاب عربی اول راهنمایی و کتاب عربی هفتم چگونه است؟

روش پژوهش

روش انجام پژوهش روش تحلیل محتوا بوده است. جامعه و نمونه مورد تحلیل، محتوای کتاب عربی اول راهنمایی و کتاب عربی هفتم بوده است. در تحلیل محتوا تمام جملات عربی مندرج در هر دو کتاب از نظر توجه به فضایل اخلاقی مورد بررسی قرار گرفتند.

یافته‌های پژوهش

در پاسخ به سؤال پژوهش، به‌طور کلی از ۷۵۰ جمله عربی موجود در محتوای کتاب عربی اول راهنمایی ۴۳ جمله برابر با ۵/۷۳ درصد و از ۸۲۶ جمله عربی موجود در محتوای کتاب عربی هفتم، ۷۹ جمله برابر با ۹/۵۶

مقایسه کتاب‌های عربی اول راهنمایی و عربی هفتم از نظر میزان توجه به فضایل اخلاقی

فضایل اخلاقی		عربی اول راهنمایی (قدیم)		عربی هفتم (جدید)	
		درصد	درصد نسبت به کل جملات	فراوانی	درصد نسبت به کل جملات
۱	اهمیت دین	۱	۲/۳	۰/۱۳	۰
۲	اهمیت ایمان	۲	۴/۷	۰/۲۷	۰/۱۲
۳	شناخت خداوند	۹	۲۱	۲	۲/۵۳
۴	فضیلت علم آموزی و هم‌نشینی با علما	۱	۲/۳	۰/۱۳	۱/۸
۵	اهمیت سلامتی و امنیت	۰	۰	۰	۰/۱۲
۶	رضایت پدر و مادر و قدردانی از آن‌ها	۳	۷	۰/۴	۶/۳۲
۷	اهمیت مشورت	۰	۰	۰	۰/۲۴
۸	اهمیت ادب	۰	۰	۰	۲/۵۳
۹	دل نیستن به دنیا	۱	۲/۳	۰/۱۳	۱/۲۶
۱۰	اهمیت فرزند صالح	۰	۰	۰	۱/۲۶



نتایج حاصل از تحقیق نشان‌دهنده پیشرفت میزان توجه به فضایل اخلاقی در محتوای کتاب عربی هفتم است. دلیل عمده آن را می‌توان رویکرد برنامه درسی در محتوای عربی هفتم دانست

۱۱	اهمیت تفکر	۰	۰	۰	۱/۲۶	۰/۱۲
۱۲	میانه روی در کارها	۰	۰	۰	۱/۲۶	۰/۱۲
۱۳	عاقل بودن	۰	۰	۰	۷/۵۹	۰/۷
۱۴	اهمیت کار نیک و نیکی به دیگران	۷	۱۶/۴	۰/۹۳	۷/۵۹	۰/۷
۱۵	اهمیت سکوت و کم‌گویی	۰	۰	۰	۳/۸۰	۰/۳۶
۱۶	اهمیت عمر و زمان	۰	۰	۰	۱/۲۶	۰/۱۲
۱۷	اهمیت پاکیزگی	۰	۰	۰	۱/۲۶	۰/۱۲
۱۸	نماز	۱	۲/۳	۰/۱۳	۱/۲۶	۰/۱۲
۱۹	هم‌نشینی با افراد شایسته	۰	۰	۰	۱/۲۶	۰/۱۲
۲۰	خوش پیمانی	۰	۰	۰	۲/۵۳	۰/۲۴
۲۱	حب وطن	۰	۰	۰	۱/۲۶	۰/۱۲
۲۲	دوری از عجله	۰	۰	۰	۱/۲۶	۰/۱۲
۲۳	دوری از زخم زبان و آفت آن	۰	۰	۰	۵/۰۶	۰/۵
۲۴	خالص بودن نیت	۰	۰	۰	۳/۸۰	۰/۳۶
۲۵	خوش اخلاقی و مدارا با مردم	۱	۲/۳	۰/۱۳	۳/۸۰	۰/۳۶
۲۶	دعوت به صبر	۱	۲/۳	۰/۱۳	۲/۵۳	۰/۲۴
۲۷	اهمیت قرآن	۲	۴/۷	۰/۲۷	۱/۲۶	۰/۱۲
۲۸	عدالت	۰	۰	۰	۱/۲۶	۰/۱۲
۲۹	سخاوت	۰	۰	۰	۱/۲۶	۰/۱۲
۳۰	اهمیت تجربه	۰	۰	۰	۱/۲۶	۰/۱۲
۳۱	اهمیت با دوستی با دیگران و دوری از دشمنی	۱	۲/۳	۰/۱۳	۲/۵۳	۰/۲۴
۳۲	استفاده از آیات قرآن	۰	۰	۰	۳/۸۰	۰/۳۶
۳۳	محاسبه اعمال	۱	۲/۳	۰/۱۳	۲/۵۳	۰/۲۴
۳۴	اهمیت تلاش و کوشش و همکاری	۵	۱۱/۶	۰/۶۷	۰	۰
۳۵	اهمیت زبان عربی	۵	۱۱/۶	۰/۶۷	۰	۰
۳۶	اهمیت مسجد	۱	۲/۳	۰/۱۳	۰	۰
۳۷	روزه	۱	۲/۳	۰/۱۳	۰	۰
مجموع		۴۳	۱۰۰٪	۷۳/۵٪	۷۹	۱۰۰٪
مجموع جملات عربی کتاب		۷۵۰		۸۲۶		

منابع

۱. قرآن کریم
۲. اشکبوس، عادل؛ تقوایی، حبیب؛ یزدانی، عبدالله؛ یوسف‌نژاد، فاطمه (۱۳۹۲). کتاب معلم عربی هفتم، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی، تهران.
۳. جمشیدیان، عبدالرسول؛ صادقیان، مهدی؛ مرادزاده، سمیرا؛ فروهر، محمد (۱۳۹۲). «تحلیل محتوای کتب دوره ابتدایی از نظر میزان توجه به متغیرهای فرهنگ ایثار و شهادت». www.navideshahed.com
۴. ستایش، حسن (۱۳۸۵). «ساختار محتوای کتاب درسی دانشگاهی با رویکرد کاوش محور در کتاب درسی دانشگاه: ساختار ویژگی‌های (جلد اول)، اولین همایش بین‌المللی کتاب درسی، انتشارات سمت، تهران.
۵. رحیمی، مهدی. فضایل اخلاقی چیست؟ مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه. www.andisheqom.com
۶. مهم‌ترین دلایل بازنگری و اصلاح راهنمای برنامه درسی، ۱۰ مهر ۱۳۹۰. www.arabic-dept.talif.ir

اشاره

در بین حروف استفهام، «هل» و «أ» از نظر معنایی مانند هم هستند، ولی از نظر کاربرد تفاوت‌هایی با هم دارند که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم. تعریف استفهام: جست‌وجوی آگاهی و دانستن از چیزی که قبلاً معلوم نبوده است.

استفهام هل و همزه از حیث طلب:

الف. همزه «أ»: گاهی برای طلب تصور و گاه برای طلب تصدیق به کار می‌رود.
ب. هل: تنها برای طلب تصدیق استعمال می‌شود.

الهمزة (أ)

با همزه یکی از دو چیز خواسته می‌شود: تصور و تصدیق.

الف. تصور: ادراک یک چیز تنهاست؛ مانند: «أ علی مسافر أم سعید؟» (آیا علی مسافر است یا سعید؟) تو معتقدی که سفر علی یا سعید به وقوع پیوسته است، لکن می‌خواهی مشخص کنی که کدامشان به سفر رفته‌اند. از این‌رو پاسخ این سؤال، باید یکی را معین

سازد و مثلاً گفته شود: سعید.

همزه‌ای که برای طلب تصور است، باید در کنار چیزی قرار گیرد که از آن پرسش شده است (مسئول عنه). فرقی نمی‌کند که آن چیز کدام یک از حالات زیر را داشته باشد:

۱. مسندالیه باشد، مانند: «أ أنت فعلت هذا أم محمد؟» (آیا تو این کار را انجام دادی یا محمد؟)
 ۲. مسند باشد، مانند: «أ راغب أنت عن الأمر أم راغب فیه؟» (آیا از این کار دل کنده‌ای یا بدان دل بسته‌ای؟)
 ۳. مفعول به باشد، مانند: «أ ایای تقصد أم علیاً؟» (آیا مرا قصد کرده‌ای یا علی را؟)
- در این مثال «ایای» مفعول فعل «تقصد» است و به همین دلیل پس از همزه مقدره قرار گرفته است.
۴. حال باشد، مانند: «أ راكباً رجعت أم ماشياً؟» (آیا سواره برگشتی یا پیاده؟)
 ۵. ظرف باشد، مانند: «أ یوم الأربعاء قدمت أم یوم الخمیس؟» (آیا روز چهارشنبه آمدی یا روز پنجشنبه؟)
- هنگامی که با همزه در جست‌وجوی تصور باشیم، مسئول عنه (آنچه مورد سؤال است) را پس از همزه می‌آوریم. این مسئول عنه گاه

کاربرد و تفاوت دو حرف استفهام هل و أ

یوسف فاضل

فاطمه نظری

دبیر دبیرستان‌های استان گلستان



**شناخت
وقوع نسبت
یا عدم وقوع
آن، به گونه‌ای
که مخاطب،
ذهنش از
مسئله‌پرسیده
شده، خالی
باشد و جواب
را اگر مثبت
است، با «نعم»
و اگر منفی
است با «لا»
تصدیق کند**

چون «هل» ویژه طلب تصدیق است، با آن معادلی پس از «أم متصله» نمی‌آید. از این رو «هل» علی تام أم محمد؟» ممتنع است، زیرا «أم متصله» برای تعیین یکی از دو چیز مشکوک است. در این مثال، جمع بین «هل» و «أم» به تناقض کشیده می‌شود. زیرا «هل» می‌فهماند که سؤال کننده جاهل به حکم است و «أم متصله» می‌فهماند که سؤال کننده حکم را می‌داند و تنها می‌خواهد یکی از دو امر را بداند. بنابراین در جمله «هل جاء صدیقك أم عدوك؟»، «أم» به معنی «بل» مفید اضراب (روی گرداندن از حکم پیشین) است.

توجه:

الف. «هل» مانند «س و سوف» فعل مضارع را به زمان استقبال می‌برد. بنابراین اگر کسی بگوید: «أحبك الآن»، نمی‌توان در جوابش گفت: «هل تصدق؟» بلکه باید گفت: «أ تصدق؟»
ب. هل تصدق: آیا در آینده راست می‌گویی؟
ج. هل تصدق: آیا الان راست می‌گویی؟

ب. هل بر امور زیر وارد نمی‌شود:

۱. بر منفی، پس گفته نمی‌شود: «هل لم يفهم علی؟»
۲. بر مضارعی که زمان حال را می‌فهماند؛ پس خطاست: «هل تحتقر علیا و هو شجاع؟»
۳. بر سر این؛ پس خطاست: «هل إن الرجل قادم؟»
۴. بر سر شرط؛ پس خطاست: «هل إذا زرتك تکرمني؟»
۵. بر حرف عطف؛ پس گفته نمی‌شود: «هل ثم يتقدم؟»

تذکر: «هل» پیش از حروف عطف قرار نمی‌گیرد، بلکه پس از آن‌ها می‌آید:

- «فهل يهلك إلا القوم الفاسقون» (احقاف / ۳۵).
 - «أو لم ينظروا فی ملکوت السموات و الأرض و ما خلق الله من شيء» (اعراف / ۱۸۵).
 - «أ ثم إذا وقع أمنتهم به؟».
 - ۶. بر اسمی که پس از آن فعل باشد؛ پس خطاست: «هل بشرا منا واجدا نبتعه؟»
- اما همزه بر همه این موارد وارد می‌شود.

معادلی دارد که غالباً پس از «أم» می‌آید و این **أم متصله** است؛ مثل: «أ يوم الأربعاء قدمت أم يوم الخميس؟» که «يوم الخميس» معادل «يوم الأربعاء» است و پس از «أم» متصله آمده است. گاهی به ذکر معادل نیازی نیست، مثل: «أ أنت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهيم؟» (انبیا / ۶۲: آیا تو با خدایان ما این چنین کردی ای ابراهیم؟)

ب. **تصدیق:** شناخت وقوع نسبت یا عدم وقوع آن، به گونه‌ای که مخاطب، ذهنش از مسئله پرسیده شده، خالی باشد و جواب را اگر مثبت است، با «نعم» و اگر منفی است با «لا» تصدیق کند.

زمانی که با همزه استفهام از نسبت سؤال شود، آن همزه دلالت بر تصدیق می‌کند. تصدیق در جمله‌های فعلیه زیاد است؛ مانند: «أ حضر الأمير؟» (آیا امیر حاضر شد؟) در این مثال، از ثبوت نسبت یا نفی نسبت، پرسش کرده‌ای و در این هنگام، پاسخ با واژه «نعم» یا «لا» می‌آید. تصدیق در جمله‌های اسمیه اندک است؛ مانند: «أ علی مسافر؟»

ذکر معادل با همزه‌ای که برای تصدیق آمده، ممتنع است؛ مثل: «أ علی مسافر؟» بنابراین اگر بعد از همزه «أم» بیاید، باید منقطعه باشد و به معنی «بل» گرفته شود. در این صورت «أم» برای استیناف (یعنی آغاز شدن کلام) است؛ مانند این بیت:

و لست أبا لی بعد فقدی مالکا
أموتی ناد أم هو الان واقع
پس از مرگ مالک، باکی ندارم که مرگم دور است، بل هم اکنون رخ داده است.

(هل):

«هل» تنها برای طلب تصدیق به کار می‌رود، یعنی برای شناخت وقوع نسبت یا عدم وقوع آن؛ مانند آیه شریفه: «هل أدلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب أليم» (صف / ۱۰).

یا مانند: «هل حافظ الإیرانیون علی مجد أسلافهم؟» (آیا ایرانیان مجد نیاکانشان را پاسداری کردند؟)

منابع

۱. الزمخشري، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۴۲۲ هـ. ق / ۲۰۰۱ م). اساس البلاغة. دار احیاء التراث العربی. بیروت. طبع ۱.
۲. مطلوب، احمد (۱۴۱۷ هـ. ق / ۱۹۹۶ م). بحوث بلاغیه. مطبوعات المجمع العلمی. بغداد.
۳. الهاشمی، احمد (۱۳۷۹ هـ. ق / ۱۹۶۰ م). جواهر البلاغة و فی المعانی و البیان و البديع. مطبعة السعادة بمصر. طبع ۱۲.
۴. شرح ابن عقيل / بهاء الدين عبدالله بن عقيل الهمدانی المصري (ت ۷۶۹ هـ) علی الفیة ابی عبدالله محمد جمال الدین بن مالک (ت ۶۷۲ هـ). ط ۱۴/۱۳۸۴ هـ - ۱۹۶۴ م.
۵. المراغی، احمد مصطفی (۱۴۰۶ هـ. ق / ۱۹۸۶ م). علوم البلاغة: البیان و المعانی و البديع. دار الکتب العلمیه. بیروت. طبع ۲.

حال و تمیز در کتاب‌های جدید آموزش عربی

رضا جعفری
دبیر آموزش و پرورش



اشاره

حال و تمیز جزو مباحث عربی پایه سوم انسانی و تجربی‌اند و چون هر دو نکره و منصوب هستند، دانش‌آموزان در تشخیص آن‌ها دچار مشکل می‌شوند. در این مقاله برآنیم کمی در تشخیص این دو قاعده به دانش‌آموزان کمک کنیم.

کلیدواژه‌ها: تمیز و حال، دستور زبان عربی، رفع ابهام

الف. شباهت «تمیز» و «حال»

۱. هر دو اسم واقع می‌شوند.
۲. هر دو به صورت نکره به کار می‌روند.
۳. هر دو منصوب هستند. برای مثال، در عبارت‌های «عندی رطل زیتا» و «رجع الجند ظافرا»، دو لفظ «زیتا» و «ظافرا» به ترتیب تمیز و حال‌اند که در اسم، نکره و منصوب بودن مشترک هستند.

۴. هر دو فضله هستند. مثلاً در عبارت‌های «عندی خاتم فضه» و «ادب ولدک صغیرا»، دو لفظ «فضه» و «صغیرا» به ترتیب تمیز و حال‌اند که در فضله بودن مشترک هستند. از این رو با حذف آن دو، ضرر و اختلالی در معنای اساسی جمله وارد نمی‌شود.

۵. هر دو ابهام را برطرف می‌کنند. برای مثال، «نفسا» در عبارت «طاب المجتهد نفسا» تمیز است و ابهام موجود در نسبت میان «طاب» و «المجتهد» را برطرف می‌کند. همچنین «صغیرا» در عبارت «ادب ولدک صغیرا» حال است و ابهام در چگونگی و حالت مفعول (ولد) را برطرف می‌کند.

ب. تفاوت «تمیز» و «حال»

۱. «تمیز» به صورت مفرد به کار می‌رود، در

حالی که «حال» به سه شکل مفرد، جمله و یا شبه جمله به کار می‌رود.

۲. معنای کلام بر وجود «تمیز» توقف ندارد، اما گاهی بر وجود «حال» متوقف است؛ مانند «و لا تمش فی الارض مرحا». در این آیه شریفه، با حذف «حال» (مرحا) معنای کلام کامل و صحیح نخواهد بود. از این رو وجود «حال» ضروری و کامل‌کننده معنای کلام است.

۳. رفع ابهام در «تمیز» از ذات و یا نسبت است، اما «حال» از هیئت (چگونگی و حالت) رفع ابهام می‌کند. مثلاً «فضه» در عبارت «عندی خاتم فضه» تمیز است که ابهام در ذات (خاتم) را رفع می‌کند و «صغیرا» در عبارت «ادب ولدک صغیرا» «حال» است که ابهام در هیئت و چگونگی صاحب حال (ولد) را برطرف می‌کند.

۴. «تمیز» بر عامل خود مقدم نمی‌شود؛ اما تقدم «حال» بر عامل خود جایز و حتی در مواردی این تقدم واجب است. برای مثال «کیف» در عبارت «کیف رجع سلیم؟» اسم استفهام و «حال» است که تقدم آن بر عامل (رجع) به جهت صدارت طلب بودن، واجب است.

۵. «تمیز» غالباً جامد و گاهی به صورت مشتق به کار می‌رود، در حالی که «حال» غالباً مشتق و گاهی جامد است. مثلاً «فارسا» در عبارت «لله دره فارسا» تمیز و بر خلاف حالت غالب، اسم مشتق است و «ذهبا» در عبارت «رغبت فی الخاتم ذهبا»، حال و برخلاف حالت غالب اسم جامد است.

۶. «تمیز» طبق دیدگاه صحیح، برای تأکید به کار نمی‌رود، ولی «حال» گاهی بر عامل خود تأکید می‌کند؛ مانند «ارسلناک للناس رسولا». در این آیه شریفه، «رسولا» حال واقع شده است و در لفظ و معنا بر عامل خود (ارسلنا) تأکید می‌کند.

منابع

۱. الصبان، محمدبن علی (۱۴۲۹ هـ.ق). حاشیة الصبان علی شرح الاشمونی علی الفیة ابن مالک (ج ۲). دارالفکر، بیروت.
۲. المدنی، سید علیخان (۱۴۳۱ هـ.ق). حقائق التذیة. ذوی القربی. قم. چاپ اول.
۳. صافی، محمودبن عبدالرحیم (۱۴۱۸ هـ.ق). الجداول فی الاعراب القرآن (ج ۵). دارالرشید، مؤسسه ایمان، بیروت چاپ چهارم.
۴. الصفاوی البوشهری، غلامعلی (۱۳۸۵ هـ.ق). بدائة النحو. مدیریت حوزه علمیه قم.

برمدالمثل

بررسی یازده ضرب المثل اخلاقی - تربیتی در نهج البلاغه

حسن کاظمی سهلوانی، دبیر دبیرستان های وسیر بکران اصفهان

چکیده

مَثَل را آثار و نتایج بسیاری است که از جمله آن‌ها می‌توان به کارکرد تهذیبی اشاره کرد. هر مثل به منزله واعظی شیرین بیان و ناصحی مهربان است که مخاطبان را با زبانی ساده و اثرگذار به فرا گرفتن آداب و صفات پسندیده و فروگذار کردن عادات و افعال نکوهیده فرا می‌خواند، در نتیجه افکار مخاطب را تعدیل و تهذیب و نوعی نقش آراستگی و پیراستگی اخلاقی را در جامعه ایفا می‌کند.

مثل‌های علوی، از آنجا که سرچشمه یک روح الهی تربیت یافته در مکتب محمدی (ص) است، این نقش تهذیبی را برجسته‌تر و نمایان‌تر در خود دارند. لذا با تعمق و تفکر در این گونه مثل‌ها، که همچون چراغ پرفروغی روشنایی بخش هدایت و رستگاری است، انسان بهتر و سریع‌تر به سر منزل مقصود، که همان شایستگی قرب الهی یافتن است، خواهد رسید و کمتر به تحیر و سرگردانی و بی‌هدفی مبتلا خواهد شد.

در این نوشتار به دنبال معرفی ضرب المثل‌هایی از نهج البلاغه هستیم که پیام آن‌ها تهذیب نفس و متخلق شدن به اخلاق پسندیده و حذف اخلاق رذیله است و در این راستا به معرفی یکی از فواید بسیار ضرب المثل پرداخته ایم.

کلیدواژه‌ها: ضرب المثل، فضایل اخلاقی، رذایل اخلاقی، نهج البلاغه.

دیباچه

از جمله موارد کاربرد ضرب المثل‌ها در ادبیات تأثیرگذاری اصلاحی آن‌ها در اخلاق و رفتار جامعه است. گاه عبارت کوتاه و آهنگین یک مثل در نفی و براندازی یا معرفی یک رذیله اخلاقی یا به عکس در تثبیت یا ایجاد یک صفت و حسن اخلاقی چنان تأثیر سازنده‌ای دارد که چه بسا شعر، سخنرانی و نوشته دیگر این گونه نباشد.

حال اگر این سرچشمه، یک تفضل الهی و تربیت ملکوتی در قالب کلامی روحانی از یک منبع ایمان و تقوا و اسوه اخلاق، که تربیت آموخته مکتب رسول الله (ص) باشد مصداق (لقد کان فی رسول الله اسوة حسنه)، (احزاب- ۲۱). بی‌شک تأثیر و سازندگی آن دوچندان خواهد بود. چراکه مثل معمولاً نادره گویی حکیمان و اندیشمندان یا ادیبان است که چه بسا فقط در قالب یک گفتار نفوذ صادر شده باشد اما در مورد شخصیت بی‌مثال و بی‌بدیل حضرت امیر(ع)، گفتاری است که در پی خود یک پشتوانه عظیم رفتار را با خود دارد. زیرا فرمایش حضرتش چنین است که «من نصب نفسه للناس اماما- فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تأدبیه بسیرته قبل تأدبیه بلسانه» (نهج البلاغه- ح/۷۳): آنکه خود را پیشوای مردم سازد، پیش از تعلیم دیگری باید به ادب کردن خویش بپردازد، و پیش از آنکه به گفتار تعلیم بپردازد، باید به کردار

قرآن کریم از جمله عوامل اساسی و محوری در رسالت پیامبر(ص) را خوش اخلاقی و نرم‌خویی ایشان معرفی کرده و راز موفقیت حضرت را در اخلاق خوش وی دانسته است

ادب نماید (شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۷۱).

آری اندرزهای علوی قبل از صدور آن، توسط حضرتش عمل شده و حاصل و نتیجه آن در گفتار، رفتار، سیاست، حکومت و قضاوت او تجلی یافته است. لذا عمل به آن‌ها و سرلوحه زندگی قرار دادن آن‌ها ضمانتی است برای ایمان و تقوای افراد که سرانجام آن‌ها سعادت و رستگاری خواهد بود. این نوشتار به دنبال آن است تا تابلویی کوچک از زشت و زیبایی رذایل و فضایل اخلاقی را که بازتابی است از گفتار مَثَل گونه حضرت امیر(ع) در قالب چند صفت ستوده یا نکوهیده اخلاقی معرفی و بررسی نماید تا در این بین هم برای خود درسی از کلاس علی(ع) و از کتاب نهج البلاغه باشد و هم برای مخاطبان معیاری باشد برای تراز رفتار خود با معیار و مقیاس حضرت علی(ع). گرچه حضرتش فرموده‌اند که شما نمی‌توانید همچو من باشید و مثل من زندگی کنید.

۱. نرم‌خویی (اخلاق خوش)

من لان عوده كثفت اغصانه (دشتی، ۱۳۸۳، ص ۴۸۸-ح/ ۲۱۴)

هر که را نهال - خلق و خوی - به بار بُود، شاخ و بر او بسیار بُود.

(شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۹۷)

امام علی(ع) در این سخن حکمت‌آموز تمامی انسان‌ها را فرا می‌خواند که اخلاق خود را ملایم سازند تا دشمنانشان رانده و کم شوند و در نتیجه دوستان و همراهانشان افزون گردند.

قرآن کریم از جمله عوامل اساسی و محوری در رسالت پیامبر(ص) را خوش اخلاقی و نرم‌خویی ایشان معرفی کرده و راز موفقیت حضرت را در اخلاق خوش وی دانسته است، از جمله در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می‌فرماید: و لو كنت فضا غليظ القلب لانفضوا من حولك: (ای پیامبر، اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند). یا در آیه سوره قلم در تمجید از اخلاق خوش پیامبر(ص) می‌فرماید: و انك لعلى خلق عظيم: و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه‌ای هستی.

امروزه علمای اخلاق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و به‌طور کلی اندیشمندانی که در زمینه افکار و رفتار انسان مطالعه می‌کنند، اخلاق نیکو را یکی از خصیصه‌های مؤثر در کسب موفقیت، کامیابی و سرفرازی انسان برمی‌شمارند. حضرت امیر(ع) نیز در این تشبیه زیبا اخلاق نیکو را منشأ گسترش و گسترده‌گی روابط اجتماعی و برخورداری از جنبه حمایتی جامعه معرفی می‌کند.

در فرهنگ ملل مختلف اخلاق نیکو در کلمات بزرگان و حکیمان توصیه شده است که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر
به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را (حافظ)

(برقی، ۱۳۶۷: ۲۸)

بزرگ‌ترین سرمایه آدمی توانگری نیست بلکه خوی خوش است.

(همان: ۲۳)

زبان خوش، مار را از سوراخ بیرون آورد.

(دهخدا، ۱۳۷۶: ۸۹۲-ج/ ۲)

که تندى و تیزی نیاید به کار

به نرمی برآید ز سوراخ، مار

(همان)

۲. صداقت و راست‌گویی

«لیصدق رائد اهله» (دشتی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۰-خ/ ۱۰۸)

پیشوای قوم باید با مردم خود به راستی سخن راند.

(شهیدی، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

این ضرب‌المثل با تعبیری این‌گونه «لا یکذب الرائد اهله» در جلد دوم مجمع الأمثال میدانی در صفحه ۲۳۳ آمده است. «رائد» کسی که او را برای یافتن آب و چراگاه و محل اتراق می‌فرستند. وی اگر شخصی دروغ‌گو هم باشد برای این مأموریت دروغ نخواهد گفت. چراکه دروغ او هم به زیان خودش و هم به زیان قومش خواهد بود. لذا این جمله برای کسی که انتظار نمی‌رود دروغ گوید و در راست‌گویی او هم هیچ‌جای شک و شبهه‌ای نیست، ضرب‌المثل شده است.

حضرت علی(ع) گرچه در جای‌جای نهج البلاغه، به تناسب سخن و به ضرورت موضوع، به راستی و راست‌گویی سفارش می‌کنند اما در این مثل ضرورت اطاعت و پیروی از اهل بیت(ع) را بیان می‌دارند و در تأکید و استدلال آن فرمایش خود را با این مثال تحکیم می‌بخشند و مستند می‌سازند.

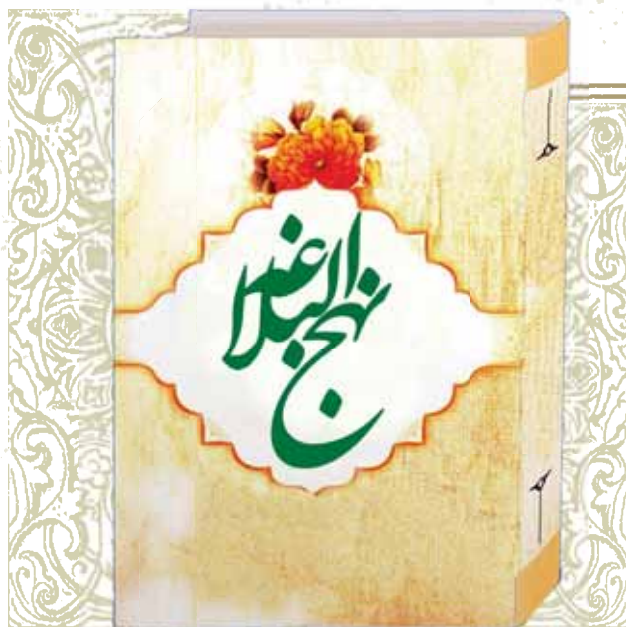
حضرت در خطبه ۸۶ نهج البلاغه راستی را عامل نجات و رهایی و دروغ را عامل هلاکت و خواری معرفی کرده‌اند و می‌فرمایند: «الصادق علی شفا منجاة و کرامة و الکاذب علی شرف مهواة و مهانة»: راستگو بر کنکره‌های رستگاری و بزرگواری است و دروغ‌گو کناره مغاک و خواری.

(شهیدی، ۱۳۷۶: ۶۸)

خداوند در قرآن کریم یکی از عوامل پاداش خود را در قیامت صداقت و راستی راست‌گویان دانسته است و می‌فرماید: «لیجزی الله الصادقین بصدقهم» (احزاب، ۲۴): تا خداوند درستکاران را بر وفق درستی‌شان پاداش دهد.

صداقت و راستی در فرهنگ تمامی ملل ستوده و به

خداوند در قرآن کریم یکی از عوامل پاداش خود را در قیامت صداقت و راستی راست‌گویان دانسته است و می‌فرماید: «لیجزی الله الصادقین بصدقهم» (احزاب، ۲۴): تا خداوند درستکاران را بر وفق درستی‌شان پاداش دهد



آن سفارش شده است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

راستی کن که راستان رستند
در جهان راستان قوی دستند
(دهخدا، ۱۳۷۶: ۸۵۹-ج/۲)
راستی از تو، مدد از کردگار.
(همان)

راستی و سقراط هر دو دوستان من باشند، لیکن
هرگاه این دو به ستیز برخیزند، پیروی کردن از راستی
سزاوارتر است (افلاطون).
(برقی، ۱۳۶۷: ۱۶۴).

۳. اتحاد و انسجام

«ید الله مع الجماعة» (دشتی، ۱۳۸۳: ۱۷۸-خ/۱۲۷)
دست خدا همراه جماعت است.

حضرت امیر(ع) در خطبه ۱۲۷ در اندرز به خوارج
این مثل را بیان فرموده و آن‌ها را به وحدت و همدلی و
دوری از تفرقه و جدایی فرا خوانده است. در این عبارت
«ید» را که کنایه از قدرت و نیروست نتیجه اتحاد و
هم‌بستگی و آن را تأیید شده الهی می‌داند و برعکس
تفرقه و جدایی را از اهرم‌های شیطانی می‌داند و
این گونه مثل می‌زند که انسان هرگاه از جامعه و اجتماع
جدا افتد و یکه تازد، همچون گوسفندی است که از رَمه
جدا گردد و اسیر گرگ شود. چنین انسانی هم در دام
شیطان می‌افتد و اسیر او خواهد شد.

اتحاد و هم‌بستگی رمز توفیق در هر کاری است و
مسلم‌جامعه‌ای به سعادت نزدیک است که تفرقه و
تشتت از آن دور باشد. قرآن کریم نیز مسلمانان را به
وحدت و انسجام حول محور الهی فرا می‌خواند و فرمان
می‌دهد: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا»:
(آل عمران- ۱۰۳) و همگی به رشته الهی درآویزید و
پراکنده نشوید.

جامعه جهانی اسلام اگر تنها به این آیه از قرآن کریم
عمل کند و حول محور حبل الله، که همان «قرآن» یا
به تعبیر برخی مفسران «دین اسلام» (سفارش شده از
سوی رسول الله(ص) است. متحد شوند دیگر بسیاری از
فرصت‌ها برای مستکبرین در جهت تفرقه امت اسلامی
فراهم نخواهد شد و استکبار طمع نفوذ در صفوف
مسلمانان را در ذهن کمتر می‌پروراند.

اصل اتحاد و هم‌بستگی در میان تمامی اقوام و ملل،
عنصر حیاتی موفقیت تلقی شده و بدان پرداخته شده
است، از جمله:

مورچگان را چو بود اتفاق
شیر زبان را بدرانند پوست

(برقی، ۱۳۶۷: ۱۸۹-ج/۲)

وقتی عده‌ای با هم متحد می‌شوند، دیگر بندگی لازم
نیست.

(همان: ۱۸۸)

آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت.

(دهخدا، ۱۳۷۶: ۳۰-ج/۱)

۴. اعتدال در امور

«اليمين و الشمال مضلة والطريق الوسطی هی
الجادة» (دشتی، ۱۳۸۳: ص ۴۸-خ/۱۶)

چپ و راست، کمینگاه گمراهی است و راه میانگین
راه راست الهی است.

(شهیدی، ۱۳۷۸: ۱۸)

از جمله ملاک‌های الهی تقوا در افراد رعایت اعتدال
در کارها و امور است. انسان هرگاه از حد تعادل، که
ملاک ایمان و تقواست، خارج گردد، به ناچار یا در جانب
چپ- که افراط است- و یا در جانب راست- که تفریط
است- فرو خواهد افتاد و فرو افتادن همانا و در دام
شیطان اسیر و هلاک شدن هم همان.

لذا حضرت در خطبه ۱۶ ضمن بر شمردن ویژگی‌های
افراد در بهشت و دوزخ، ویژگی‌های بهشتیان را میانه‌روی
و اعتدال دانسته و خروج از آن را انحراف و سقوط در
دوزخ معرفی نموده است. آری، در طریق هدایت راه و
مسیر الهی تنها یک راه است و آن هم صراط المستقیم
است، که همواره از خداوند خواهان و خواستار هدایت بر
آن راهیم و سایر راه‌ها مسیرهای انحراف از حق و چپ
و راست شدن از آن است.

اگر نیک بنگریم، در دوران حکومت امام علی(ع) این
دو راه انحراف و خروج از مسیر حق را در جمع مردم

اتحاد و

هم‌بستگی رمز

توفیق در هر

کاری است و

مسلم‌جامعه‌ای

به سعادت نزدیک

است که تفرقه و

تشتت از آن دور

باشد. قرآن کریم

نیز مسلمانان

را به وحدت و

انسجام حول

محور الهی فرا

می‌خواند

تحت حکومتش به خوبی مشاهده می‌کنیم. عده‌ای حق را شناختند و در مقابل آن قد برافراشتند و با حضرتش دشمنی ورزیدند و به مخالفت پرداختند و گروهی دیگر جانب افراط پیمودند، در راه شناخت حق به بیراهه رفتند و گروه خوارج را تشکیل دادند و چه مشکلاتی که نیافریدند. تنها یارانی چون مالک اشتر در مسیر حق و اعتدال ثابت قدم ماندند و جان خود را بر سر پیمان نهادند.

اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط یکی از مختصات اخلاق پسندیده است که همواره مورد سفارش حکیمان و ادیبان بوده است. از جمله گفتار آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

از میانه‌روی یک خوشبختی پاک سر می‌زند (گوته).

(برقی، ۱۳۶۷: ۱۵۳ - ج ۱)

چنان شیرین مباش که فرو برندت و چنان تلخ مشو که به دور افکنندت (دیمقراطیس).

(همان: ۱۵۲)

نرمی ز حد مبر که چو دندان مار ریخت

هر طفلی نی سوار کند تازیانه‌اش (صائب)

(همان: ۱۵۸)

۵. حفظ زبان

«اللسان سبع إن خلی عنه عقر» (دشتی، ۱۳۸۳: ۴۶ -

ج ۶۰)

زبان درنده‌ای است؛ اگر واگذارندش، بگزد.

(شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۷۰)

زبان یکی از اعضای است که می‌تواند هم شر و هم خیر باشد. هرگاه کنترلی از سوی نفس بر آن نباشد و یله و رها باشد، می‌تواند با دروغ، تهمت، غیبت، ناحق گوئی و... هلاکت دنیا و آخرت را برای انسان به ارمغان آورد. هرگاه زبان تحت کنترل نفس باشد و مهار گردد، می‌تواند با ذکر، شکر و عبادت منشأ بسیاری از خیرات و برکات برای دنیا و آخرت انسان باشد.

حضرت امیر(ع) در این مَثَل حکمت‌آموز، زبان بدون کنترل و رها را درنده‌ای رها شده و بدون لجام می‌داند که دیگران و حتی صاحب خود را می‌گزد و چه بسا جراحت ناشی از گزش گزندگان التیام یابد و بهبودی پذیرد اما زخم و جراحت ناشی از زبان هرگز خوب نشود و التیام نیابد و تا مدت‌ها بر روح انسان اثر گذارد.

زبان بریده به کنجی صم بکم

به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

(سعدی)

آری، زبان هم می‌تواند بهترین عضو بدن باشد که بدان کسب فضایل شود و هم می‌تواند بدترین عضو بدن

آری، زبان هم می‌تواند بهترین عضو بدن باشد که بدان کسب فضایل شود و هم می‌تواند بدترین عضو بدن برای صاحبش عذاب و رنجش دنیوی و اخروی را به همراه داشته باشد

باشد و برای صاحبش عذاب و رنجش دنیوی و اخروی را به همراه داشته باشد، آنچه بستر ساز این نقش است همان کنترل کردن یا کنترل نکردن زبان است که در فرمایش امام علی(ع) به آن اشاره شده است.

قرآن کریم نیز در تبیین محصول زبان یعنی سخن و کارکردهای متفاوت آن این‌گونه می‌فرماید: «الم تر کیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء» (ابراهیم - ۲۴): آیا ندانسته‌ای که خداوند چگونه مثلی می‌زند که کلمه پاک همانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار است و شاخه‌اش سر به آسمان دارد.

«و مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار» (ابراهیم - ۲۶): و مثل کلمه پلید همانند درختی است پلید که از روی زمین برکنده باشد و استوار نباشد.

زبان در امثال و حکم فارسی این‌گونه توصیف شده است:

زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد.

(دهخدا، ۱۳۷۶: ۸۹۳ - ج ۲)

زبان بسته بهتر که گویا به شر.

۶. پاک طینتی و عزت نفس

«المنية و لا الدنية» (دشتی، ۱۳۸۳: ۵۲۶ -

ج ۳۹۶)

مُردن و خواری نبردن.

(شهیدی، ۱۳۷۸: ۴۳۲)

این ضرب‌المثل امام(ع)، که در بسیاری از معجم‌های امثال عربی از جمله مجمع‌الأمثال میدانی و فرآندالادب نیز ذکر شده است، حکایت از یکی از خصلت‌های اخلاقی ستوده انسان دارد که عبارت است از حفظ خود از خفت و خواری و عزیز شمردن نفس و تن ندادن به ذلت و خواری.

در این مثل، مرگ با عزت بر زندگی با ذلت و خواری ترجیح داده شده، که این اوج تعالی روح بشر است. چنین انسانی قدر و بهای خود را بسیار پر ارج و قیمت می‌داند و تن به ذلت نمی‌دهد.

مکتب حیات‌بخش و عزت‌آفرین اسلام تعالیم و دستورات بسیاری را از زبان راهبران الهی خود برای پیروانش به ارمغان نهاده است که علاوه بر ضرب‌المثل حضرت امیر(ع) می‌توان به فرموده فرزند آن حضرت یعنی پیشوای آزادگان امام حسین(ع) اشاره کرد که می‌فرمودند: «انی لا اری الموت الا سعادة و لا الحیاة مع الظالمین الا برما» (مطهری، ۱۳۷۲: ۲۱۹): من مرگ را جز خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز ملامت

حضرت
در سراسر
نهج البلاغه راجع
به دنیا مطالب
ارزنده‌ای را
بیان می‌فرمایند
اما اهمیت این
جمله امام نظر
به مخاطب و
محتوای آن،
بیانگر این موضوع
است که دام دنیا
بس وسیع و برای
افراد خاص و با
ایمان نیز گسترده
است

در کتاب قلب سلیم، آیت‌الله دستغیب شیرازی از قول امام صادق (ع) ریشه این بیماری نفسانی را این گونه بیان کرده است: «حسد اصلش ناشی از انکار نعمت‌های الهی و کوردلی است که این دو بال‌های کفرند. با این بیماری بود که قابیل فرزند آدم، پس از کشتن هابیل، به حسرت ابدی مبتلا شد و هرگز از آن رهایی نیافت».

حسد در فرهنگ تمامی ملل و اقوام مذموم و نکوهیده است. در امثال فارسی زبانان در این باره آمده است:

حسد آنجا که آتش افروزد

خرمن عقل و عافیت سوزد

(دهخدا، ۱۳۷۶: ۶۹۵-ج/۲)

اگر حسود نباشد جهان گلستان است.

(همان، ص ۲۰۶-ج/۱)

حسود از فربه شدن دیگران لاغر می‌شود.

(برقی، ۱۳۶۷: ۹۹-ج/۲)

۸. دل نیستن به دنیا

«مثل الدنيا مثل الحية، لين مسها، قاتل سمها»
(دشتی، ۱۳۸۳: ۴۴۰-ن/۶۸)

دنیا همچون مار است، پسودن آن نرم و هموار، و زهر آن جان‌شکار.

(شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۵۲)

این ضرب‌المثل زیبای امام علی (ع) که خطاب به شخصیتی بس والا مقام، یعنی سلمان فارسی، فرموده‌اند، حاکی از اهمیت موضوع و نگاه ویژه امام به دنیاست. حضرت در سراسر نهج البلاغه راجع به دنیا مطالب ارزنده‌ای را بیان می‌فرمایند اما اهمیت این جمله امام نظر به مخاطب و محتوای آن، بیانگر این موضوع است که دام دنیا بس وسیع و برای افراد خاص و با ایمان نیز گسترده است. اگر این فرمایش امام (ع) با این فرموده نبی اکرم (ص) «حب الدنيا رأس كل خطيئة»

(دنیا دوستی سرآمد هر گناهی است)، بررسی کنیم، اهمیت موضوع بیشتر روشن خواهد شد. نرمی و لطافت، خوش‌خط و خالی دنیا کنایه از فریبایی و فریبندگی دنیا دارد، که هر گاه انسان دل به آن ببندد و آن را لمس کند فریفته آن می‌شود و به آن دل می‌سپرد. البته مخاطب این فرمایش در اوج ایمان و تقوا قرار دارد و از دام دنیا رسته و به آن دل نبسته است اما سخن حکایت از آن دارد که انسان‌های معمولی باید بسیار مراقب باشند که این عروس هزار داماد آن‌ها را نفریبد. آری، تنها حضرت امیر است که می‌تواند در خصوص دنیا فریاد بر آورد که ای دنیا، این دام بر مرغی دیگر نه که عنقا را بلند است آشیانه من تو را سه طلاقه کرده‌ام و هرگز فریبت را نخواهم خورد.

و ذلت نمی‌دانم.

مرا عار آید از این زندگی

که سالار باشم کنم بندگی

آری، هرگاه انسان به مناعت طبع و عزت نفس دست یافت، خود را بسیار ارزشمندتر و گرامی‌تر از آن می‌داند که دامن به گناه آلود و نفس خویش را پست و حقیر سازد و به ذلت و خفت تن دهد.

انسان‌های بزرگ در طول تاریخ همواره با برخورداری از این فضیلت، قله‌های موفقیت را فتح کرده‌اند و در اوج عظمت و عزت در این باره سخن‌ها گفته‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

مرگ به است ز زندگانی اندر شماتت دشمنان.

(دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۵۳۱-ج/۳)

عزت ز قناعت است و خواری ز طمع

با عزت خود بساز و خواری مطلب

(همان: ۱۰۹۹-ج/۲)

مرگ به از رسوایی.

(مجاهد، ۱۳۷۹: ص ۲۹۵)

اکنون پس از ذکر و بررسی چند صفت حمیده اخلاقی در امثال علوی چند صفت ردیله را نیز، که از امثال نهج البلاغه حضرت امیر (ع) است بررسی می‌کنیم و در حد بضاعت خود را به شرح و تبیین آن‌ها می‌پردازیم. چراکه تزکیه آراستن و پیراستن است و باید در راه کسب فضایل کوشید و برای دفع رذایل همت کرد.

۷. حسد

«الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النار الحطب» (دشتی
۱۳۸۳، ص ۱۱۰-خ/۸۷)

(بر هم حسد میرید که) حسد ایمان را می‌خورد، چنان‌که آتش هیزم را.

(شهیدی، ۱۳۷۸: ۶۸)

این فرمایش که از قول پیامبر (ص) و امام صادق (ع) هم نقل شده، بیانگر یکی از بزرگ‌ترین بیماری‌های روحی و نفسانی است. بیماری‌ای که به دنبال خود کینه، حقد، عداوت، دشمنی و... را هم خواهد آورد و هستی ایمان فرد را چونان خرمنی از هیزم که با جرقه‌ای از آتش به خاکستر بدل شود نابود می‌سازد. امام علی (ع) در این خطبه، هشدار می‌دهد که حسد نورزید که سراج‌جام این چنین است.

این صفت ردیله اخلاقی در قرآن هم نکوهش شده و آیات زیادی در مورد آن آمده است؛ از جمله: «م یحسدون الناس علی ما آتاهم من فضله» (النساء-۵۴): مگر به سبب آنچه خداوند از لطف خویش به مردمان بخشیده است به آنان رشک می‌برند.

**در اصول اخلاقی
اسلام این صفت
یعنی فخر فروشی
سخت مذمت و
نکوهش شده
است و قرآن هم
در این زمینه
می فرماید: «ان
الله لا یحب
من کان مختالا
فخورا» (نساء- ۳۶):
خداوند کسی
را که متکبر و
فخر فروش باشد،
دوست ندارد**

«هیئات غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقک ثلاثا لا رجعة فیها» (نهج البلاغه- ح/ ۷۷): هرگز! جز مرا بفریب! مرا به تو چه نیازی است؟ من تو را سه بار طلاق گفته‌ام و باز گشتی در آن نیست.
و انسان‌های معمولی باید همواره مراقب باشند و با تزکیه و تقویت ایمان خویش خود را از دام‌های فریبنده دنیا مصون دارند.

دنیا در اندیشه حکیمان و خردورزان
سقراط: دنیا به آتش افروخته ماند که چون زیاده طلب
کنی، سوخته شوی و چون به قدر حاجت برگیری، با
فروغ آن راه را از چاه باز شناسی.
(برقی، ۱۳۶۷: ۲۴۲- ج ۱/
دنیا نیززد آن که پریشان کنی دلی.
(دهخدا، ۱۳۶۷: ۸۳۰- ج ۲/

۹. پرهیز از فخر فروشی

«حن قدح لیس منها» (دشتی، ۱۳۸۳: ۳۷۲- ن/ ۲۸)
آوازی است نارسا.
(شهیدی، ۱۳۷۸: ۲۹۱)

این ضرب‌المثل علوی در جایی بیان می‌شود که شخص به کسی یا چیزی بنزد و افتخار کند که خود از آن نباشد. قدح جمع آن قداح است و آن در عرب یکی از تیرهای قمار است. چون تیرها را به هم زنند و میان آن‌ها تیری باشد از جنس دیگر تیرها، آوازی از آن برمی‌آید که با آواز دیگر تیرها متفاوت است.

حضرت علی (ع) این من مثل را در مورد معاویه به کار

می‌برد که بر رسالت و بعثت پیامبر (ص) به خود بالیده بود. حضرت در جواب معاویه با بیان این مثل سنجیت نداشتن این مطلب را گوشزد فرموده و معاویه را نهیب زده است که تو ای معاویه که از آزادشدگانی، تو را چه رسد که بر مقام و مرتبت محمد (ص) فخر کنی و مباحثات ورزی؟ شأن صدور این مثل مطابق است با آنچه اشاره شد اما محتوای کلی مثل حاکی از پرهیز از فخر فروشی و مباحثات است نسبت به داشته‌ها. حال اگر انسان به نداشته‌های خود یا داشته‌های دیگران مباحثات کند، نهایت کوتاه‌بینی و خام‌اندیشی او خواهد بود.

در اصول اخلاقی اسلام این صفت یعنی فخر فروشی سخت مذمت و نکوهش شده است و قرآن هم در این زمینه می‌فرماید: «ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا» (نساء- ۳۶): خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش باشد، دوست ندارد.

در فرهنگ زبان و ادب فارسی نیز تکبر ورزیدن و فخر فروشی در سخن بزرگان، ادیبان و شاعران مذمت شده است.

زاهد غرور داشت سلامت نبود راه
رند از ره نیاز به دارالسلام رفت (سعدی)
(برقی، ۱۳۶۷: ۹۳- ج ۲/

فخر آن سر که کف شاهش برد
نگ آن سر که به غیری سر برد (مولوی)
(دهخدا، ۱۳۶۷: ۱۱۳۵- ج ۲/

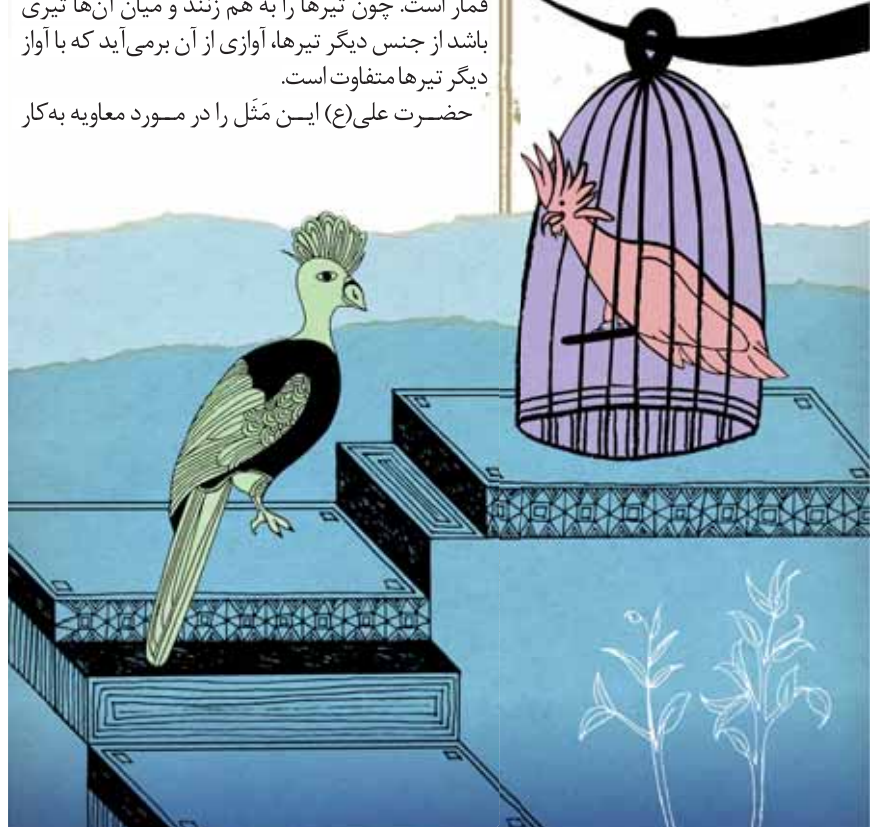
۱۰. پرهیز از پرگویی

«من أكثر أھجر» (دشتی، ۱۳۸۳: ۳۸۸- ن/ ۳۱)
آنکه پر گوید، یاهو سراسر است.
(شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۰۵)

این من مثل علوی در بسیاری از معجم‌های امثال عربی از جمله المستقصی، مجمع المثل و... آمده و بیانگر ارزش و اهمیت «سنجیده سخن» گفتن است. حضرت در وصیتی که به فرزندانش و به همه آن‌ها که این وصیت به دستشان برسد، توصیه می‌فرمایند: از پرگویی و یاهو سرایی پرهیزید؛ زیرا پرگویی پر خطایی را به دنبال دارد که سرانجام آن اعتذار و عذرخواهی از خلق و یا گناه و معصیت به درگاه خالق است و هر دو به خسران و زیان دنیوی و اخروی می‌انجامد.

حکیمان و اندیشمندان برای بیان ارزش و اهمیت «خاموشی» یا «سنجیده و بجاگویی» گفته‌اند: اگر گفتن سخن چون سیم باشد، خاموشی و سکوت چون زر است. لذا هر فردی باید قبل از گفتن، اندیشه کند و به اقتضای شرایط، سخن را بسنجد و به حد تکافو بیان کند، که بیش گفتن آن به فرمایش مولا علی (ع) یاهو سرایی است.

قرآن کریم به انسان هشدار می‌دهد که ای انسان،



**امام علی (ع)
در نامه‌ای به
حارث همدانی
می‌فرماید:
از هم‌نشینی
با فاسقان و
گناهکاران
دوری گزین
که بدی بدی
می‌آفریند و به
بد می‌پیوندد**

آری، هم‌نشینی با بدان انسان‌های صالح و متقی، دامن به گناه آلودن و دیبا وصله کردن است، که نتیجه آن در دنیا سرزنش و حسرت است و در آخرت عذاب و وحشت. پس باید همتی کرد و برای حفظ پاکی دل و صفای باطن از فاسقان دوری گزید. شرور نفسانی را که همان اخلاق ناپسند و رذل است، باید اصلاح کرد. در فرهنگ فارسی ملاک ارزیابی و ارزش‌یابی فرد را هم‌نشین او تلقی کرده و این‌گونه آورده‌اند: تو اول بگو با کیان دوستی پس آنگه بگویم که تو کیستی بله، دوست بر هویت و اخلاق انسان اثر می‌گذارد و به دنبال تلاش برای هم‌رنگی با خود است. پس باید چشم باز کرد و دوستان را شناخت و از میان آن‌ها بهترین‌ها را برگزید. این مثل امام (ع) در فرهنگ امثال فارسی این‌گونه تجلی یافته است: کبوتر با کبوتر باز با باز کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز (نظامی) (دهخدا، ۱۳۶۷: ۱۱۹۱-ج/۳) کج با کج گراید راست با راست. (همان: ۱۱۹۵)

وقتی سخنی بر زبان می‌رانی مواظب باش، زیرا رقیب و عتید بر آن نظارت دارند و آن را ثبت و ضبط می‌کنند و برای تو ثواب یا عقاب به دنبال خواهد داشت. «ما یلفظ من قول إلا لدیه رقیب عتید» (ق-۱۸): سخن به زبان نمی‌آورد، مگر آنکه نگهبان حاضر و ناظری نزد اوست. شاعران و ادیبان در این خصوص جملات نغزی دارند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد. دانا چو طبله عطار است، خاموش و هنر نمای و نادان چو طبل غازی، بلند آواز و میان تهی (سعدی). (برقی، ۱۳۶۷: ۲۱۳-ج/۱) اگر خاموش باشی تا دیگران به سخت آرند، بهتر که سخن گویی و خاموشت کنند. (همان: ۲۱۴) اگر طوطی زبان می‌بست در کام نه خود را در قفس می‌دید نه دام (دهخدا، ۱۳۶۷: ۲۱۹-ج/۱) خاموش دوم سلامت است. (همان)

۱۱. دوری کردن از بدی‌ها

«فان الشر بالشر ملحق» (دشتی، ۱۳۸۳)
شر به شر می‌پیوندد.
(شهیدی، ۱۳۷۸: ۳۵۴)

امام علی (ع) در نامه‌ای به حارث همدانی می‌فرماید: از هم‌نشینی با فاسقان و گناهکاران دوری گزین که بدی بدی می‌آفریند و به بد می‌پیوندد. حضرت در این توصیه دلیل هشدار و پرهیز از هم‌نشینی با بدان را این‌گونه معرفی کرده که شعاع تأثیر بدی‌ها آن قدر گسترده است که می‌تواند به هم پیوندد و افزایش یابد.

این مثال امام علی (ع) بیانگر اهمیت و دقت در انتخاب دوست و هم‌نشین است؛ چراکه هم‌نشین بد می‌تواند بدی و انحراف ایجاد کند، لذا حضرت این‌گونه آورده‌اند که فاسقان به دنبال ایجاد فسق در تو و افزایش فسق و گناه هستند؛ زیرا گرایش شر به شر است. پس باید هم دوستان صالح و متقی انتخاب کرد و هم در تزکیه نفس و زدودن رذایل اخلاقی گام برداشت که خاصیت رذالت‌ها رشد و تکثیر آن‌هاست.

ای نیک، با بدان منشین هرگز
خوش نیست وصله، جامه دیبا را (پروین اعتصامی)



منابع

۱. قرآن کریم ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران، انتشارات نیلوفر و جامی. ۱۳۷۴.
۲. باقریان محمدی، مسعود، معلم نفس خویش باش، چاپ اول، اصفهان، گفتمان اندیشه معاصر، ۱۳۸۵.
۳. برقی، سیدیحیی، چکیده اندیشه‌ها، چاپ ششم، قم، چاپ حکمت، ۱۳۶۷.
۴. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوم، قم، انتشارات حضور، ۱۳۸۳.
۵. دهخدا، علی‌اکبر، امثال و حکم، چاپ نهم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۶. عبدالباقی، محمد فؤاد، معجم المفهرس «لألفاظ القرآن الکریم»، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۷. رضوی، سیدمحمد، فرهنگ امثال القرآن و معادل‌های آن در زبان فارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۳.
۸. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، چاپ شانزدهم، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
۹. میدانی، ابی‌الفضل، مجمع‌المثال، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر، ۱۹۷۲.



پیشنهادهایی برای تدریس موفق درس قرآن

حسن رضا ترابی

آموزشگاه شهید سندرئوس، سجادشهر (بیرجند)

و در جلسات بعدی از چگونگی و کیفیت اجرای آن جویا شویم. مسلماً اگر دانش‌آموزان اصرار ما را در این امر ببینند، خود را با نظر معلم تطبیق خواهند داد.

۴. از آیات، احادیث، اشعار و جملات ادبی مناسب برای ایجاد انگیزه جهت داشتن انس روزانه با قرآن استفاده کنیم.

۵. در برخی از آیاتی که خوانده می‌شود، تدبیر کنیم.

۶. خود و دیگران را به حفظ آیات مشهور (مانند ربناهای قرآن) تشویق کنیم.

۷. فیلم، نوار یا لوح فشرده تلاوت‌های منتخب

۱. با تلاوت روزانه قرآن کریم، برای دیگران و به‌ویژه برای خانواده خود، الگوی خوبی باشیم.

۲. اگر معلم قرآن هستیم، بیشترین وقت کلاس را به تمرین جهت کسب مهارت خواندن قرآن کریم، آن هم توسط همه قرآن‌آموزان، اختصاص دهیم؛ زیرا بررسی‌ها نشان می‌دهد «خواندن قرآن» که مهم‌ترین عامل ایجاد و تقویت مهارت روخوانی و روان‌خوانی است، به طور کامل انجام نمی‌شود و نسبت به سایر اجزاء کتاب، کم‌ترین زمان را به خود اختصاص داده است.

۳. میثاق‌نامه تلاوت روزانه قرآن کریم را، که قبلاً تهیه کرده‌ایم، همراه با شاگردان امضا کنیم

با پرسش
از معنای
کلماتی که در
فارسی و قرآن
مشترک‌اند،
دانش‌آموزان
را به فهم لغات
و ترجمه آن‌ها
و نیز یافتن
هم‌خانواده آن
لغات تشویق
کنیم

قرآن‌کم‌علامت
را برای
شاگردان
پایه‌های سوم
به بالا تهیه
و آنان را به
خواندن روزانه
آن تشویق
کنیم

در مراسم آغازین صبحگاه و ظهرگاه دعوت کنیم.
۲۳. از دانش‌آموزان فعال قرآنی مدرسه و
منتخبان مسابقات قرآنی تجلیل کنیم.
۲۴. آداب ظاهری و باطنی تلاوت قرآن را
به تدریج به دانش‌آموزان آموزش دهیم.
۲۵. برخی از آثار و اسرار تلاوت قرآن را به زبان
ساده برای دانش‌آموزان بیان کنیم.
۲۶. فضائل تلاوت برخی از سوره‌ها و آیات را به
زبان ساده برای آنان شرح دهیم.
۲۷. عواقب و نتایج سبک شمردن قرآن را
گوشزد کنیم.
۲۸. وظایف هر یک از مسلمانان را در خصوص
انتظاراتی که قرآن از ما دارد برای دانش‌آموزان به
زبان ساده بیان کنیم.
۲۹. با توجه به تفاوت‌های فردی، استعداد،
علاقه و انگیزه هر یک از دانش‌آموزان، تکالیف
خاصی، تحت عنوان فعالیت‌های فردی یا گروهی
را برای آنان تعیین کنیم (مانند حفظ قرائت،
داستان‌گویی، انشا، شعر، روزنامه دیواری و...)
۳۰. به فضا سازی قرآنی در مدرسه و کلاس‌ها
(مانند دیوارنویسی، پارچه‌نویسی و...) بیشتر
اهمیت بدهیم.
۳۱. مدرسه‌های قرآن و دارالقرآن‌های شهر را به
دانش‌آموزان معرفی کنیم.
۳۲. دانش‌آموزان علاقه‌مند و بااستعداد را
شناسایی و آنان را به ثبت‌نام و شرکت در
کلاس‌های تخصصی مدرسه قرآن و دارالقرآن‌های
منطقه تشویق کنیم و موضوع را با خانواده آنان
در میان بگذاریم.
۳۳. قرآن کم‌علامت را برای شاگردان پایه‌های
سوم به بالا تهیه و آنان را به خواندن روزانه آن
تشویق کنیم.
۳۴. به جایگاه قرآن کریم در سایر دروس مانند
علوم تجربی، ریاضی، جغرافی، تاریخ و... و در
حوزه‌های علمی و تربیتی (تربیت قرآنی) توجه
کنیم.
۳۵. با توجه به علاقه و توانایی خود، در
موقعیت‌های مناسب بین موضوعات مختلف
درسی و آیات قرآن کریم ارتباط برقرار کنیم. این
کار ضمن ایجاد علاقه بیشتر در دانش‌آموزان به
قرآن کریم، آنان را در ایجاد رویکرد خلقت‌گرایانه
در سایر دروس و در جهت تربیت قرآنی کمک
خواهد کرد.

را در اختیار فراگیرندگان قرار دهیم.
۸. دانش‌آموزان را تشویق کنیم تا با دستگاه
زمان‌سنج، سرعت تلاوت خود را در کلاس و در
منزل افزایش دهند.
۹. بین دانش‌آموزان رقابت ایجاد کنیم تا یک
آیه را با یک نفس بخوانند، با اوج بخوانند و زیباتر
از دیگری قرائت کنند.
۱۰. برای داوری در رقابت‌های کلاسی، از
قرآن‌آموزان استفاده کنیم.
۱۱. دفترچه‌ای برای خواندن روزانه قرآن کریم
تهیه کنیم تا دانش‌آموزان تلاوت روزانه خود را در
جداول ثبت کنند.
۱۲. دانش‌آموزان را تشویق کنیم تا در نمازخانه
مدرسه در بین نماز ظهر و عصر یک صفحه از
قرآن بخوانند.
۱۳. از هر موقعیت مناسب، در طرح معارف و
آموزه‌های اخلاقی، به آیات قرآن استناد کنیم.
۱۴. احساس دانش‌آموزان را درباره تلاوت روزانه
قرآن موضوع انشای کلاسی یا مسابقه مدرسه‌ای
قرار دهیم.
۱۵. در جلسات آموزش خانواده بر موضوع
اهمیت انس روزانه دانش‌آموزان با قرآن تأکید
کنیم.
۱۶. با پرسش از معنای کلماتی که در فارسی
و قرآن مشترک‌اند، دانش‌آموزان را به فهم لغات
و ترجمه آن‌ها و نیز یافتن هم‌خانواده آن لغات
تشویق کنیم.
۱۷. داستان‌های کتاب را همراه با پخش قرائت
آیات مربوط به آن‌ها برای دانش‌آموزان تعریف کنیم.
۱۸. حالات پیامبر اکرم (ص) و بزرگان دینی
را درباره انس روزانه با قرآن برای دانش‌آموزان
بیان کنیم.
۱۹. درباره اهمیت و فواید انس دائمی با قرآن
کریم برای دانش‌آموزان داستان‌هایی تعریف
کنیم.
۲۰. حکایت‌های شیرین، لطیفه‌ها و
سرگرمی‌های مناسب را درباره قرآن کریم بیان
کنیم.
۲۱. در قالب ویژه‌نامه، رهنمودهای لازم را
به دانش‌آموزان و اولیای آنان ارائه دهیم و
دانش‌آموزانی را که با قرآن انس روزانه دارند به
دیگران معرفی کنیم.
۲۲. از قاریان مشهور شهر و منطقه برای تلاوت

بازخوانی یک پرونده

مهدی مروجی

بچه‌های فلسطین

کتاب «بچه‌های فلسطین» را غسان کنفانی به نگارش درآورده و خانم فاطمه باغستانی آن را ترجمه کرده است.

غسان کنفانی در مقام یک نویسنده در زمینه‌های روزنامه‌نگاری، مقالات سیاسی، مطالعات تاریخی، تئاتر و انتقادهای ادبی فعالیت دارد. او در داستان‌هایش از فرزندانی می‌گوید که در دوران کودکی می‌آموزند که برای رسیدن به موقعیت مناسب اجتماعی باید مبارزه کنند.

در این کتاب هر داستان یک شخصیت کودک دارد؛ کودکی که قربانی حوادث و رویدادهای سیاسی است، اما با وجود این، برای به‌دست آوردن آینده روشن در مبارزه‌ها مشارکت می‌کند. داستان‌ها با چنان استعدادی نگارش یافته‌اند که برای تمام جهانیان جذاب‌اند. این نسخه کاملاً جدید کتاب شامل مقدمه مترجمان اول و زندگی‌نامه کوتاهی از نویسنده است. کنفانی در نوزدهم آوریل ۱۹۳۶ در «عکا» واقع در ساحل شمالی فلسطین به دنیا آمد و در سال ۱۹۷۲ همراه خواهرزاده‌اش طی انفجار خودروی بمب‌گذاری شده‌اش در بیروت جان باخت.

عنوان کتاب: بچه‌های فلسطین

نویسنده: غسان کنفانی

مترجم: فاطمه باغستانی

ناشر: روایت فتح

نسخه اصلی کتاب به عربی است و کتاب حاضر ترجمه متن انگلیسی آن با این عنوان است.

Palestine's children stories to Haifa an fother

«فلسطین برای فلسطین است»

این کتاب بنا به درخواست بنیاد فرهنگی انقلاب اسلامی، به کوشش «گروه فرهنگی کنعان» توسط **الهه کریمی** و **ریحانه رفیعی** گردآوری و تألیف شده است. مطالب آن مجموعه‌ای است از سیر تاریخی تحولات و جریان‌های فلسطین که در آن سعی شده است، با دسته‌بندی و خلاصه‌نویسی، خارج از هرگونه تحلیل، از سیر این نیم قرن مبارزه، ظلم، آوارگی و پیروزی‌ها، روایتی کوتاه به مخاطبان خود که از اقشار عمومی جامعه می‌توانند باشند، ارائه شود. امید است مخاطب این مجموعه با مطالعه و کسب اطلاعات و تحلیل آن‌ها بتواند گامی مؤثر در جهت آزادی بیت‌المقدس که محل معراج پیامبر اکرم (ص) و پاره قلب اسلام است بردارد.

عنوان کتاب: بازخوانی یک پرونده - ۱

(فلسطین برای فلسطین است)

پدیدآورندگان: الهه کریمی و ریحانه رفیعی

ناشر: مؤسسه فرهنگی شهید آوینی

موضوع: ۱. فلسطین، ۲. تاریخ فلسطین، ۳. فلسطین معاصر، ۴. انتفاضه

محل توزیع: تهران، شهرک قدس، خیابان ایران زمین، بازارچه قدیمی، مؤسسه فرهنگی هنری شهید آوینی (تلفن: ۸۸۵۷۲۱۳۸ - ۹)



«جاودانگی خونبار»

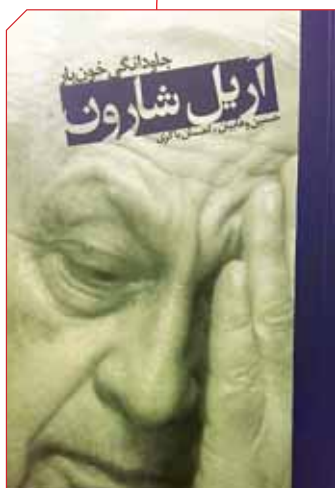
این کتاب مروری است بر زندگی آریل شارون که فردی نظامی و سیاستمدار است. خانواده او، شاینرمن‌ها، از روسیه به فلسطین کوچ کردند و بعدها نامشان را به شارون تغییر دادند. آریل در فلسطین بزرگ شد، تیراندازی آموخت، در جنگ‌های اعراب و اسرائیل بی‌رحم و خشن جنگید و بعد وارد سیاست اسرائیل شد. بارها به مقام وزارت رسید. ائتلاف و فریب را فرا گرفت و بارها به کار بست. بی‌شک اگر در کارنامه‌اش هیچ چیز جز دو کلمه «قصابی صبرا و شتیلا» نمی‌یافتیم، کافی بود که او را در تاریخ در شرارت ماندگار بدانیم. اما اکنون کارنامه او آکنده از این دلایل جاودانگی است؛ جاودانگی خونبار!

عنوان کتاب: جاودانگی خونبار - آریل شارون
گردآورندگان: حسین وهابیان و احسان باکری
ناشر: انتشارات روایت فتح
موضوع: شارون، آریل، نخست‌وزیران اسرائیل، سرگذشت نامه‌ها، اسرائیل و حکومت ... قرن ۲۰، اعراب و اسرائیل، مناقشات، روایت فتح

فلسطین همیشه در اشغال فلسطین از درون و بیرون

نویسنده این کتاب، آقای ساری ماکدسی، خود یک فلسطینی است. او با ارائه مشاهدات مستند بی‌شمار در مورد نقض حقوق اولیه فلسطینی‌ها در سرزمین مادری خود، روایتی خواندنی از شرح حال روزانه مردم تحت سلطه و اشغال صهیونیست‌ها ارائه می‌دهد. نکته‌ای که جوهره اصلی موضوع مقاومت محسوب می‌شود، پذیرش بخشی از اشغال در درون خود و مفهوم سازش و پذیرش جنایات و ظلم است که این با مفهوم مقاومت در تضاد قرار دارد. امید است این مسیر با مقاومت و ایستادگی انقلابیون به پیروزی ختم شود.

عنوان کتاب: فلسطین همیشه در اشغال (فلسطین از درون و بیرون)
نام نویسنده: ساری ماکدسی
مترجمان: سپیده مهرجویا و سمیرا صادق ابدلی
ناشر: انتشارات روایت فتح (تهران ۹۷۴۸-۸۸۸۰)
موضوع: اعراب و اسرائیل، مناقشات ۱۹۹۳، دیوار اسرائیلی، کرانه غربی، اشغال نظامی، اعراب فلسطین و ...
این کتاب از متن انگلیسی با عنوان زیر ترجمه شده است:
Palestine inside outan everyday accupation.
c2008



مقاومت فلسطین پس از اشغال

این کتاب تلاشی است در جهت طرح مسائلی در مورد جنبش مقاومت فلسطین، دستگاه‌های اداری و خدماتی مقاومت فلسطین، جنبش اسلامی فلسطین و انتفاضه و پاسخ به سؤالاتی چند در مورد: مناقشات اعراب و اسرائیل، انتفاضه ۱۹۸۷، و تاریخ جنبش‌های اسلامی و نهضت‌های مقاومت، امید است مطالعه این کتاب برای مربیان محترم و دبیران عزیز مثمر واقع شود.

عنوان کتاب: مقاومت فلسطین پس از اشغال

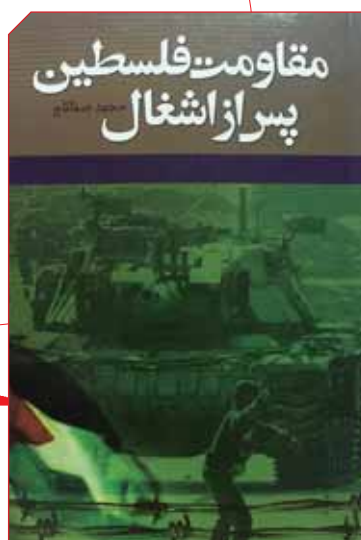
گردآورنده: مجید صفاتاج

ناشر: تهران سفیر اردهال (تلفن: ۸۸۳۱۹۳۳۰-)

۸۸۳۱۹۳۴۲)

موضوع: مناقشات اعراب و اسرائیل، انتفاضه ۱۹۸۷، و

...



با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش آموزی

به صورت ماهانه و به شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود.

رشد کورک

برای دانش آموزان پسر دبستانی و پانزده تا هجده ساله دوره آموزش ابتدایی

رشد نوجوان

برای دانش آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد دانش آموز

برای دانش آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های دانش آموزی

به صورت ماهانه و به شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود.

رشد نوجوان

برای دانش آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد دانش آموز

برای دانش آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

رشد نوجوان

برای دانش آموزان دوره آموزش متوسطه اول

مجله‌های بزرگسال عمومی

به صورت ماهانه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد آموزش ابتدایی • رشد تکنولوژی آموزشی

رشد مدرسه فردا • رشد معلم

مجله‌های بزرگسال تخصصی:

به صورت فصلنامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود.

رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی • رشد آموزش زبان و ادب فارسی

رشد آموزش هنر • رشد آموزش مشاوره مدرسه • رشد آموزش تربیت بدنی

رشد آموزش علوم اجتماعی • رشد آموزش تاریخ • رشد آموزش جغرافیا

رشد آموزش زبان‌های خارجی • رشد آموزش ریاضی • رشد آموزش فیزیک

رشد آموزش شیمی • رشد آموزش زیست‌شناسی • رشد مدیریت مدرسه

رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کار دانش • رشد آموزش پیش دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی برای معلمان، مدیران، مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و... تهیه و منتشر می‌شود.

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶

تلفن و نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

وبگاه: www.roshdmag.ir



دولت و ملت، همدلی و هم‌زبانی

رشد ایرانی‌رشد

نحوه انتشار اک:

پس از واريز مبلغ انتشار اک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت،

شعبه سپرده آزمايش کد ۳۹۵ در وجه شرکت الفت، به دو روش زیر،

مشتري ک چکله سويک:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی: www.roshdmag.ir و تکميل برگه

انتشار اک به همراه ثبت مشخصات فيش واريزي؛

۲. ارسال اصل فيش بانکی به همراه برگ تکميل شده انتشار اک با پست سفارشی

یا از طريق دورنگار به شماره ۹۲ ۷۷۳۳۳۳۱۱ تلفا کپی فيش را نزد خود نگه داريد.

عنوان مجلات درخواستی:

نام و نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

تلفن:

نشانی کامل پستی:

استان:

شهرستان:

خیابان:

پلاک:

شماره فيش بانکی:

مبلغ پرداختی:

اگر قبلاً مشترک مجله بوده‌اید شماره انتشار اک خود را بنویسید.

امضا:

نشانی: تهران، مشروطیت پستی امور مشترکین: ۱۶۵۵۱۱۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۷۷۳۳۳۳۵۶ و ۷۷۳۳۳۳۱۱-۱۲

هرینه انتشار اک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۲۵۰/۰۰۰ ریال

هرینه انتشار اک سالانه مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۳۰۰/۰۰۰ ریال